راه توده

نخستین دوره انتشار اول مهر ۱۳۶۰

۳۶ صفحه

دوره دوم شماره "۵۹" اردیبهشت ۱۳۷۶

دیدگاه های دو کاندیدای ریاست جمهوری

دکتر خاتمی: (ص ۱۵)

* تولید و تولید؛
* توسعه متناسب با عدالت؛
* مبارزه با فقر؛
* ورود زنان به کابینه؛
* تحمل دگراندیشان و پذیرش تنوع اندیشه ها؛
* تنش زدائی در سیاست خارجی؛
* نهادینه کردن قانون و اجرای قانون اساسی؛
* احترام به فرهنگ و مذهب اقوام

ناطق نوری: (ص ۲۰)

* سرعت در خصوصی سازی؛
* تجارت بجای تولید؛
* ادامه ستیز با فرهنگ و هنر؛
* زدوبند با انگلیس؛
* ادامه مخالفت با آزادی احزاب و مطبوعات؛
* زن ستیزی؛
* ورود به پیمان تجارت بین المللی؛
* تبدیل ایران به تاجر منطقه

جاسوسی، حادثه جوئی و تهدیدهای اخیر غارتگران و روحانیون بازاری، دلیل روشنی بر جدی بودن انتخابات ریاست جمهوری است!

مردم در برابر ارتجاع مذهبی-بازاری

www.iran-archive.com

انتخابات ریاست جمهوری که قرار است دوم خرداد ماه انجام شود، نه تنها صحنه رویاروئی میان دو نگرش و دو برنامه سیاسی-اقتصادی، بلکه صحنه مقابله و مقاومت توده های میلیونی مردم به فقر و فلاکت کشیده شده ایران است، در برابر غارتگران اجتماعی، ارتجاع مذهبی، طرفداران خصوصی سازی، مجریان و مدافعان لیبرالیسم اقتصادی، زدوبند کنندگان با انگلستان و امریکا و بالاخره بازاری های غارتگری است، که در حزب موتلفه اسلامی جمع شده و پشت روحانیون قشری و طرفدار سرمایه داری تجاری سنگر گرفته اند. این مقابله ایست با مافیای "حجتیه" و فراماسونری انگلستان در ایران. مقابله ایست با مافیای اقتصادی که بنیاد مستضعفان را در اختیار گرفته، با جنایتکارانی که نه تنها در زندان ها، نه تنها در خیابان و کوچه و معابر و سینما و ورزشگاه عمومی، بلکه در خارج از کشور نیز طراح و مجری انواع جنایات بوده اند و در معاملات اسلحه و زدوبندهای سیاسی و ضد ملی در سطح بین المللی نقش داشته اند!

با این تعبیر از انتخابات پیش رو، که مرور همه روزنامه های داخل کشور و پیگیری بی امان رویدادهای ایران، درستی آنرا تائید می کند، انتخابات آینده ریاست جمهوری نه آسان برگزار خواهد شد و نه تقلب و تحمیل آن ریاست جمهوری که مقابله با مردم و سرکوب جنبش مردم هدفش باشد، از سوی مردم به آسانی پذیرفته خواهد شد. بدین ترتیب، خیره سری ارتجاع و مافیای اقتصادی-سیاسی قدرتمند در جمهوری اسلامی، در تن ندادن به خواست مردم، می تواند به این مقابله اشکال دیگری بدهد، که قطعا با انتخابات مسالمت آمیز تفاوت اساسی خواهد داشت!

برای درهم کوبیدن مقاومت "ارتجاع بازاری-مذهبی" در برابر خواست و اراده مردم و خنثی سازی انواع توطئه هائی که این طیف، برای نگهداشتن اهرم های قدرت در جمهوری اسلامی بدان متوسل شده و می شود، یگانه راه حل آگاهی بیشتر مردم و بسیج آنها برای شرکت در انتخابات است.

باید در راه خنثی سازی توطئه های ارتجاع برای ایجاد رعب و وحشت و خانه نشین ساختن مردم در روز رای گیری با قدرت وارد صحنه شد. باید با افشای چهره واقعی عمامه به سرها و یا بی عبا و عمامه هائی که با تحریک باورهای مذهبی مردم، توانسته اند انقلاب عظیم و همه خلقی بهمن ۵۷ را تا مرز نابودی هدایت کرده و غارتگری، واپسگرائی، استقلال فروشی، عدالت گریزی، فقر و فلاکت عمومی را بدان تحمیل کنند، هیچ فرصتی را از دست نداد. ارتجاع و سرمایه داری غارتگر نیز برای غلبه بر مردم و تکیه بر قدرت، تاکنون ازهیچ فرصتی فروگذار نکرده و باز هم نخواهد کرد.

این نبردی است، که سرانجام باید سرنوشت نهائی انقلاب بهمن ۵۷ را روشن سازد: نبرد بین "مردم و انقلاب" در برابر "ارتجاع و ضد انقلاب".

بدنه سپاه در برابر فرماندهان بازاری (ص ٤)

افشای زدوبند با انگلستان (ص ۳)

اتحاد دو چپ مذهبی و دگراندیش (ص ٢٤)

وقتی کلّیت فراموش می شود (ص ۲۵)

پیرامون رای دادگاه برلین (ص ۲)

انتشار دیدگاه های "چپ" در داخل کشور (ص ۲۸)

پیرامون حکم دادگاه برلین

دادگاه رسیدگی به پرونده ترور رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، در شهر "برلین" آلمان، سرانجام پس از چهار سال رسیدگی به پرونده این جنایت، رای خود را صادر کرد. براساس رای این دادگاه بلندپایه‌ترین مقامات جمهوری اسلامی و از جمله وزیر اطلاعات و امنیت در تائید، تصویب و نحوه اجرای این ترور دست داشته‌اند. با آنکه دادگاه مستقیما نام علی خامنه‌ای و هاشمی رفسنجانی را در حکم خود ذکر نکرد، اما نحوه تنظیم و اعلام حکم مذکور به گونه‌ای بود، که این دو و همچنین وزیر خارجه جمهوری اسلامی، در کنار حجت الاسلام علی فلاحیان، همگی بعنوان عضو کمیسیون ویژه عملیات ترور، در این ترور سهیم اعلام شده‌اند.

بدنبال صدور این رای، موجی از عکس‌العمل‌ها آغاز شد. سفرای آلمان و جمهوری اسلامی به کشورهای خود فرا خوانده شدند و بسیاری از کشورهای اروپائی نیز سفرای خود را فرا خواندند. از جانب نیروهای اپوزیسیون جمهوری اسلامی، بویژه جناح راست آن نیز، قطع مناسبات اقتصادی با جمهوری اسلامی خواسته شد.

در اینکه جمهوری اسلامی، در ترورهای خارج از کشور همانقدر نقش دارد که در ترور و اعدام و سر به نیست کردن‌های داخل کشور، جای هیچ تردیدی نیست، پیرامون نقش مستقیم و غیر مستقیم، کمتر و یا بیشتر بلند پایگان جمهوری اسلامی در این ترورها نیز هیچ انکار و حاشائی مورد پذیرش نیست. اگر جز این بود، حداقل آنها که در تمام این سال‌ها متهم به سازمان دادن و یا تائید این ترورها بوده‌اند، در یک مورد هم که شده، حاضر به همکاری برای یافتن، بازداشت و محاکمه متهمان می‌شدند! از جانب دیگر، وقتی نظیر این ترورها و عملیات جنایت‌آمیز، بی‌وقفه در داخل کشور جریان داشته و دارد، ادامه چنین عملیاتی در خارج از کشور به هیچ طریق نمی‌تواند بعید و بدیع باشد!

حکم دادگاه برلین را سران جمهوری اسلامی، نوعی تبانی دادگاه آلمان با محافل وابسته به صهیونیسم و امریکا اعلام داشتند و دولت آلمان نیز کوشش بسیار کرد تا مناسبات یک دهه اخیر خود با جمهوری اسلامی را از زیر بار فشار این حکم بیرون بکشد. کاری که دولت جمهوری اسلامی نیز، علیرغم صحنه‌سازی‌های جناح راست حاکم بدان متوسل شد. در داخل ایران، ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی، که معاملات و زدوبندهایش با انگلستان روز به روز بیشتر افشاء می‌شود، تلاش بسیار کرد تا با انواع صحنه‌سازی‌ها، مناسبات اقتصادی-سیاسی جمهوری اسلامی و آلمان را بکلی تخریب کرده و زمینه‌های هر چه بیشتری را برای گسترش مناسبات با انگلستان و از این طریق "امریکا" فراهم سازد. بدین ترتیب راست‌ترین جناح اپوزیسیون جمهوری اسلامی، یعنی سلطنت طلب‌های دو آتشه در خارج از کشور و ارتجاعی‌ترین جناح حاکم در جمهوری اسلامی، هر دو یک سیاست را به سود یک قطب دنبال کرد: مناسبات با انگلستان و امریکا!

همچنان که در خارج از کشور، سخنگویان سلطنت طلب‌ها، برای تحت فشار گذاشتن هر چه بیشتر آلمان، قطع تمام مناسبات اقتصادی اروپا را با ایران خواهان شدند، در داخل کشور نیز ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی، علیرغم تلاشی که از جانب حکومت و بصورت رسمی، برای جلوگیری از وخامت هر چه بیشتر مناسبات اقتصادی-سیاسی با آلمان و اروپا بعمل آمد، همین سیاست را پی گرفتند. آنها تظاهرات انصارحزب ا لله، تحصن معلولین شیمیائی جنگ در برابر سفارت آلمان، اجتماعی فرزندان قربانیان جنگ در اطراف سفارت آلمان، سخنان تحریک‌آمیز "حسین ا لله کرم"، رهبر انصار حزب‌ا لله مبنی بر ترورهای انتحاری در آلمان و اروپا را سازمان دادند. این طیف علاوه بر تلاش جهت جانشین ساختن انگلستان و امریکا بجای آلمان در مناسبات سیاسی و اقتصادی، برای رسیدن به دو هدف دیگر نیز تلاش کرد:

۱ـ دور ساختن افکار عمومی مردم ایران از انتخابات ریاست جمهوری و اشغال صفحات اول مطبوعات ایران با اخبار این صحنه‌سازی‌ها!

۲ـ کمک به تشدید فشارهای تبلیغاتی امریکا و اسرائیل به سران کنونی جمهوری اسلامی و درعین حال نشان دادن خود به عنوان نیروی برتر و جانشین برای مذاکره!

آنها در جریان همین صحنه‌سازی‌ها، تلاش کردند تا خود را انقلابی‌تر از همه و حامی بسیجی‌ها، معلولین و جانبازان نشان داده و رای و نظر آنها را برای انتخابات آینده جلب کنند. در این ماجرا، دست خون‌آلود و ضد ملی ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی، برخی سران بازار، برخی روحانیون وابسته به بازار، هدایت کنندگان و مسئولین نهادهائی نظیر بنیاد مستضعفان و رهبری حزب موتلفه اسلامی و فرماندهان وابسته به بازار سپاه پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت، روزنامه‌های وابسته به این طیف و بویژه دو روزنامه رسالت و کیهان در کار بود و هست! به نمایش گذاشته شدن معلولین شیمیائی در مقابل سفارت آلمان در تهران، که به ابتکار و سازماندهی بنیاد جانبازان و کمیته امداد صورت گرفت، برپائی مجالس ختم و ترحیم از سوی بازاری‌ها در بازار تهران برای چند روز و برای فشار جهت قطع کامل مناسبات با آلمان، تلاش نمایندگان فراکسیون وابسته به روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی در مجلس، جهت قطع مناسبات با آلمان، که رهبری و هدایت همه آنها در اختیار ارتجاع مذهبی و غارتگران بازاری است، نمونه‌های قابل تامل و تعمقی است!

همچنان که نقش "کیهان" بعنوان ارگان تمام عیار وزارت اطلاعات و امنیت و سخنگوی شخص وزیر اطلاعات و امنیت و مشوق جنجال‌های اطراف سفارت آلمان نباید از نظر دور بماند!

اعلام حکم دادگاه برلین، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری و در جریان اوج گیری کارزار انتخاباتی و تشدید آگاهی و بسیج مردم برای ایجاد تغییرات جدی در ساختار حکومتی و آغاز طرد عملی و مردمی ارتجاع و غارتگران، البته سئوالاتی را برای همه نیروهای مترقی و میهن دوست می‌توانست و باید همراه می‌آورد و بیآورد، که متاسفانه اینچنین نبود! همچنان که ارزیابی‌ها از تشدید فشار اقتصادی و سیاسی اروپا و آلمان به ایران نیز با درنگ و تعمق لازم در این ارتباط همراه نبود. پیگیری آشکار و تبلیغاتی دو سیاست از سوی امریکا، میزان بی‌توجهی به مناسبات جهانی را بین این نیروها آشکار ساخت.

الف ـ وصل کردن رای دادگاه برلین، به انفجار عربستان و پایگاه سربازان امریکا در این کشور، تشنج بسیار جدی در مناسبات جمهوری آذربایجان با ایران و زمزمه ضرورت ضربه نظامی به ایران، که هیچ نیروی ملی نمی‌تواند با آن موافق باشد، مگر آنها که با هواپیماهای امریکائی می‌خواهند به ایران بازگردند!

ب ـ پیغام‌های آشکار و پنهان امریکا برای سران جمهوری اسلامی* برای گفتگوی مستقیم و برقراری مناسبات.

گذشت چند روز از صدور حکم دادگاه و زمزمه بازگشت سفرای کشورهای اروپائی به ایران و تشدید افشاگری علیه نیروهای طرفدار گسترش مناسبات با انگلستان و امریکا، نشان داد، که در داخل ایران، اپوزیسیون رژیم و نیروهای مخالف سیاست‌های حاکم و ارتجاع حاکم، واقع بینانه‌تر از بسیاری از نیروهای اپوزیسیون خارج از کشور به رویدادها نگاه می‌کنند. بدین ترتیب، بازگشت اخبار مربوط به کارزار انتخابات ریاست جمهوری به صفحات نخست مطبوعات داخل کشور و پیگیری برنامه‌ها و دیدگاه‌های کاندیداها، که بی‌وقفه حلقه محاصره ارتجاع را تنگ تر می‌کند، وقفه ایجاد شده در این زمینه را جبران ساخت. درعین حال که این دوران چند روزه، عملا مشت نیمه باز ارتجاعی‌ترین جناح قدرتمند و حاضر در حکومت را بیش از پیش برای مردم و نیروهای پیرامونی حکومت باز کرد.

حکم دادگاه برلین، با آنکه در زمان و لحظه‌ای سئوال برانگیز صادر شد و می‌رفت تا صحنه کنونی و بسیار جدی کارزار انتخاباتی را به سود سازماندهندگان پشت صحنه ترورها و فجایع ضد ملی مخدوش ساز، اگر با هوشیاری بیشتر اپوزیسیون خارج از کشور همراه شده بود، می‌توانست به جبهه‌ای پهلوئی برای افشای هر چه بیشتر دست‌های خونین ارتجاعی‌ترین جناح حکومتی تبدیل شده و بر انتخابات تاثیرگذار باشد. جبهه‌ای که هنوز و همچنان نیز می‌تواند گشوده شده و این رویداد را نیز تبدیل به ضربه‌ای واقعی برای به عقب راندن بازار، غارتگران، مافیای حجتیه، موتلفه اسلامی، ارتجاع مذهبی و روحانیون وابسته به این طیف کند! در ادامه همین روند است، که زمزمه این طیف برای سازش و اتحاد در درون نظام، به بهانه حکم دادگاه برلین را باید در نطفه خاموش ساخت! و اجازه نداد، ارتجاع و غارتگران خود را از زیر افشاگری‌ها و طرح آنها از سوی مردم بیرون بکشند!

* پیغام امریکا ـ

روزنامه "آرزش‌ها"، که ارگان "جمعیت ارزش‌ها"، تحت رهبری حجت الاسلام ریشهری است، در تهران نوشت: به رغم فضای تبلیغاتی وسیع به بهانه رای دادگاه برلین، امریکائی‌ها از طریق برخی واسطه‌ها اقدام به ارسال پیام به مسئولان سیاسی ایران کرده‌اند. امریکائی‌ها از طریق یک کشور اروپائی مستقل از اتحادیه اروپا، ابراز آمادگی و علاقه برای گفتگوی سیاسی با ایران کرده‌اند!

www.iran-archive.com

افشای غافگیر کننده مذاکرات پنهان لاریجانی در لندن!

هفته‌نامه‌ای بنام "پنجشنبه‌ها" در تاریخ ۲۸ فروردین در یک اقدام کم سابقه در جمهوری اسلامی، متن مذاکرات پنهان "محمد جواد لاریجانی" با ماموران انگلیسی در لندن را منتشر ساخت. روزنامه "کار و کارگر" چاپ تهران، که در تیراژ بسیار وسیعی در ایران منتشر می‌شود، بلافاصله این متن را به نقل از "پنجشنبه‌ها" در عنوان بزرگ منتشر ساخت. افشای این مذاکرات، در حقیقت پرده از زدوبند و پیغام "ناطق نوری" برای انگلیس‌ها و جلب حمایت آنها از رسیدن وی به ریاست جمهوری برداشت. این در حالی است که آیت‌ا لله مهدوی کنی، با تمام نیرو برای بر کرسی ریاست جمهوری نشاندن ناطق نوری وارد میدان شده‌است. او در یک سخنرانی کم سابقه در حوزه علمیه مشهد گفت که ناطق نوری شایسته‌ترین کاندیدا برای ریاست جمهوری است و بزودی حوزه علمیه قم نیز از او حمایت خواهد کرد. مناسبات بسیار قدیمی "آیت ا لله کنی" با لژ اعظم فراماسونری ایران "جعفر شریف امامی"، رئیس مجلس سنای شاهنشاهی که در لندن اقامت دارد، خود سند گویائی از دلیل و انگیزه آیت ا لله‌کنی در حمایت از ناطق نوری است! آیت ا لله کنی، در تمام طول سال‌های بعد از انقلاب، با سفرهای مکرر به انگلستان و اقامت در لندن و دیدار با مهندس جعفر شریف امامی، از چنان موقعیتی در انگلستان برخوردار شده‌است، که رادیو بی بی سی، بی‌وقفه او را "آیت‌ا لله پر نفوذ جمهوری اسلامی" خطاب می‌کند! (پیرامون تجدید سازمان فراماسونری در ایران به مقاله‌ای که از سوی اتحاد چپ دمکراتیک ایران در داخل کشور انتشار یافته، در همین شماره مراجعه کنید)

رادیو بی بی سی، در برنامه شامگاهی ۲۰ آوریل خود، ضمن اشاره به افشای مذاکرات لاریجانی با انگلیس‌ها در مطبوعات ایران، در تفسیر انتخابات آینده ریاست جمهوری در ایران گفت که «... بدین ترتیب می‌توان گفت که ناطق نوری برای رسیدن به ریاست جمهوری با دشواری روبرو شده‌است»!

بصورت همزمان، مشروح این سند نیز به "راه توده" رسید، که بخش‌هائی از آنرا، که در "کار و کارگر" چاپ نشده نیز همراه با متن منتشره در"کار و کارگر" در زیر می‌آوریم. این سند، حکایت از مناسبات و زدوبندهای روحانیون انگلوفیل، موتلفه اسلامی، بازار و ناطق نوری با انگلستان دارد، که واسطه آن، در این مرحله محمد جواد لاریجانی بوده‌است. این سند، حکایت کاملی است از سرسپردگی و جاسوسی از یکسو و جلب حمایت انگلستان برای به پیروزی رساندن ناطق نوری در انتخابات آینده ریاست جمهوری، از سوی دیگر. هر میهن دوستی، حق دارد و باید از حکومتی که برجسته‌ترین دانشمندان و میهن دوستان واقعی ایران را که کادر رهبری حزب توده ایران بودند، همراه صدها توده‌ای، باتهام سراپا دروغ جاسوسی برای اتحاد شوروی به جوخه اعدام سپرد، امثال امیر انتظام را باتهام جاسوسی ۱۷ سال در زندان نگهداشت و... سئوال کند: در پاسخ به این سند چه دارید که بگوئید؟

در همان حال باید از تمام نیروهای پیرامونی حکومت و حتی درونی حکومت، که هنوز از استقلال جمهوری اسلامی سخن می‌گویند، پرسید: تبدیل ایران به مستعمره انگلستان، یعنی استقلال؟

از امثال آیت‌ا لله مهدوی کنی، که نگران تبدیل سرنوشت انقلاب بهمن به انقلاب مشروطه و حذف روحانیت از صحنه‌است، باید پرسید: مگر روحانیون سرسپرده انگلیس با انقلاب مشروطیت همسان نکردند که نسل جدید روحانیون گوش به فرمان انگلستان می‌خواهند چنان کنند؟ امثال آیت ا لله کنی نگران تکرار انقلاب مشروطه هستند و یا نگران رسوائی مناسبات بین‌المللی خود؟ آیت ا لله کنی نگران افشای روحانیون انگلوفیل است، یا حذف روحانیون؟

سند را باهم بخوانیم:

«تاریخ ۲۱ر۱۱ر۷۵ـلندن

نیک براون، رئیس اداره خاورمیانه وزارتخارجه انگلیس بدنبال دیداری که در ایران داشته(این دیدار تاکنون افشا نشده بود!)، درخواست کرد در محل سفارت به دیدن آقای لاریجانی بیآید. اهم مطالب:

(قسمت اول سند، پرسش و پاسخی درحد رئیس و مرئوسی است که درروزنامه "کار وک ارگر" نیز منتشر شده است. یعنی قسمت مربوط به دکتر خاتمی، افزایش جایزه قتل سلمان رشدی. در اصل سند که دراختیار ماست، همه جا، نام ناطق نوری ذکر شده‌است، اما روزنامه کار و کارگر بجای اسم ناطق نوری، چند نقطه گذاشته است. آنچه را در گیومه می‌خوانید در روزنامه کار و کارگر چاپ شده است و بقیه مطالب را ما از اصل سند استخراج کرده ایم)

براون: آیا حجم پول بالای در گردش باعث نگرانی شماست؟

لاریجانی: بله، بایستی سیاست اقتصادی و پولی محکمی داشته باشیم. اقداماتی در این جهت خصوص انجام خواهیم داد. (اشاره او به دولت آینده تحت هدایت ناطق نوری است!)

براون: قیمت گذاری نفت و پیش بینی آن در مجلس چطور بود؟

لاریجانی: مجلس روی ۱۸ دلار بودجه را تنظیم کرد، ولی دولت نظرش بر ۱۵ دلار بود.

«جین براون: ...حتما در مصاحبه مطبوعاتی جنابعالی سئوالات مشابهی (درباره سلمان رشدی و بیانیه بنیاد ۱۵ خرداد) از سوی خبرنگاران مطرح شد، جواب شما چه بود؟

لاریجانی: مسئول بنیاد ۱۵خرداد آقای صانعی است و ایشان یکی از اعضای مجمع روحانیون مبارز می‌باشد و مجمع روحانیون مبارز هم از کاندیداتوری آقای خاتمی حمایت کرده‌است. تندروها می‌خواهند به آقای ناطق نوری فشار آورده تا از مواضع قبلی خود عدول نماید. با مواضع آقای...(نام ناطق نوری در"کار و کارگر" حذف شده، اما در متن سند آمده‌است) و من هم آشنا هستید. ما تغییر مواضع نداده‌ایم. حداکثر باید انتظار داشت که آقای... در برابر این فشارها سکوت اختیار نماید و گرنه نباید انتظار معجزه از ایشان داشت...

جین براون: جنابعالی از حامیان جدی آقای ...(ناطق نوری) بوده و در این جهت تلاش می‌نمائید. درباره آقای ریشهری تا حدی مطلع‌ام، درباره آقای خاتمی بفرمائید.

لاریجانی: انتخابات جدی در پیش داریم، آقای خاتمی یک فرد فرهنگی و شخصیت برجسته‌ای است در بین روشنفکران و هنرمندان و هم طرفداران زیادی دارد. آقای خاتمی کاندیدای جناح تندرو می‌باشد. صانعی، رئیس بنیاد ۱۵ خرداد هم جناح آقای خاتمی است، که امروز درباره جایزه موضوعی را مطرح کرده‌است.

جین براون: تحمل آقای خاتمی نسبت به آزادی بیان و مطبوعات تا چه حد می‌باشد؟

لاریجانی: خاتمی شخصا اهل تسامح و تحمل می‌باشد، ولی گروهی که وی را حمایت می‌کنند افراد تندروئی هستند. من نه اشغال سفارت امریکا در تهران را تایید می‌کنم و نه اذیت و آزار دیپلمات‌های ایرانی در اروپا. افرادی که از آقای خاتمی حمایت می‌کنند از اشغال سفارت امریکا در تهران حمایت نموده و آن را تائید می‌کنند ولی افراد لیبرالی مثل من آنرا تائید نمی‌کنند. معتقدم باید طبق اصول و مقررات بین المللی با مسائل برخورد نمائیم...»

لاریجانی: وضع دولت، حزب محافظه کار و جان میجر را چطور می‌بینید؟ (ظاهرا انگلوفیل‌ها در تهران نگران تغییرات در دولت انگلیس و مناسبات خود هستند!)

براون: از نظر تکنیکی باید بی‌طرفانه برخورد نمود و بصورت نماینده دولت حاکم عمل نمایم ولی قطعا نظرات شخصی درباره اوضاع داخلی دارم. پیروزی حزب محافظه کار در انتخابات آتی غیر ممکن نیست ولی بسیار بعید می‌باشد، نظر سنجی‌ها همه پیروزی حزب کارگر را پیش بینی می‌کنند، البته همیشه نظرسنجی‌ها را نباید نظر قطعی همه مردم دانست. از سوی دیگر پیروزی با وضعیت فوق‌العاده برای حزب کارگر متصور نیست و بنابراین شکست محافظه کاران فضاحت بار نخواهد بود.

لاریجانی: تغییر دولت چه اثراتی در سیاست خارجی خواهد داشت؟

براون: سیاست خارجی، خصوصا در منطقه خاورمیانه، اولویت اصلی برای حزب کارگر نخواهد داشت. اروپا اهمیت خود را در سیاست خارجی خواهد داشت. تفاوت زیادی در نگرش اقتصادی و یا نظارت بر سیاست پولی نخواهد بود. حزب کارگر در سیاست‌های بهداشتی و آموزش و پرورش با حزب محافظه کار متفاوت خواهد بود. در منطقه خلیج فارس همه دولت‌ها در حد خود برای دولت انگلیس مهم خواهند بود. مشکلات در بغداد را چگونه تفسیر می‌کنید؟

لاریجانی: (کسانی که خطاب به نیروهای بی‌خبر از همه جای بسیجی و حزب الهی و معلول و ازجنگ جان سالم بدر برده، صدام را امریکائی خطاب معرفی می‌کنند و نگران حذف روحانیت از صحنه هستند، در پشت صحنه، نمایندگانشان چه پیشنهاداتی دارند و حاضر به چه نوع زدوبند هستند و ایران را چگونه درگیر مناقشات و جنگ‌های منطقه‌ای می‌کنند) فشار اصلی برصدام حسین فشار داخلی است. حزب بعث در جهت تثبیت خود با مشکلاتی روبروست، صدام مشکلات خانوادگی دارد، البته این مشکلات صدام را به زانو درنخواهد آورد. صدام حتی با حفظ قصر خود، دست از حاکمیت برنخواهد داشت. ایران، انگلیس و امریکا می‌توانند یک نوع سیاست دسته جمعی را در قبال عراق دنبال نمایند. نیاز به اعزام نیروی نظامی نیست. می‌توانیم به گروه‌های میانه رو عراقی کمک کنیم، بشکلی که منافع غرب نیز تهدید نشود.

www.iran-archive.com

آیا سپاه پاسداران آنگونه که در خارج از کشور و متاسفانه بنام حزب توده ایران تبلیغ می کنند "لومپن پرولتاریا"ست؟

بدنه سپاه، در برابر فرماندهان وابسته به بازار!

رفقای راه توده!

اخیرا توسط یکی از آشنایانی که بنابر دلائلی، کمی با مسائل نیروهای نظامی جمهوری اسلامی آشناست، نامه‌ای از داخل کشور و در ارتباط با حال و روز سپاه پاسداران دریافت داشتم. دریافت این نامه که در ارتباط با نقش سپاه در جریان انتخابات دوره پنجم مجلس است، همزمان شد با نوشته "چپ نمائی و حزب توده ایران" در راه توده. ابتدا از اینکه دیدم در خارج از کشور، در مقابل برخی تمایلات غیر توده‌ای ایستاده‌اید، خوشحال شدم. "چپ نمائی"هائی از آن دست، که شما در ارتباط با نشریه "نامه مردم" مطرح کرده بودید، البته تنها در خارج از کشور دوام می آورد و در داخل کشور، تا آنجا که من اطلاع دارم، در برابر آفتاب واقعیت‌های روزانه، مثل برف آب می‌شود.

رد پای این گرایشات چپ روانه را در طرح برنامه‌ای که اخیرا برای حزب توده ایران منتشر شده است، می‌توان دید. در اینجا، ضمن نگاهی به یک بند از این برنامه، بعنوان شاهد، برخی از قسمت‌های نامه دریافتی خودم را هم با شما درمیان می گذارم. اگر صلاح دیدید، می‌توانید این نوشته را چاپ کنید. در اینصورت انتخاب مطالب و اسناد ارسالی با خود شما!

(راه توده: ما تنها چند بخش کوتاه از مطلب ارسالی را باضافه برخی ضمیمه‌ها حذف کردیم)

« طرح برنامه‌ای که بنام حزب منتشر کرده‌اند، بصورت مکانیکی و بیگانه با اسلوب علمی، اعلام می کند که "لومپن پرولتاریا" نیروی اصلی تشکیل دهنده سپاه پاسداران است و براساس چنین تحلیلی و بدون توجه به ساختار سپاه در این لحظه و تضادهای موجود در آن، در دو جا انحلال آنرا بعنوان یکی از اهداف حزب توده ایران اعلام می کند.

برخلاف تحلیل باصطلاح طبقاتی نویسنده طرح برنامه، اکثریت قاطع اعضای سپاه را هنوز افراد متعلق به اقشار میانی، زحمتکشان و فقرای شهری و روستائیان تشکیل می‌دهند. "لومپن پرولتاریا" و افراد بی‌طبقه در حاشیه شهرها نه تنها با سپاه رابطه خوبی ندارند، بلکه بعنوان اهرم مافیای اقتصادی فعال در جامعه عمل می کنند. گذری به مناطق فعالیت مافیای اقتصادی که در تجارت و فروش دارو، نوارهای ویدئوئی، موسیقی وارداتی، مواد مخدر، اجناس قاچاق و خرید و فروش اجناس دزدی، کوپن‌های دولتی و دست به دست کردن کالاهای مورد نیاز زحمتکشان و افزایش مصنوعی قیمت‌ها فعال است، حضور آن قشری را که ما "لومپن پرولتاریا" می‌نامیم می‌توان دید. در سراسر منطقه جنوب سه راه آذری، یافت آباد، میدان رازی، میدان شوش، خیابان ناصر خسرو، خیابان خیام، بوذرجمهری و حوالی بازار مافیای اقتصادی از این قشر در جهت زر اندوزی خود بهره می گیرد. بزه کاران دستگیر شده و دستبند به دست در مجتمع‌های قضائی میدان شوش و یافت آباد، عمدتا از نظر جایگاه طبقاتی، تعلق به این قشر دارند. یکی از برخورد های موجود بین این قشر و سپاه پاسداران را در برخورد قشری سپاه به نوارهای موسیقی مورد علاقه این قشر می‌توان دید. این نوارها عمدتا در لوس آنجلس تهیه شده و به این شبکه رسانده می‌شود. برخورد قشری سپاه به مشروبات الکلی، و بقول لومپن‌های واقعی "آب شنگولی" نیز درگیری دیگری است بین این قشر و سپاه پاسداران.

تضادهای درون سپاه

سپاه پاسداران نهادی است برآمده از درون انقلاب بهمن و سرنوشت آن و صف‌بندی‌های فعلی در درون آن منعکس کننده نبردی است که حزب ما، از همان ابتدا آنرا بخشی از نبرد "که بر که" نامید.

عمده‌ترین و در حال حاضر حادترین تضاد در درون سپاه و صفوف آن، ناشی از شکاف طبقاتی موجود در جامعه و انعکاس آن در صفوف سپاه است. در حالیکه بخش ناچیزی از فرماندهان بالای سپاه، در کنار بازاری‌ها و روحانیون حامی بازار قریه شده و ثروت‌های افسانه‌ای اندوخته‌اند، اکثریت قاطع اعضای سپاه که با هدف دفاع از انقلاب و آرمان‌های آن به سپاه پیوسته‌اند، سرنوشتی همانند توده‌های میلیونی که انقلاب کردند، دارند.

پس از خاتمه جنگ ایران و عراق، فرماندهان بالای سپاه موفق شدند، یکی از بزرگترین امتیازات را از روحانیون و بازار بگیرند. این امتیاز در ظاهر عوام فریبانه، افزایش خود کفائی سپاه و بالا بردن آمادگی آن صورت گرفت و به بدین ترتیب تلاش شد، تا سپاه از نظارت دولت و قوه مقننه خارج شده و دست سپاه در استفاده از هر سیاست و اهرمی برای تامین بودجه مورد نیازش باز گذاشته شود.

بموجب این تصمیم، سپاه پاسداران بطور مستقیم درگیر مجموعه‌ای از فعالیت‌های سود جویانه شد. در حال حاضر شبکه وسیعی از شرکت‌های وارداتی، صادراتی، خدماتی، ساختمانی تحت پوشش سپاه پاسداران فعالیت می کنند. نمونه‌هائی از فعالیت وسیع شرکت‌های وابسته به سپاه را در اینجا ذکر می کنم:

۱ـ سپاه بطور غیر مستقیم، از طریق بنیاد مستضعفان در نیویورک، مرغ امریکائی تولید شده بوسیله شرکت "تابسون" را وارد می کند. این شرکت در ایالتی که رئیس جمهور فعلی امریکا "کلینتون" از آنجاست، قرار داشته و دختر "تابسون" مشاور اقتصادی کابینه کلینتون است.

۲ـ صنایع وابسته به سپاه تولید کننده اصلی بشقاب‌های ماهواره‌ای هستند. قبل از تصمیم مجلس شورای اسلامی مبنی بر غیر قانونی اعلام کردن آنتن‌های ماهواره‌ای، این بشقاب‌ها مستقیما با استفاده از آهن سفید وارداتی سپاه، در تاسیسات سرخه حصار متعلق به سپاه تهیه می‌شد. پس از تصمیم مجلس مبنی بر ممنوع بودن این بشقاب‌ها و پس از آنکه فرماندهان سپاه سودهای کلانی را در این ارتباط به جیب زدند، آهن سفید وارداتی از طریق سپاه دراختیار تولید کنندگان به اصطلاح مستقل که مرکز آنها عمدتا در منطقه افسریه تهران است، قرار گرفت.

۳ـ شرکت‌های وابسته به سپاه، از طریق سنگاپور، تجهیزات الکترونیکی ساخت امریکا را وارد ساختند.

۴ـ خبر درگیری فعال سپاه در ساختمان بزرگ راه تهران ـ شمال که اخیرا اعلام شد، ابعاد وسیع فعالیت‌های اقتصادی فرماندهان سپاه را نشان می‌دهد، که البته دراین زمینه بنیاد مستضعفان و شخص محسن رفیقدوست نقش مهمی را ایفاء می کند. او فرماندهان سپاه پاسداران را دراین طرح ها شریک کرده و پول به آنها می‌رساند. این فعالیت‌ها، غیر از معاملات تسلیحاتی سپاه با کشورهائی مثل انگلیس، آلمان، فرانسه، بزریل، کره شمالی، چین و ترکیه است، که درهمه آنها، ریش و سبیل فرماندهان سپاه پاسداران چرب می‌شود!

سیاست "خودکفائی اقتصادی سپاه" حیله‌ای بود که نیروهای مخالف اصل ۴۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مبنی بر دولتی کردن تجارت خارجی، در جهت خنثی کردن یکی از مراکز مخالفت با غارتگری بازار، اعمال کردند. در نتیجه این سیاست، گروه کوچکی از فرماندهان رده‌های بالای سپاه شریک غارتگری بازار کرده و تا به امروز توانسته است تمایلات عدالت خواهانه اکثریت اعضای سپاه را کنترل کند.

فعالیت‌های مستقل سپاه در زمینه‌های اقتصادی، به شکاف طبقاتی عظیمی در صفوف آن انجامیده است. اقلیت دزد و فاسد سپاه، از امکانات رفاهی چشمگیری برخوردار است. آنها در حالیکه صاحب واحدهای مسکونی و تجاری بیشماری شده‌اند، در واحدهای مسکونی سپاه در شهرک‌های "لویزان" و "امید" در واحدهای چهار تا شش اتاقه زندگی کرده، با اتومبیل‌های آخرین مدل وارداتی مجهز به بیسیم بین تهران و ویلاهای شخصی خود در شمال رفت و آمد کرده و فرزندانشان در آموزشگاه‌های اسلامی خصوصی مجهز به پیشرفته‌ترین وسائل آموزشی، تحصیل می کنند. یکی از این مدارس ویژه را در خیابان "دولت" تهران می‌توان دید که دانش آموزان آن، با محافظ به مدرسه آمده و به خانه باز می گردند.

www.iran-archive.com

در کنار این اقلیت، اکثریت اعضای سپاه در کنار زحمتکشان کشور درگیر نبردی سخت برای گذران زندگی هستند. بسیاری از اعضای سپاه در خود تهران، با وجود اینکه همسرانشان نیز در مدارس و یا بیمارستان‌ها کار می‌کنند، قادر به گذران امور ابتدائی زندگی نبوده و مجبورند بعد از ظهرها به مسافرکشی و یا دست فروشی بپردازند. افرادی، حتی در بخشی از سپاه که مسئول دفاع ضد موشکی است و دوره‌های تخصصی در کره شمالی و چین دیده‌اند، وجود دارند که از روی ناچاری درکنار شغل اصلی خود، به دستفروشی البسه در بازار اشتغال دارند. اکثریت اعضای سپاه در بهترین حالت با موتورسیکلت رفت و آمد کرده و فرزندانشان در مدارس دولتی با همه کمبودهای آن درس می‌خوانند. بسیاری از خانواده‌های وابسته به سپاه، برای استفاده ازطرح امیدهای آینده، که بموجب آن مبلغی بین دو تا هفت هزار تومان به شاگردان ممتاز رده‌های مختلف تحصیلی تعلق می‌گیرد، از این اداره به آن اداره دویده و امضای این و آن مسئول را جمع می‌کنند، تا شاید دو هزار تومان کمک هزینه تحصیلی دریافت دارند.

تضاد اقتصادی فوق، اخیرا به عمیق‌تر شدن اختلاف نظرهای سیاسی در صفوف سپاه انجامیده‌است. بیاد دارید که بدنبال فرمان آیت ا لله خمینی، شرکت سپاه در فعالیت‌های سیاسی ممنوع اعلام شد. طی انتخابات اخیر (مجلس پنجم) برخی از فرماندهان سپاه، برخلاف فرمان مورد نظر، مستقیما به تبلیغات سیاسی به نفع جناح راست پرداختند. این فرماندهان که مستقیما در سیاست‌های اقتصادی نئولیبرالی و تجارت خصوصی جناح راست ذینفع‌اند، با استفاده از مراسم صبحگاهی به تبلیغ به سود نامزدهای جناح راست پرداختند. این سمت‌گیری و حمایت علنی و مستقیم برخی از فرماندهان سپاه عکس‌العمل دوگانه‌ای را در سپاه برانگیخت. از یک طرف اعضای سپاه ضمن اشاره به فرمان آیت ا لله خمینی، نسبت به سخنرانی‌های برخی فرماندهان اعتراض کرده و مطرح کردند که اگر آن فرمان دیگر معتبر نیست، آنها هم باید بتوانند در فعالیت‌های سیاسی شرکت کنند. درهمین ارتباط اعتراضات وسیعی در مراکز سپاه در غرب و شرق تهران و منطقه افسریه گزارش شد. از طرف دیگر، بدنبال باطل اعلام شدن انتخابات در تعدادی از شهرها، اعضای سپاه در همین شهرها داوطلب نمایندگی در مجلس شورای اسلامی شدند و به میدان کشیده شدن فرماندهان سپاه توسط جناح راست، عکس العملی را در بدنه سپاه بوجود آورد که بیم و هراس جناح راست از آن بیش از باخت اولیه در انتخابات بود. مسئولان سپاه، این پیشنهاد را به بالا منتقل کردند. پس از جنگ و جدل‌های پشت صحنه، که برخی از آنها حتی به صفحات روزنامه‌های سلام و عصرما نیز راه پیدا کرد، با دخالت مستقیم مقام رهبری، با پیشنهاد نامزدی افراد سپاه برای مجلس مخالفت شد و بدین ترتیب فعلا روی یکی از تضادهای اساسی سرپوش گذاشته شد.

در چارچوب استقلال اقتصادی سپاه، این نهاد از حوزه سیستم بازرسی کشور خارج بوده و درباره دخل و خرج خود به هیچ نهاد و ارگانی جوابگو نیست. در حالیکه واحدهای مشابه در درون ارتش تابع سازمان بازرسی کشوری بوده و همه ساله به حساب دخل و خرج آنها رسیدگی می‌شود. این دو گانگی برخورد، یکی از دلائل اصلی تشنج و تضاد موجود بین این دو نهاد است. تضادی که براساس گزارش‌های موثق، سازمان‌های جاسوسی خارجی با استفاده از آن توانسته بودند در دو مورد به درون ارتش رسوخ کنند.

ساختار سپاه

این نظر که سپاه را تنها بمثابه ارگان سرکوب رژیم فرض کرده و در راستای مبارزه برای آزادی‌ها، بدون توجه به تضادهای موجود در درون سپاه، خواهان انحلال آنست، نظری چپ روانه و غیر واقعی است. امروزه سپاه بر اساس فاکت‌های غیر قابل انکار که برخی از آنها نیز در اختیارماست، در کنار وظائف مربوط به حفظ رژیم در برابر تهدیدهای داخلی، بخش اساسی سیستم دفاع نظامی کشور را تشکیل می‌دهد. در این مورد می‌توان از واحدهای هوانیروز، دریائی، زمینی و سیستم موشکی و ضد موشکی کشور نام برد. موشک‌های اسکاد- ب و اسکاد-س خریداری شده از چین و کره شمالی و واحدهای تولید موشک "تندر"، "شاهین" و "ایران موشک" همگی تحت نظارت سپاه فعالیت می‌کنند.

بدین ترتیب، شعار انحلال سپاه پاسداران، در حال حاضرعمدتا با استقبال مراکزی در خارج از کشور روبروست که نسبت تمامیت ارضی ایران، نقشه‌هائی درسر دارند و از جنگ داخلی و تجزیه ایران حمایت می‌کنند. درعین حال که این شعار، خود موجب عدم تشدید برخوردها و افشای فرماندهان وابسته به بازار و حذف آنها می‌شود. در واقع این شعار را جناح راست به لولوئی برای گوش به فرمانی بدنه سپاه از فرماندهان تحت کنترل بازار تبدیل کرده است و باید به هر طریق از آن فاصله گرفت و بدنه سپاه را به جنبش مردم وصل کرد.

آنها که درخارج از کشور، این نوع شعارها را از خودشان درمیآورند، بجای طرح شعارهائی از این دست، بهتر است که در کنار نیروهای مترقی داخل کشور، برای بدست آوردن آزادی‌ها و حکومت قانون مبارزه کنند.

شعار انحلال سپاه، تضادهای درونی سپاه را به نفع فرماندهان وابسته به جناح راست تضعیف کرده و اکثریت اعضای سپاه را که مخالف سیاست‌های نئولیبرالی هستند، به سمت جناح راست می‌راند. این آن نکته مهمی است که هیچ نیروی مترقی و میهن دوستی نباید آنرا فراموش کند.

نگاهی به بخش دیگری از نظرات "جمشید طاهری پور"، از رهبران سازمان اکثریت

"دولت تامین اجتماع"

از رویا تا واقعیت!

الف. آذرنگ

از جمله پیامدهای تبدیل کشورهای سابق سوسیالیستی در شرق اروپا و اتحاد جماهیر شوروی به کشورهای سرمایه داری، فروپاشی باورها و دانسته‌ها و اندوخته‌های ذهنی و ناکافی برخی از رهبران سازمان‌های چپ ایران است. زلزله‌ای که در مهاجرت سقف برخی از سازمان های چپ را بر سر رهبران این سازمان‌ها فرو ریخت، البته در داخل کشور، با چنین شدتی بوقوع نپیوسته و عوارض دردناکی که در مهاجرت شاهدش هستیم، در داخل کشور نمودی اینچنین نداشته‌است. با آنکه انبوه رویدادهای ایران، چنان است که مجالی برای پرداختن به مسائل مطرح در مهاجرت باقی نمی‌گذارد، اما از آنجا که اگر گفته و نوشته نشود، پاره‌ای از نظریه سازان جدید در سازمان‌های چپ، ممکن است دیگران را مجاب شده و خود را محق ارزیابی کنند، چاره‌ای جز پرداختن به برخی از این نظرات نیست. بویژه آنجا که این نظرات با اطلاعات غلط و نادرست همراه شده و به نشریات مهاجرت راه می‌یابد و بیم آن می‌رود که باورهائی را همراه آورد.

جمشید طاهری پور، از رهبران شناخته شده سازمان فدائیان خلق ایران -اکثریت- است، که پس از اتحاد تام و تمام حزب توده ایران و سازمان اکثریت، مسئولیت بخش بسیار مهم ایدئولوژیک سازمان مذکور را برعهده گرفت، حال ببینیم ایشان در مهاجرت مبلغ چه نظریاتی شده‌است و در زیرسقف فروریخته‌ای که در بالا به آن اشاره کردیم، چگونه می‌اندیشد. وی در سخنرانی که برای جمعی از کادرهای این سازمان ایراد کرده و متن آن در نشریه کار شماره ۱۴۸ منتشر شده است، ضمن تبلیغ دوری گزیدن از ارزیابی‌ها وتحلیل‌های طبقاتی، روند ایدئولوژی‌زدائی در سازمان خود را توصیه می‌کند. او پس از ستایش از همکاری و اشتراک مساعی "بیسمارک"، صدر اعظم آلمان و بنیانگذار حزب سوسیال دمکراسی آلمان می‌گوید: «...برآیند مجموعه این جنبش‌ها و علایق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف بود که موجبات برآمد دولت‌های تامین اجتماعی، در یک رشته از جوامع پیشرفته اروپا را فراهم ساخت. رهبری این دولت‌ها، تنها در مقاطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده‌است. از همین اندازه حقایق که قابل تحقیق‌اند، استنتاج‌هائی می‌توان بدست داد که برای هر فعال سیاسی جنبش چپ از اهمیت فراوان برخورداراست...»

علاقمندان به ادامه این نظریه می‌توانند، به اصل مقاله در نشریه کار مراجعه کنند. نگارنده این سطور تعارف آقای طاهری پور را پذیرفته و "حقایقی" را که او مطرح کرده "تحقیق" کرده‌است. در اینجا بخشی از نتایج تحقیق خود را که بعلت محدودیت صفحات "راه توده" بناچار به برجسته ترین نمونه دولت‌های تامین اجتماعی، یعنی مدل سوئد، محدود خواهد ماند را با کادرهای مخاطب ایشان در میان می‌گذارم. تحقیق من نشان می‌دهد که طاهری پور خلاف می‌گوید.

نمونه سوئد به تنهائی نشان می‌دهد که این ادعا که رهبری دولت‌های تامین اجتماعی "تنها در مقاطعی در دست سوسیالیست‌ها بوده‌است"

www.iran-archive.com

نادرست است. حزب سوسیال دمکرات سوئد که در سال ۱۹۳۲ برای اولین بار قدرت سیاسی را بدست گرفت، تا به امروز نزدیک به ۶۰ سال، حزب حاکم در این کشور بوده است. این حزب پس از ۴۴ سال حکومت بلاانقطاع، در سال ۱۹۷۶ برای اولین بار انتخابات را به ائتلافی از سه حزب محافظه کار باخت. بعد از دو دوره انتخاباتی، این حزب مجددا در سال ۱۹۸۲ قدرت را بدست گرفت و تا سال ۱۹۹۱ حزب حاکم در سوئد بود. حزب سوسیال دمکرات سوئد از انتخابات عمومی ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۴ تا به امروز حزب حاکم است.

آنچه را که طاهری پور، "برآیند علائق نیروهای اجتماعی متنوع و مختلف" می‌نامد، چیزی نیست جز "سازش طبقاتی" احزاب سوسیال دمکرات اروپا با طبقات سرمایه‌دار در این کشورها. حزب سوسیال دمکرات سوئد از آغاز جنگ جهانی اول، نه تنها سیستم سرمایه داری را پذیرفته است، بلکه از آن در برابر هر تهدیدی دفاع نیز کرده است. این حزب همیشه عنوان کرده است که آنچه به نفع سرمایه‌داری سوئد است، برای طبقه کارگر آن کشور نیز مفید است!!

تصور من بر این است که آقای طاهری پور نیز با این نظر موافق باشد، که صرف وجود علائق مشترک بین نیروهای اجتماعی مختلف، به برآمد دولت‌های تامین اجتماعی نمی‌انجامد. دلیل اصلی برآمد این پدیده را باید در جای دیگری جست. افزایش استثمار کارگران کشورهای جهان سوم، یکی از عمده‌ترین عوامل رشد اقتصادی و افزایش درآمد ملی و ایجاد دولت تامین اجتماعی در سوئد و دیگر کشورهای اروپائی است.

سوئد از آغاز دهه ۱۹۶۰ یکی از صادر کنندگان عمده سرمایه به کشورهای جهان سوم بوده است. دولت‌های تحت رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد با همه توان از صدور سرمایه سوئدی به خاورمیانه، امریکای لاتین و شرق آسیا حمایت کرده‌اند. این حزب در دوران بعد از جنگ جهانی دوم، فعالانه در انواع سازمان‌های امپریالیستی مانند صندوق بین‌المللی پول و پیمان تجارت جهانی "گات" شرکت کرده و طبقه کارگر سوئد را متقاعد کرده است که چنین فعالیت‌هائی در جهت گسترش رفاه و صلح جهانی صورت می‌گیرد. دولت‌های تحت کنترل این حزب، سالیان متمادی از شرکت در تحریم اقتصادی دولت نژاد پرست افریقای جنوبی خودداری کردند. در نتیجه طی چندین دهه، شرکت‌های مهم سوئدی مانند "COPCO" و "ATLAS" افریقای جنوبی تحت سلطه رژیم آپارتاید فعال بودند.

همبستگی حزب سوسیال دمکرات سوئد در نهایت همیشه با سرمایه‌داری سوئد و سرمایه جهانی بوده است. در بهار ۱۹۸۳ زمانی که کارگران فولاد در آلمان غربی در اعتصاب بودند، شرکت‌های اتومبیل سازی آن کشور به دولت سوئد مراجعه کردند. دولت تحت کنترل حزب سوسیال دمکرات و اتحادیه‌های کارگری وابسته به آن تقاضای کارگران اعتصابی در آلمان غربی را رد کرده و فولاد مورد نیاز شرکت‌های اتومبیل سازی آلمانی را به آن کشور صادر کردند.

مواضع ضد کمونیستی

سوسیالیست‌های سوئد دست در دست سرمایه‌داران آن کشور، در سرکوب هر جنبشی که به نوعی تهدیدی علیه سلطه سرمایه محسوب شده است، شرکت کرده‌اند. این حزب از ابتدا به همراه مجموعه جنبش سوسیال دمکراسی اروپا، انقلاب اکتبر را با صراحت کامل محکوم کرد.

طی دهه ۱۹۳۰، حزب سوسیال دمکرات سوئد، نه تنها مواضع خصمانه علیه حزب کمونیست سوئد و اتحاد شوروی داشت، بلکه در سراسر اروپا در سرکوب هر تهدیدی علیه تقدس مالکیت خصوصی شرکت کرد. بعنوان نمونه، شرکت سوئدی‌ها در "بریگاد بین‌المللی" در جنگ داخلی اسپانیا، غیر قانونی و مستوجب تعقیب قانونی بود. در حالیکه افرادی که داوطلب شرکت در ارتش فنلاند به رهبری ژنرال فاشیست "مانرهایم" که علیه اتحاد شوروی می‌جنگید، می‌شدند، بعنوان قهرمان سوئد مورد تشویق قرار می‌گرفتند. در این دوره روابط بین سوئد و آلمان نازی بسیار دوستانه بود و نمایندگان نیروهای نظامی سوئد با تائید دولت سوسیال دمکرات آن کشور در مراسم پنجاهمین سالگرد تولد هیتلر شرکت کردند. طی جنگ جهانی دوم، دولت سوئد، همکاری مشترک سرمایه‌داران سوئدی و آلمانی را تائید کرد. ماشین جنگی فاشیسم به میزان قابل توجهی به فولاد، مواد اولیه صنعتی و تسلیحات ساخت سوئد وابسته بود. ناوگان دریائی سوئد این محموله‌ها را در دریای بالتیک حمایت کرده و راه آهن و فرودگاه‌های سوئد در جهت انتقال سرباز و مهمات به نروژ و از آنجا به جبهه شرقی علیه اتحاد شوروی بکار گرفته می‌شد.

شمار زیادی از کمونیست‌های سوئدی در دوران جنگ در اردوگاه‌های نظامی زندانی شده و توزیع نشریات کمونیستی از طریق وسائل نقلیه عمومی و پست ممنوع اعلام شده بود.

پس از پایان جنگ، حزب سوسیال دمکرات سوئد فعالانه در جنگ سرد شرکت کرد. در دفاع از سرمایه‌داری جهانی، دولت‌های تحت کنترل این حزب، فعالانه در تحریم اقتصادی شوروی که به ابتکار ایالات متحده سازمان یافته بود، شرکت کردند. در این دوران، این حزب واسطه انتقال کمک‌های مالی "سیا" به اتحادیه‌های سوسیال دمکرات در فنلاند بود. یکی از بزرگ‌ترین مراکز مخابراتی برای حمله اتمی احتمالی به شوروی در سوئد مستقر بود. همچنین خارج از نظارت پارلمانی و تحت رهبری مستقیم رهبری حزب سوسیال دمکرات سوئد، آژانس محرمانه‌ای (IB) ایجاد شده بود که در ارتباط مستقیم و همکاری با سیا، موساد و سازمان جاسوسی آلمان غربی بود. دو روزنامه نگاری که وجود آنرا برای اولین بار افشا کردند، بلافاصله بازداشت و زندانی شدند.

همکاری حزب سوسیال دمکرات سوئد، با "سیا" در اواسط دهه هفتاد، در ارتباط با انقلاب پرتقال، یکبار دیگرعلنی شد. این حزب علنا انقلاب پرتقال را بعنوان انقلاب کمونیستی محکوم کرد و فعالانه در کنار "ماریوسوارز" سوسیال دمکرات قرار گرفت. دولت سوئد و این حزب هیچگونه مخالفتی با استقرار ناوگان دریائی امریکا در بیرون مرزهای آبی پرتقال، از خود نشان ندادند و زمانی که "سوارز" با همکاری "سیا" موفق شد، تهدید علیه مالکیت خصوصی در پرتقال را از بین ببرد، تبریکات حزب سوسیال دمکرات سوئد، سریعا مخابره شد.

چنین‌اند نمونه‌هائی تاریخی از آنچه آقای طاهری پور سعی دارد بعنوان یکی از پرنسیپ‌های هویت "تحت عنوان همبستگی با جنبش سوسیالیستی بین المللی" در سازمان فدائیان ایجاد کند.

داده‌های اقتصادی به روشنی نشان می‌دهند که "علائق مشترک" مورد نظر طاهری پور در نهایت، بطور یکجانبه بسود طبقه سرمایه‌دار شکل می‌گیرند. در حال حاضر، اقتصاد سوئد با بی‌سابقه‌ترین بحران تاریخ معاصر آنکشور روبروست. تولید صنعتی کاهش یافته و نزدیک به یک پنجم مشاغل صنعتی از بین رفته‌اند. نرخ بالای ورشکستگی موسسات تولیدی، بحران عمیق سیستم بانکی کشور و ۱۴ درصد بیکاری، از ویژگی این بحران اقتصادی هستند.

بنا به گزارش‌های آماری دولت سوئد، دو درصد ثروتمندان آنکشور، ۶۲ درصد کل سهام در بازار بورس استکهلم را در اختیار دارند. ۲۵ درصد ثروت کشور متعلق به ۴۵۰ خانواده قدرتمند است که همه اهرم‌های اقتصادی کشور را زیر نظر دارند.

عدم تمایل دولت‌های سوسیال دمکرات سوئد در افزایش مالیات سرمایه‌داران و ضرورت مقابله با کنترل موازنه اقتصادی در کمترین زمان ممکن، بعنوان یکی از پیش شرط های عضویت در جامعه اقتصادی اروپا، شرایط غیر قابل تحملی را به زحمتکشان جامعه نمونه تامین اجتماعی تحمیل کرده است.

نتیجه: از حقایق فوق استنتاج‌های زیر را می‌توان بدست داد:

۱ـ دولت تامین اجتماعی از نظر سیاسی زائیده شرایط عینی ویژه‌ای بود که بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، دیگر وجود خارجی ندارند. در شرایط جدید جهانی و در شرایطی که به بدیل سوسیالیستی ضربات مهلک وارد آمده است، سوسیال دمکراسی و سرمایه‌داری دیگر دلیلی برای ابقاء دولت‌های تامین اجتماعی ندیده و یورش همه جانبه‌ای را برای پس گرفتن امتیازاتی که بناچار طی ۶۰ سال گذشته بدان تن داده بود، آغاز کرده‌اند. سرنوشت دولت تامین اجتماعی در سوئد و دیگر کشورهای اروپائی به عنوان سخنرانی طاهری پور (ما یک عصر عقبیم) معنای خاصی می‌بخشد؛

۲ـ از نظر اقتصادی، دولت‌های تامین اجتماعی بطور عمده نتیجه سیاست صدور سرمایه و استثمارکارگران کشورهای جهان سوم بودند. سیاستی که بعلت تضاد درونی تولید سرمایه داری، به ضد آن تبدیل شده است. صدور سرمایه به کشورهای جهان سوم، در حالیکه سود شرکت‌های فراملیتی را بشکلی نجومی افزایش داده، به بیکاری و بحران اقتصادی در کشورهای مادر انجامیده است؛

۳ـ با توجه به رشد نیروهای مولده در ایران و جایگاه اقتصادی کشور ما در سیستم جهانی سرمایه داری و فقدان فراملیتی‌های ایران(!) به آسانی می‌توان دید که سازش طبقاتی طاهری پور، در نهایت سازشی است با سرمایه جهانی. در زمینه سیاسی، انعکاس این سازش را می‌توان در تبلیغات ضد توده‌ای پی گرفت!

www.iran-archive.com

آقای "باقرمومنی" آنگونه که شهرت دارد، به پدیده های تاریخی می نگرد؟

انقلاب هیچ ارتباطی با معجزه ندارد!

*** براساس کدام بینش، با ارتجاع همزبان شده و انقلاب ایران را یک معجزه معرفی می کنند؟**

بیش از ۱۷ سال از انقلاب بهمن ۵۷ و قریب یازده سال از قدرت یابی روز افزون ارتجاع مذهبی و سرمایه داری بازاری در میهن ما می گذرد. در این سال ها به مناسبت های گوناگون، ارزیابی هائی از جانب افراد و نیروهای سیاسی از جمهوری اسلامی و سرنوشتی که انقلاب عظیم و مردمی ایران بدان گرفتار آمد، صورت گرفته است. متاسفانه بسیاری از این ارزیابی ها جزم گرایانه بوده و کمتر می توان آنها را متکی به میراث سیاسی انقلاب ایران قلمداد کرد. میراثی که به بهای خون ده ها هزار انسان و رنج و مشقت میلیون ها ایرانی بدست آمده است و می بایستی به مبارزان متعهد به ایجاد دگرگونی اجتماعی در ایران، چه آنها که هنوز در صحنه مبارزه اجتماعی هستند و چه آنها که در آینده به مبارزه خواهند پیوست، با حفظ امانت سپرده شود. جنبه تاسف آور این نوع ارزیابی ها، این واقعیت است، که تسویه حساب های شخصی، جایگزین تحلیل واقعی رویدادها می شود. و از آن تاسف آورتر اینکه گاه این نوع تحلیل ها از سوی کسانی به تحریر درآمده که خود را وابسته به اردوگاه چپ ایران می دانند و در نقش پیشکسوت می خواهند برای این اردوگاه رهنمودی از خود باقی بگذارند. از جمله نمونه ها در این زمینه، مقاله ایست که به قلم "باقرمومنی" در شماره ۳۵ ماهنامه آرش انتشار یافته است.

این مقاله عمد تا متکی به اساطیر مذهبی تنظیم شده و کاربرد واژه ها و عباراتی نظیر "معجزه، قوانین خلقت، زنده شدن مردگان، رستاخیر مسیح، اصحاب کهف، عنکوت ها، فرشته، جن، اثیر، جهنمی، مامای جن زده، اجانین، شعبده، شعبده سامری ها، بزغاله زراندود، اوراد، آیه ها، سحر و..." (۱)، در نوشته ای که هدفش روشنگری و افشای رژیمی است که حقانیت ادعاهایش را متکی به احکام، فرهنگ و اساطیر مذهبی بنا کرده است، در بهترین حالت، بی سلیقگی بزرگی است.

متاسفانه اسلوب بررسی پدیده ها نیز در این مقاله متکی است به جهان بینی و شیوه توجیه و توضیح پدیده ها از جانب خود رژیم!

نویسنده، آنچه را که خود دانستنی می داند، در میان می گذارد و در این راه به ساده انگاری، خلاف گوئی و بدتر از همه، به نیمه حقیقت گوئی متوسل می شود.

اساسی ترین نارسائی در ارزیابی باقر مومنی از انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، نقشی است که او برای مردم ایران در تحقق این تحول اجتماعی قائل است. او در ابتدا عنوان می کند که «مردم در سال های ۵۷-۵۶ در سراسر کشور به پا خاستند و... ناگهان در خیرگی و هیاهوی رعد و برق انقلاب، پتیارگانی (نام و صفتی که ظاهرا معنائی نباید در یک تحلیل علمی و از سوی شخصی با شهرت باقرمومنی داشته باشد) را در برابر خود بر کرسی فرمانروائی یافتند... و جماعتی سحر شده (تعبیرهائی شاعرانه که اگر در اشعار احمد شاملو معنائی داشته باشد، در یک تحلیل تاریخی، اعتباری ندارد) هم مقدم آنان را مبارک باد گفتند» (۲)

بر اساس این نظریه، میلیون ها مردمی که در سراسر کشور درگیر مبارزه انقلابی بودند، در گرمای مبارزه متوجه نشده اند که چه گروه اجتماعی قدرت سیاسی را بدست می گیرد. این بی توجهی، ناخواسته و ناگهانی، مردم را در مقابل کاری انجام شده قرار داد و گروه تازه به قدرت رسیده هم، تنها از حمایتی محدود از جانب "جماعتی سحر" شده برخوردار بود. تا اینجا ایرادی که به این نظریه وارد است، اینست که نقش منفعلی را برای توده های میلیونی قائل است و هیچ توجهی به واقعیات عینی جامعه ندارد. بدین ترتیب، توده های میلیونی مردم چیزی بودند در حد سیاهی لشکر یک نمایش ترتیب داده شده! (یعنی همان تزهائی که ژنرال های شاه و کارگزاران دوران سلطنت وی در مهاجرت و درخاطره نویسی های خود بدان متوسل می شوند)

اما تناقض درونی ارزیابی باقرمومنی زمانی هویدا می شود که اوبلافاصله اضافه می کند: «آیا این معجزه نیست که ملتی که اندیشمندانش از هزار سال پیش تر به ضد ریا و دغل مذهبی داد سخن داده اند، ناگهان چنان طلسم شوند که خود به دست خویش مظهر این دغلی را بر تخت فرمانروائی بنشانند و برخاک قدمش بوسه زنند؟» (۳)

طرح امکان دو گانه بودن رابطه توده های میلیونی مردم با یک قشر و یا طبقه اجتماعی از یک طرف، و یا نماینده آن قشر یا طبقه اجتماعی از طرف دیگر، عنصر تازه ای در تئوری تحولات اجتماعی است. براساس این باور، توده ها می توانند ضمن رد رهبری یک طبقه یا قشر اجتماعی، رهبری نماینده آن طبقه یا قشر اجتماعی را از جان و دل بپذیرند؛ حتی اگر آن نماینده، تا مغز استخوان به جهان بینی و منافع طبقه و یا قشری که آنرا نمایندگی می کند، وفادار مانده باشد.

بدین ترتیب آقای مومنی برداشت نادرست و مکانیکی از رابطه "ملت" و اندیشمندانش دارد و بر این نظر است که صرف این واقعیت که اندیشمندان ملتی چنین و چنان گفتند و یا چنین و چنان کردند، کافی است که آن ملت هم به گفتار و رفتار اندیشمندانه رهنمون شود.

مومنی این حکم داهیانه و علمی را که به کرات از محک تجربه سربلند بیرون آمده را فراموش کرده است که اندیشه اندیشمندان یک جامعه زمانی به نیروی مادی قادر به ایجاد تحولات اجتماعی تبدیل خواهد شد، که از جانب توده های مردم درک و پذیرفته شده باشد. نادیده انگاشتن عامل ذهنی توده ها و درک مخلوش از رابطه نماینده وفادار یک طبقه و خود طبقه، به همراه برداشت مکانیکی از مفاهیم اندیشه، اندیشمندان و رابطه اندیشمندان و توده های میلیونی، عواملی هستند که بناگزیر، مومنی را به سوی طرح تئوری "معجزه یا شعبده" سوق داده اند.

مومنی در کوشش برای یافتن پاسخ به سئوالی که خود طرح کرده است، پایدار نیست و بین دو قطب معجزه و شعبده، نوسان می کند. او ابتدا قاطعانه نتیجه می گیرد که پدیده شکل گیری و به قدرت رسیدن "رژیم جمهوری اسلامی" معجزه بوده است، و این نظریه را چندین بار دیگر در متن مقاله تکرار می کند. با این وجود او برحسب ضرورت، نظر خود را تغییر داده و آنرا شعبده قلمداد می کند. نقل قول های زیر که به ترتیب طرح در اصل مقاله در اینجا آورده می شود، بهترین شاهد این امر است:

۱ـ اگر معجزه را حادثه یا امری غیر عادی و غیر طبیعی بدانیم که بصورتی غیر منتظره و برخلاف تمام قوانین خلقت وقوع می یابد و علت وقوع آن برعقل بشری مطلقا پوشیده است و ناگزیر به منابع الهی و ماوراء طبیعی مربوط می شود، پیدایش جمهوری اسلامی در ربع آخر قرن بیستم، آنهم در ایران، بدون شک یک معجزه است.

۲ـ بی شک این پدیده تنها در قالب معجزه می گنجد، زیرا امری به کلی غیر منتظره و غیر تاریخی بود که عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است. این پدیده به ویژه بدین دلیل معجزه است که از درون انقلاب دمکراتیک و مترقی حاکمیتی عمیقا ضد انسانی و قرون وسطائی پدید آمد...

۳ـ اما اینکه از چنین توفان انقلابی- انسانی، هیولائی کریه و آدمخوار با نام جمهوری اسلامی سر برآورد، نه معجزه ای آسمانی و بیرون از دایره خرد انسانی، بلکه محصول شعبده سامری هائی بود، که توده های انقلابی را، درغیاب رهبری اصیل آن... سحر کردند.

۴ـ به این ترتیب معجزه رخ داد و بر خلاف تمام قوانین تاریخی، نیروئی در راس انقلاب قرار گرفت که انسان های آزاده وترقیخواه میهن ما در تمام قرون گذشته با آن جنگیده بودند.

۵ـ و این حمایت سیاسی خود عامل دیگری از این معجزه یا شعبده ای بود که حاکمیت جهل را بر میهن ما تثبیت کرد.

۶ـ بدینسان آنتی کمونیزم جهانی و داخلی همراه با بی خردی نیروهائی که خود را کمونیست و آنتی امپریالیست می نامیدند (و لابد در استفاده از خرد نویسنده کوتاهی کردند و همچنان به مشی توده ای و مردمی خود ادامه

www.iran-archive.com

دادند!)... به طوری معجزه آسا دست در دست و عنان بر عنان هیولائی را پرورش دادند."

آقای مومنی که ابتدا معجزه را «امری می‌داند که علت وقوع آن برعقل بشری مطلقا پوشیده است» در ادامه تحلیل خود یکسری عوامل بین‌المللی و داخلی را به عنوان دلائل بروز این معجزه بر می‌شمارد. اگر پدیده جمهوری اسلامی ریشه در یکسری عوامل و شرایط خاص جامعه ایران داشته و متاثر از یکسری عوامل عینی داخلی و خارجی بوده است، پس این پدیده‌ای است قابل درک و قابل توضیح و نه معجزه. اما اگر این پدیده را نمونه برجسته معجزه بدانیم، دیگر چرا به خود زحمت داده و در عالم خاکی به دنبال دلائل بروز آن بگردیم؟

سئوال دیگری که به ذهن هر خواننده آشنا با باتر مومنی و مطلع از تحولات اجتماعی‌سیاسی معاصر ایران خطور می‌کند، اینست، که مورخی که این چنین در توضیح پدیده جمهوری اسلامی از خود تبحر نشان داده و صریحا اعلام می‌کند، که «جمهوری اسلامی برخلاف تمام قوانین تاریخی و اجتماعی" رخ داده و "عقل متعارف در علت وقوع آن حیران و از یافتن این علت در زمین خاکی و در محیط اجتماعی موجود ناتوان است.» از کدام قوانین تاریخی و اجتماعی صحبت می‌کند و کدام یک از قوانین تاریخی و اجتماعی را هنوز معتبر می‌داند؟

نگارنده این سطور، از آقای مومنی می‌خواهد که بجای قدم گذاشتن در قلمروهای شناخته شده و گمراه کننده الهیات و ماوراء طبیعه، در همین عالم خاکی به جعبه ابزار تئوریک و متدولوژیکی که ایشان در افکار عمومی معروف به در اختیار داشتن آن هستند، نگاهی انداخته و از سر کنجکاوی هم که شده ببینند که آن ابزار آیا هنوز هم کارائی لازم را برای توضیح پدیده‌های در ظاهر بغرنج و پیچیده اجتماعی دارند، یا نه؟

ایشان، براساس سابقه‌ای که در جامعه دارد، باید بداند که هر علمی، صرف نظر از این که کدام یک از بخش‌های جهان مادی را مورد مطالعه قرار دهد، در کنار مجموعه‌ای از قوانین، دارای مقولات معینی نیز هست. در فلسفه تاریخ، "مقوله" عام‌ترین مفهومی است که عمده‌ترین خواص مشترک و قانونمندی‌های پدیده‌های عینی را منعکس می‌کند. به نظر نگارنده، در فلسفه تاریخ دو مقوله"ضرورت" و "تصادف" مشخصا قادر هستند ما را در ارائه یک ارزیابی کلی و منطقی از انقلاب بهمن ۵۷ و ظهور پدیده جمهوری اسلامی یاری کنند.

براساس فلسفه تاریخ، ضرورت، آن رویداد یا پدیده‌ای است، که در شرایط معین، الزاما بروز می‌کند. ضرورت از ماهیت، از سرشت درونی پدیده تکامل یابنده بر می‌خیزد و برای آن پدیده، حتمی و دائمی است. بعنوان مثال، سرنگونی رژیم وابسته پهلوی بمثابه بزرگترین مانع بر سر راه تکامل اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی جامعه ایران و حرکت آن به سوی هدف‌های ملی و دمکراتیک، یک ضرورت تاریخی بود. این ضرورت ناشی از عملکرد عوامل مشخص بود، که باتر مومنی نیز در مقاله خود بدرستی عمده‌ترین آنها را مشخص کرده است: «تشدید تضادهای اجتماعی و اقتصادی، فساد عمومی و طبقاتی و تاخت و تاز همه جانبه مشتی قدرتمندان نورسیده فاسد... و بالاخره اعمال خفقان استبدادی در تمام وجوه زندگی به دست مشتی اوباش سازمان یافته...». بنابراین در آستانه انقلاب، یک تحول بنیادی که عرصه‌های مختلف زندگی اجتماعی را در بر گیرد و آنها را در جهت منافع خلق دگرگون کند، یک ضرورت تاریخی بود...

اما تصادف برخلاف ضرورت، ناگزیر و الزامی نیست. در شرایط معین ممکن است تصادف رخ دهد، یا ندهد و یا ممکن است به صورت‌های مختلف جریان یابد. تصادف از سرشت شیئی یا پدیده معین بر نمی‌خیزد، گذرا و نااستوار است. در نتیجه غیر اساسی، انفرادی، موقتی و اتفاقی است. البته این بدان معنی نیست که برای تصادف، علت وجود ندارد، بلکه به آن معنی است که علت در خود پدیده و درون آن نیست، بلکه در خارج آن، در شرایط و اوضاع و احوال خارجی است. بعنوان مثال، ظهور پدیده "جمهوری اسلامی" از درون انقلاب بهمن را می‌توان یک تصادف تاریخی دانست. پدیده‌ای که نه تنها ناشی از ماهیت و سرشت انقلاب بهمن نبود، بلکه بهمین دلیل هم قابل اجتناب بود، نکته‌ای که از دید باتر مومنی هم پنهان نمانده است و می‌نویسد: «البته امکان داشت در جریان انقلاب... نیروهای دمکرات و ترقیخواه بتوانند به سرعت شکل بگیرند و تا حدود زیادی در هدایت انقلاب نقش بازی کنند...».

بجز این دو مقوله فلسفی، ابزارنظری دیگری هم هستند که می‌توانند برای کوشش در توضیح پدیده "جمهوری اسلامی" مورد استفاده قرار گیرند. آقای مومنی، خود در گذشته‌ای نه چندان دور، یکی از قوانین کلی تاریخ را (که جامعه ایران هم نمی‌توانست خارج از آن قرار گیرد) این چنین مشخص کرده است: «مذهب بوسیله آیات اخلاقی خود، عصیان‌های مردم را از یکطرف تعدیل می‌نماید و از طرف دیگر به جنبش‌های فکر، که در اثر پیدایش پدیده‌های نوین اقتصادی-اجتماعی بوجود می‌آید، رنگ مذهبی می‌دهد یا بزبان بهتر آنرا از طریق صحیح منحرف می‌سازد.»(۷)

مورخی که امروز "معجزه الهی" و "شعبده سامری‌ها" را دلیل ظهور پدیده جمهوری اسلامی ایران و انحراف انقلاب بهمن از آماج اصلی آن می‌داند، در گذشته از احتمال انحراف جنبش‌های اجتماعی، بوسیله مذهب و روحانیون، بعنوان یکی از قوانین کلی تاریخ نام می‌برد. ممکن است ایشان در جواب عنوان کنند، که این حکم فقط «در محیط فکری و روحی دوران فئودالیته»(۸) صادق است. در مقابل طرح احتمالی چنین نظری، واقعیت جمهوری اسلامی و اینکه بخش عمده اپوزیسیون سیاسی رژیم جمهوری اسلامی هنوز زیر علم مذهب فعالیت می‌کند، خود بر این دلالت دارند، که «محیط فکری و روحی دوران فئودالیته» و عقب مانده‌ترین شیوه‌های تفکرآسیائی هنوز در جامعه و مغزها لانه داشته و در کنار پیشرفت‌های ظاهری و عاریتی جامعه، با جان سختی به حیات خود، در جامعه ما ادامه می‌دهند.

مومنی در جهت اثبات سناریوی "معجزه یا شعبده" خود نه تنها آنچه را که قبلا نوشته و به آن اعتقاد داشته است، فراموش می‌کند، بلکه به شیوه‌ای غیرمسئولانه، در تعقیب مسیر حوادثی که به انقلاب بهمن می‌انجامد، جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ را بکلی نادیده می‌گیرد. به نظر می‌رسد نادیده انگاشتن این واقعه، محملی است که او بر اساس آن می‌خواهد خلق الساعه بودن جمهوری اسلامی را توجیه کرده و سناریوی "معجزه یا شعبده" خود را جا بیاندازد.

توجه به جنبش اعتراضی ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، درهر ارزیابی علمی از پدیده جمهوری اسلامی، به این دلیل ضروری است، که متعاقب این جنبش اعتراضی، احتمال رهبری آیت ا لله خمینی بر جنبش اجتماعی آینده مردم ایران، بطور جدی در سطح جنبش مطرح شد. غیر از حزب توده ایران که پیشگام این ارزیابی تاریخی بود، از میان نیروهای سیاسی و مبارزینی که این احتمال را نادیده نگرفتند، بیژن جزنی نمونه‌ایست که حداقل به این دلیل که متاسفانه در دوران انقلاب دیگر در میان ما نبود، نمی‌تواند مورد قضاوت‌های شخصی و بی‌مهری‌های گروهی قرار گیرد. بیژن جزنی در بهار ۱۳۵۳، از زندان رژیم سلطنتی، ضمن ارزیابی موقعیت خرده بورژوازی رادیکال ایران، "مبارزه جوئی خمینی" را یکی ازعمده‌ترین امتیازهائی می‌داند، که در آن زمان «جریان‌های وابسته به خرده بورژوازی برای تامین رهبری خود از آنها برخوردار بودند.»(۹) جزنی ضمن طرح این احتمال، توجه مبارزان و دوستان جنبش ترقیخواهانه کشور را به این نکته حیاتی جلب می کند که «چنانچه جریان‌های پیشرو... نتوانند رشد کرده و ... رسالت تاریخی خود را به عهده بگیرند، مسند رهبری جنبش خالی نخواهد ماند. خرده بورژوازی آماده است تا با تمام نیروی خود و با کمک گرفتن از همه امکانات در این راه بکوشد... در صورتیکه چنین امری تحقق یابد متاسفانه جنبش انقلابی علیرغم پیروزی‌هائی که می‌تواند در مراحلی بدست آورد، قادر به تکامل نهائی... نخواهد بود و تا آماده شدن شرایط ذهنی برای انقلاب دمکراتیک در جا خواهد زد.»(۱۰)

نگاهی دوباره به آنچه که در ارتباط با انقلاب بهمن و پدیده جمهوری اسلامی، با بکارگیری شیوه بررسی علمی تاریخ، در بالا مطرح شد، تصویر کلی زیر را در مقابل هر خواننده آزاد از پیشداوری‌های ذهنی قرار می‌دهد: در آستانه انقلاب بهمن (پدیده‌ای که ناشی از تضادهای اجتماعی جامعه بود)، جریان‌های پیشرو قادر به انجام رسالت تاریخی خود نشدند. در غیبت رهبری این نیروها، افکار و رهبران مذهبی توانستند جنبش اجتماعی را از آماج اصلی خود منحرف کرده و برخلاف سرشت و ماهیت انقلاب بهمن، رژیم سیاسی مورد نظر خود را تشکیل دهند.

سرکوب طولانی نیروهای پیشرو توسط رژیم شاه سبب شده بود که در جریان انقلاب، نیروهای مذهبی با استفاده از امکانات وسیع جهت سازماندهی، مانند مساجد و تکایا، نقش رهبری جنبش را برعهده بگیرند و مهر و نشان خود را از همان ابتدا به جنبش بزنند. نفوذ عمیق اندیشه‌های مذهبی در میان توده‌های زحمتکش، اعتبار آیت‌ا لله خمینی، وحدت عمل نیروهای مذهبی، نقش مهمی در موفقیت این نیروها داشت. پس ازانقلاب هم -علیرغم همه استدلال‌های حزب توده ایران پیرامون ضرورت درک واقعیت موجود و دوری گزیدن از تخیل پروری و چپ روی- این نیروهای پیشرو، علیرغم رشد کمی‌شان، قادر نشدند، رسالت تاریخی خود را درک کرده و جدا جدا و پراکنده در صدد تصاحب قدرت سیاسی برآمدند. ناتوانی این نیروها در درک ضرورت تشکیل اتحادی از همه نیروهای ملی و مترقی وهمکاری مشترک آنها در یک چارچوب مترقی و دمکراتیک و اختلافات درونی‌شان، به نیروهای انحصارطلب مذهبی و محافل ارتجاعی داخلی و خارجی این امکان را داد که در اندک زمانی این

www.iran-archive.com

نیروها را یکی یکی، به خشن‌ترین شیوه سرکوب کنند. سرکوبی که بعدها و به اشکال مختلف شامل حال نیروهای پیشرو مذهبی درون و پیرامون حاکمیت نیز شد.

مقایسه این نتایج کلی با تصویری که مومنی از انقلاب بهمن و حوادث سیاسی متعاقب آن می‌دهد، اختلاف ماهوی دو شیوه بررسی پدیده‌های تاریخی را نشان می‌دهد. به همان درجه که شیوه بکار گرفته شده از جانب مومنی به ناامیدی و انفعال سیاسی میدان داده و بدبینی تاریخی را ترویج می‌کند، شیوه علمی بررسی تاریخ امیدوارکننده بسوده و خوش‌بینی تاریخی را تقویت می‌کند. اطلاق معجزه و شعبده به پدیده‌ای که توضیح و درک علمی آن، برای موفقیت مبارزه جاری و آتی ضروری است، به این توهم در اذهان دامن می‌زند که رفع این معجزه منفور، تنها از معجزه‌گری برتر ساخته است. معجزه‌گری که به هنگام ظهور، عصایش همه شعبده‌های سامری‌ها را خواهد بلعید(۱۱)

این در حالی است که متدولوژی علمی، بنحوی ساده و روشن، ضمن تائید بر نقش تاریخ‌ساز توده‌ها، ضرورت تحقق رسالت تاریخی نیروهای پیشرو و مترقی‌را، بمثابه پیش شرط رهائی از استبداد حاکم بر ایران و ممانعت از حاکم شدن انواع محتملش را به میان می‌کشد.

از مومنی و دیگر علاقمندان جنبش آزادیخواهانه مردم ایران، انتظار می‌رود که بجای دامن زدن به سردرگمی نظری و انفعال سیاسی و آرزوی میدانی خالی از اغیار "برای حضور و رشد نیروهای دمکراتیک» قبل از اقدام به هر کار تحقیقی-تبلیغی در ارتباط با انقلاب بهمن، سئوالات زیر را پیش خود مرور کرده و مطمئن شوند، که حداقل برای خود جواب‌هائی قانع کننده دارند:

۱ـ آیا نیروهای مترقی و پیشرو، قبل از انقلاب بهمن، رسالت تاریخی بعهده داشتند؟

۲ـ بجز تشکیل ائتلافی وسیع از این نیروها و اعمال رهبری متحد آنها، چه عناصر دیگری در چارچوب این رسالت تاریخی می‌گنجد؟

۳ـ چه عوامل عینی و ذهنی باعث شدند، که این نیروها، قادر به تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی خود نشوند؟

۴ـ آیا این نیروها، هنوز چنین رسالتی بعهده دارند؟

۵ـ در شرایط کنونی، تشکیل ائتلافی وسیع از نیروهای مترقی و دمکراتیک، بعنوان پیش شرط ایفای نقش موثری در تحولات سیاسی-اجتماعی جامعه، چه ارتباطی با رسالت تاریخی این نیروها دارد؟

۶ـ در حال حاضر، چه عوامل عینی و ذهنی مانع و یا مشوق نیروهای پیشرو، در کوشش جهت تحقق بخشیدن به رسالت تاریخی‌شان هستند؟

۷ـ از دو عارضه "عدم رشد" و "پراکندگی نیروها" که مبتلا به جنبش دمکراتیک ایران هستند، کدام یک واقعی‌تر و مهلک‌تراست؟

پاسخ به سئوالات فوق، علاوه بر یاری مورخین ما در ترسیم تصویری حتی الامکان واقعی از انقلاب بهمن، می‌تواند به امر مبارزه سیاسی در جامعه هم کمک کند؛ چرا که در کنار مورخین دانشور جامعه ما، زنان و مردانی وجود دارند، که حتی زمانی که شکست خورده و غمگین از میدان مبارزه طبقاتی به خانه باز می‌گردند، در فکر نبرد آتی هستند!

پی نوشت ها:

۱ـ باقر مومنی "جمهوری اسلامی ایران، معجزه یا شعبده قرن بیستم" آرش شماره ۳۵، بهمن ۱۳۷۲ ص ٤

۲ـ همانجا

۳ـ همانجا

٤ـ نگاه کنید به کلیات آثار مارکس و انگلس به زبان انگلیسی، جلد سوم، چاپ مسکو، سال ۱۹۷۵ صفحات ۸۷ـ۱۷۵

۵ـ مومنی آرش شماره ۳۵

۶ـ برای توضیح بیشتر درباره دو مقوله ضرورت و تضاد و رابطه آنها نگاه کنید به : امیرنیک آئین "ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی" چاپ تهران ۱۳۵۸ صفحات ۲۵۳ـ۲٤۶

۷ـ باقر مومنی "ایران درآستانه انقلاب مشروطیت" چاپ تهران ۱۳۵۰ صفحه ۵۲

۸ـ همانجا

۹ـ بیژن جزنی "پیشآهنگ انقلاب و رهبری خلسق" ۱۹ بهمن تئوریک، شماره ۸ آذر ماه ۱۳۵۵ صفحه ۳۲

۱۰ـ همانجا صفحه ۳۷

۱۱ـ نگاه کنید به قرآن، سوره شعراء، آیات ۴۷ـ۴۱

بحران اقتصادی و ۶۳۰ هزار بیکار در سوئد

کشور سوئد دوران دشواری را می‌گذراند. بحران اقتصادی که سال‌هاست گریبان سوئد را گرفته، بصورت مزمن درآمده و دولت سوسیال دمکرات سوئد برای غلبه برآن ناتوان مانده‌است. وعده‌های انتخاباتی سوسیال دمکرات‌ها این بود که آنها بیکاری را به نصف تقلیل خواهند داد، اما نه تنها به این هدف دست نیافتند، بلکه تعداد بیکاران روز به روز بیشتر نیز شد، که همچنان ادامه هم ادامه دارد. سیاست‌های صرفه جوئی دولت در همه‌عرصه‌ها فشار به توده‌های مردم، خصوصا اقشار کم درآمد را دو چندان کرده‌است. در بخش خدمات درمانی، ادارات دولتی، پلیس، آتش نشانی و... کارمندان را اخراج می‌کنند، تا بتوانند هزینه‌های دولتی را کاهش دهند. مخالفت با سیاست‌هائی که دولت سوسیال دمکرات سوئد اتخاذ کرده رو به افزایش است و در نظر سنجی‌هائی که صورت می‌گیرد، آراء این حزب بی‌وقفه کاهش می‌یابد. یکی از کسانی که با سیاست‌های فعلی دولت به مقابله برخاسته، "استیگ مالم"، رهبر سابق اتحادیه کارگری "او-ال" می‌باشد. آنچه را در زیر می‌خوانید خلاصه‌ایست ازنظرات وی که در مصاحبه اخیر با روزنامه "کارگر" و در ارتباط با بحرانی که سوئد درآن قرار گرفته‌است. وی در این مصاحبه نسخه‌ای که برای غلبه بر بحران تجویز می‌کند، همان نسخه قدیمی و آزمایش شده‌است. یعنی افزایش تقاضای داخلی، سیاست توزیع عادلانه تر، گسترش بخش دولتی و افزایش مالیات‌ها. او می‌گوید: من دولت فعلی سوئد را از یک زاویه مورد انتقاد قرار می‌دهم و آنهم مشکل بیکاری است که لاینحل مانده‌است. بیش از ۶۳۰ هزار نفر بدون کار دائم در کشور زندگی می‌کنند. این رقم بزرگ‌تر از آنست که بتوان با عملکردی که حاکم است آنرا کاهش داد و یا متوقف ساخت. بودجه اجتماعی شهرداری‌ها و صندوق‌های بیکاری در حال فروپاشی است. در سال ۱۹۸۳ ما یک گروه کاری تشکیل دادیم و برنامه‌ای طرح کردیم بنام "آینده برای سوئد"، که پالمه (نخست وزیر سابق سوئد) آنرا بدین شکل معرفی کرد، که ما می‌خواهیم کار کنیم، تا مشکل حل شود نه اینکه خودمان را جدا از مشکل حفظ کنیم. در آنزمان ما ۹۰ میلیارد کرون کسری بودجه داشتیم و رقم بالائی بیکار و ۴۰ هزار آپارتمان خالی. چهار سال بعد از اجرای طرح ما نیاز به ۴۰ هزار آپارتمان جدید داشتیم و ظرف ۶ تا ۷ سال مشکل کسری بودجه حل شد و مشکل بیکاری تبدیل شد به مشکل کمبود نیروی کار. همزمان در انگلستان مارگارت تاچر سه هدف را دنبال کرد: مبارزه با تورم، توازن بودجه و تضعیف اتحادیه‌های کارگری از طریق تصویب قوانین جدید. اگر در حال حاضر نگاهی به سیاست‌هائی که دولت در سوئد اعمال می‌کند بیاندازیم، می‌بینیم که مبارزه با تورم، توازن در بودجه، کاهش وظایف دولت و تعرض به قوانین کار به زیان کارگران همان سیاست تاچر است و عوارض آن نیز همان رقم بیکاری است که پیش رو داریم و بحرانی که در آن گرفتار شده‌ایم.»

سئوال: معمولا انتقاد ساده‌تر از پیشنهاد است. چه تغییری بنظر شما ضروری است؟ بازگشت به همان سیاست‌های "پالمه"؟

پاسخ: تا حدودی، ولی ما حالا در دنیای دیگری زندگی می‌کنیم. آنچه در سال۱۹۸۲ مهم بود، این بود که ما یک حس اعتماد بنفس و یک خوش‌بینی نسبت به آینده ایجاد کردیم. در حال حاضر می‌بایست ضمن گسترش بخش دولتی، تقاضا برای مصرف داخلی را نیز افزایش دهیم. همچنین می‌بایست مالیات به کمپانی‌ها را اضافه کنیم و سیاست توزیع عادلانه تری را تعقیب کنیم. آنچیزی که ما امروز می‌بایست انجام دهیم افزایش تقاضا برای مصرف داخلی است. شرکت‌های کوچک نمی‌توانند کسی را استخدام کنند، تا زمانیکه به نیروی کار احتیاج داشته باشند. آن کاری که ما می‌بایست انجام دهیم اینست که قدرت خرید مردم را زیادتر کنیم. بطور مثال کسی که یک یخچال کهنه دارد باید توانائی آنرا داشته باشد که یک یخچال نو بخرد. سپس ما می‌بایست منطبق با نیازی که وجود دارد بخش دولتی را گسترش دهیم. در حال حاضر دو بخش دولتی در سوئد وجود دارد، بخشی مفید و بخشی غیر مفید. بخش مفید آن عبارتست از خدمات درمانی، آموزشی و غیره و بخش غیر مفید آن عبارتست از بیکاران. آنچیزی که اغلب فراموش می‌شود اینست که بیکاران از امکانات جامعه استفاده می‌کنند؛ کاری که ما می‌بایست انجام دهیم اینست که مردم را از بخش غیر مفید به بخش مفید منتقل کنیم.

سوئد- محمود

www.iran-archive.com

نگاهی به تحقیق اخیر خانم "نیره توحیدی"، یکی از پژوهشگران "جنبش اجتماعی زنان ایران"

زنان مذهبی در برابر ارتجاع مذهبی!

ما چگونه می توانیم به زنان مذهبی که برای حقوق اجتماعیشان به پاخاسته اند، توصیه کنیم تا دین و باور مذهبی تان را ترک نکرده اید، مبارزه شما ارزش و اعتبار ندارد؟

رویارونی بین ارتجاع مذهبی، که از فردای پیروزی انقلاب بهمن، زنان ایران را خانه‌نشین می‌خواست و میلیون‌ها زن ایرانی که در پیروزی انقلاب نقش بزرگی ایفاء کردند، برای ماندن در صحنه و مقابله با ارتجاع، در طول تمام‌سال‌های پس از پیروزی انقلاب ادامه داشته‌است. هشت سال جنگ با عراق و نقشی که زنان ایران در پشت جبهه‌ها برعهده گرفتند، عهده‌دارشدن خانواده‌هائی که نان‌آوران آن‌ها در جبهه‌ها قربانی شدند، ورود زنان جوان شوهر از دست داده به بازار کار، برای ادامه زندگی و ... آن بخش از جنبش زنان ایران است، که متاسفانه نیروها و سازمان‌های اپوزیسیون کمتر به آن بهاء داده‌اند. صحنه‌سازی‌ها و حادثه آفرینی‌های ارتجاع در خیابان‌ها و اماکن عمومی به بهانه "حجاب" و یا "امر به معروف و نهی از منکر"، همانگونه که ارتجاع خود نیز خواهان آن بوده‌است، اپوزیسیون را از توجه به جنبش زنان مذهبی ایران برای کسب حقوق اجتماعی خویش و مقابله با ارتجاع بازداشت. واقعیاتی که در کتاب اخیر خانم نیره توحیدی، پژوهشگر مسائل زنان ایران بدرستی به آنها پرداخته شده‌است. در صحنه باقی ماندن میلیون‌ها زن ایرانی، با حفظ اعتقادات و پوشش مذهبی خویش همان سد استواری شد که ارتجاع برای عبور از آن و تحمیل قوانین و مقررات ضد حقوق اجتماعی زنان با دشواری‌های بسیار روبروشد. نمونه "سرپرستی کودکان" که در گزارش خانم نیره توحیدی بدان اشاره می‌شود، یکی از این صحنه‌های رویارونی است. مجموعه بحث‌هائی که در نشریات اختصاصی زنان در ایران جریان دارد و در تمامی آنها مقابله با ارتجاع مذهبی و قوانین ارتجاعی مطرح است، خود حکایت آشکاری از این مقابله میلیونی زنان ایران است. اهمیت کلیدی این جنبش، همان توده‌ای بودن آن و نقش فعال زنان مذهبی در گسترش بحث‌ها پیرامون حقوق اجتماعی زنان ایران است. شاید بتوان با جسارت گفت، که نتایج حاصل از انتخابات مجلس پنجم که در چند مرحله انجام شد و هنوز کشاکش بر سر چند حوزه انتخاباتی آن جریان دارد، برجسته‌ترین نمود آشکار این جنبش بود. این امر بویژه در اصفهان، ملایر و شیراز به رویارونی آشکار زنان مذهبی با ارتجاع مذهبی و روحانیون مورد حمایت بازار ختم شد. تشکیل فراکسیون زنان در مجلس اسلامی و تلاشی که اکنون و در جریان کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری، برای جلب رای و نظر زنان می‌شود و محورآن توجه به حقوق اجتماعی آنان است، خود بخش دیگری از حضور و تاثیر مستقیم این جنبش در صحنه‌های مختلف است.

حزب توده ایران، درباره نقش توده‌ای زنان ایران در انقلاب و سال‌های پس از پیروزی انقلاب، ارزیابی علمی خود را از همان ابتدای پیروزی انقلاب اعلام داشت. براساس این تحلیل، برای نخستین بار زنان ایران در ارقام میلیونی از خانه‌ها بیرون آمده و نقشی اجتماعی، در حد یک انقلاب عظیم خلقی برعهده گرفتند. حزب ما بارها نوشت، که علیرغم همه کوشش‌هائی که می‌شود، این نیرو را دیگر نمی‌توان به کنج خانه‌ها باز گرداند. و همین ستیز برای باقی ماندن در صحنه و کوشش برای کسب حقوق اجتماعی از یکسو و تلاش ارتجاع برای باز گرداندن این نیرو به خانه‌ها، خود به خود آن رویارونی را شکل خواهد داد که براساس آن، میلیون‌ها زن پایبند به باورهای مذهبی، برای نخستین بار به جنبش زنان ایران برای برابری حقوق اجتماعی با مردان ابعاد توده‌ای خواهد بخشید.

مرور دوباره نشریات حزب توده ایران در سال‌های پس از پیروزی انقلاب و پیگیری جنبش کنونی زنان ایران، دیدگاه‌های حزب ما را در این عرصه نیز تائید می کند. نقطه نظرات خانم "نیره توحیدی"، پژوهشگری که مقیم امریکاست و جنبش زنان داخل کشور را پیگیری می کند، از این نظر نیز برای ما قابل توجه است. این در حالی است، که نه ایشان توده‌ایست و نه ما با همه نقطه نظرات او درباره این جنبش توافق نظر داریم؛ چرا که نگرش حزب توده ایران به جنبش‌های اجتماعی، بمثابه بخشی از نبردطبقاتی جاری درجامعه، از اسلوب و روش خود که برخاسته از پایگاه ایدئولوژیک آنست، نشات می گیرد. اما حقیقت آنست، که نه تنها در ارتباط با جنبش توده‌ای زنان ایران، بلکه در بسیاری از عرصه‌های دیگر نیز، هر پژوهشگر واقع‌بینی که به انقلاب و رویدادهای کنونی و یا حوادث پس از پیروزی انقلاب نزدیک شود، دراین یا آن عرصه، کلام و سخنی نزدیک به سیاست حزب ما در برابر انقلاب ایران خواهد داشت. حزب ما با واقع بینی علمی به انقلاب ایران و عظمت همه خلقی آن برخورد کرد و هر کس که واقع‌بینانه بخواهد به انقلاب بهمن و جمهوری اسلامی نگاه کند، خواسته و ناخواسته تحلیل و نظری مشابه ما خواهد داشت.

آنچه را در زیر می‌خوانید، برگرفته شده از کتاب تحقیقی اخیر خانم "نیره توحیدی"، تحت عنوان (فمینیسم، دمکراسی و اسلام گرائی) است، که دفتر "راه توده" آنرا دریافت داشته‌است. تلاش شده است، تا این تلخیص با گسستگی موضوعات برگرفته شده همراه نباشد. در ادامه و به منظور ارائه دیدگاه‌های دیگر، در همین شماره راه توده از مجله زنان چاپ تهران و از مصاحبه اخیر محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر" پیرامون جنبش زنان مسلمان و "فمینیسم اسلامی" نیز گزیده‌هائی را می‌خوانید. ما امیدواریم این مجموعه در کنارهم، آشنائی بیشتری را با دیدگاه‌های اپوزیسیون چپ نسبت به جنبش حقوق اجتماعی زنان در ایران و دیدگاه‌هائی که در داخل کشور در این زمینه مطرح می‌شود فراهم آورد.

فصلی از جنبش زنان ایران، که باید آن را نه تنها بازشناخت، بلکه پذیرفت!

«... تقریبا تمامی کتب، مقالات و نوشته‌هائی که توسط محققان، خبرنگاران و مفسران ایرانی و غیر ایرانی در دهه ۱۹۸۰ در خارج از ایران منتشر شده‌اند، تصویری یک سره منفی و سیری نزولی از وضعیت زنان ایران و ایدئولوژی جنسی حاکم در دوره بعد از انقلاب ارائه داده‌اند. این روند اما، از سال‌های آخر دهه ۸۰ و از آغاز دهه ۹۰ تغییر کرده‌است. نوشته‌ها و تحلیل های اخیر، خاصه آنها که مبتنی بر کار میدانی و داده‌ها و تماس‌های مستقیم با جامعه و زنان ایران تهیه می‌شود، حاکی از وجود چند گانگی‌های مثبت و منفی و مهمتر از همه تحرک و دینامیسمی امید بخش در وضعیت و فعالیت‌های زنان ایران می‌باشد. امروز دیگر کمتر نوشته جدی و غیر تبلیغی استوار بر تحقیق علمی را می‌توان یافت که خود را محدود به سخن گفتن از زن ستیزی، افشاء این و آن رساله مذهبی، تحمیل حجاب و سرکوب "بدحجابان" و داستان قربانی گشتن و به تهقرا کشیده شدن زنان ایران بکند. چرا که بسیاری از زنان در ایران تسلیم و قربانی منفعل وضع موجود نیستند. حتی آن بخش‌هائی از زنان که بعضی از ما فمینیست‌های لائیک، خاصه فرنگ دیده‌هایمان، معمولا بدانها به چشم تحقیر و یا ترحم نگریسته ایم و گاه آنان را متکبرانه تحت عناوینی چون "امل چادری"، "سنتی"، "مذهبی"، "عقب مانده و ناآگاه" مورد غفلت و بی‌اعتنائی قرار داده‌ایم، امروز با عکس العمل‌های مقاومت جویانه، با جسارت در حق خواهی و ذکاوت در چگونگی طرح و بیان خواسته‌های خود نه تنها دین سالاران و مردسالاران حاکم، بلکه بسیاری از ما حامیان حقوق زنان را نیز غافلگیر و متعجب کرده‌اند. بسیاری تصور می کردیم تحت سلطه رژیم کنونی و با سرکوب سازمان‌های نوپای زنان و انزوای فمینیست‌ها و فعالین چپ

www.iran-archive.com

و تبعید و مهاجرت بسیاری از آنان به خارج از کشور، جنبش زنان و فمینیسم در ایران به شکست کشانیده شده است. بعضی‌هایمان تصور می‌کردیم و هنوز هم عده‌ای به این تصور ادامه می‌دهند، که تا ما "ناجیان مجرب و آگاهی بخش" زنان دوباره به ایران برنگردیم و یا تا مقال و گفتمان و روش‌های مبارزاتی مورد پسند ما در ایران رایج نشود، جنبش زنان در ایران احیاء نخواهد شد. این تصور که از یک درک یک بعدی و تک گونه از فمینیسم و جنبش زنان و از یک نخوت و خود مرکزبینی نشات گرفته بود، به تدریج دارد جای خود را به تامل، دوراندیشی، تواضع و تسامح نسبت به واقعیت‌های متحول و چند گونه ایران می‌دهد. بخصوص قبول این واقعیت که بعضی شیوه‌ها و تئوری‌های مبارزاتی می‌تواند از بطن هر جامعه با توجه به تحلیل مشخص از شرایط مشخص آن جامعه روئیده گردد و شکل یابد و لازم نیست که همیشه با الگوبرداری مکانیکی از فمینیسم کنونی اروپای غربی و امریکا، مبارزات زنان را مورد سنجش قرار دهیم. اگرچه "مسئله زن" یک مسئله جهانی است، اما شیوه مبارزه با آن و چگونگی حل آن می‌تواند با توجه به مرحله تاریخی، زمینه‌های اقتصادی، سطح توسعه، وضعیت سیاسی و فرهنگی و طبقات و اقشار مختلف زنان، اشکال متنوع و ویژگی های خاص خود را بیابد. امروز تصویر یک سره قربانی از وضعیت زنان ایران، تصویری یک جانبه و غیر واقعی است. باور کنیم که "سال‌های عسرت" و سکوت و رعب به پایان رسیده است و "سال‌های رویش" و "به پیش" در درون صفوف مختلف زنان ایران، اعم از مذهبی و غیر مذهبی آغاز گشته است.

... مراقب باشیم که افراط دیروز به تفریط امروز منجر نشود. اگر دیروز فمینیسم را انحرافی بورژوائی تلقی می‌کردیم، امروز برعکس نسخه علاج دردها و راه‌حل مسائل خود را صرفا از لابلای کتب فمینیست‌های اروپائی-امریکائی سفید پوست طبقه متوسط جستجو و بدون تامل و تنقید و تطبیق کپیه‌برداری نکنیم. اگر دیروز "مسئله زن" را در اقتصاد سرمایه‌داری، در طبقه و استثمار مضاعف می‌دیده، عملا آنرا به بعد طبقاتی تقلیل می‌دادیم، امروز آنرا در بعد جنسی خلاصه نکنیم. نه می‌توان یک روزه از زاویه تقلید از غرب زنان یک جامعه سنتی و مردسالار را به صرف "کشف حجاب" آنهم از طریق صدور فرمان‌های ملوکانه و بخشنامه‌های دولتی و توسل به زور پلیس و ژاندارم، مدرن و برابر با مردان ساخت و نه می‌توان با چسبیدن بیمارگونه و وسواسی به پوسته‌های دین و "هویت اسلامی-ایرانی" مثلا تحمیل چادر، ته ریش، نبستن کراوات و... به جنگ "غرب زدگی" رفت. دست آوردهای منفی و مثبت مدرنیته، همانا دست آوردهای بشری است.

آلت دست قدرت های استعماری نشویم

... بسیاری از حکام مستبد و دولتمردان ضد دموکراسی، با دست یازی فرصت طلبانه به ایده ظاهرا ضد استعماری "نسبیت فرهنگی" به دفاع از تداوم ستم گرایانه و نقض حقوق بشر، خاصه حقوق زنان می‌پردازند. جالب‌تر اینکه حتی قدرت‌های نواستعماری نیز هر جا که سیاست روز ایجاب کند، به این ایده‌ها توسل می‌جویند. روزی با پوشش دفاع از "حقوق بشر" علیه رژیم‌هائی که مورد پسندشان نیست نظیر کوبا، لیبی، چین و ایران موضعی لیبرالی و دمکراتیک اختیار می‌کنند و روز دیگر به بهانه "نسبیت فرهنگی" در مقابل سرکوب زنان و اقلیت‌ها به دست رژیم های متحدشان مانند عربستان سعودی و افغانستان راه سکوت و مماشات در پیش می‌گیرند. برای نمونه در کنفرانس جهانی پکن شاهد این استانداردهای دوگانه و سوءاستفاده‌ها از چند جانب بودیم. بعنوان مثال نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی به بهانه مغایرت اصول حقوق بشر با موازین و سنن و فرهنگ ایرانی-اسلامی، حاضر به پذیرش آنها نمی‌شدند. یعنی گویا مثلا حق انتخاب، از جمله انتخاب نوع پوشش، انتخاب نوع حکومت، نوع رهبر و ...مغایر با فرهنگی ایرانی-اسلامی است؟!

بهرحال، با توجه به واقعیت هیرارشی موجود بین المللی در مناسبات قدرت، اعم از "شرق"، "غرب"، "شمال" و "جنوب"، "جهان اول"، "جهان سوم" و یا روند رشد یابنده اخیر، یعنی جهانی شدن و عکس العمل‌های عارض آن نظیر قوم گرائی، مذهب گرائی (بنیادگرائی)، ناسیونالیسم... زنان جوامع مسلمان، از جمله ایران نمی‌توانند خارج از منگنه تضادهای موجود عمل کنند. آنها به ناچار باید علیه دو دسته موانع و فشارها، استراتژی خود را پی‌ریزی کنند: یک دسته فشارهای مربوط به سیستم مردسالاری درون جامعه ایران با همه ابعاد اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و روانشناختی آن، و دسته دیگر که خارجی به نظر می‌رسند و تلمرو استقلال ملی، هویت فرهنگی و منافع اقتصادی و سیاسی جامعه را تهدید می‌کنند. دسته دوم فشارها در واقع در ارتباط با همان سیستم جهانی سرمایه‌داری است که سابقه درخشانی در حمایت از زنان ندارد و مهربان‌تر ازسیستم مردسالار ملی داخلی و بومی نیست. امروز نیز بقایای دیرپای نو استعماری و "اورینتالیستی" از یک طرف و تهاجم و سخت جانی سنن کهنه ضد دمکراتیک و مردسالارانه در کشوری مثل ایران از طرف دیگر، پیدا کردن شیوه درست و کارا و دیدگاهی همه جانبه برای زنان آزادیخواه را دشوار کرده‌است. چه برای آنهائی که در داخل ایران بسر می‌برند چه آنها که به ناگزیر در مهاجرت و در کشورهائی بسر می‌برند که شناخت مردم آنها از تمدن و فرهنگ ایران عمدتا بر اساس کلیشه‌های منفی و تصاویر "اورینتالیستی" است. مناسبات تو در توی قدرت و ارتباط پیچیده انواع ستم‌ها با یکدیگر، سیاست شناسی جنسیت را منوط به سیاست شناسی هوشیارانه ملی، بین المللی، طبقاتی و حتی قومی می‌کند. بعنوان مثال، نه می‌توان در مقابل حملات و تصویر سازی‌های توهین آمیز و مغرضانه و تحقیرکننده بعضی وسائل ارتباط جمعی و محافل غربی نسبت به فرهنگ و ملیت خود به دفاع بی‌چون و چرا از وطن و به لاپوشانی و توجیه گرائی درغلتید و نه می‌توان در مقابل حملات و تصویرسازی‌های مغرضانه "اورنتالیستی" سکوت کرد و یا با آن همصدا شد. کاری که مثلا بعضی روشنفکران و فمینیست‌های ایرانی در مورد کتاب و فیلم "بدون دخترم هرگز" کردند. منتقدان معتبر سینمائی، محافل روشنفکری و بسیاری از دانشگاهیان و فمینیست‌های امریکائی که با سنت "اورینتالیستی" هالیود آشنائی دارند، کتاب و فیلم‌برداری، زمان نمایش و پیام اصلی ضد ایرانی و ضد مسلمانی آن، خیلی سریع طرد و آنرا اثری تبلیغاتی و سطحی و یک جانبه نامیدند. شگفت اما، بعضی ایرانیان و از جمله بعضی فمینیست‌ها که هیستری ضد اسلامی آنها بی‌شباهت به هیستری ضد لائیسم قشریون اسلامی نیست، به دفاع از این فیلم برخاستند که گویا "زهر طرف که شود کشته به سود (ضد) اسلام است" در این زمینه به نقد دو جانبه من از این فیلم، یعنی نقد نقض حقوق زنان در جمهوری اسلامی از یک طرف و نقد کلیشه سازی "اورینتالیستی" فیلم از سوی دیگر، که بخشی از آن در روزنامه لوس آنجلس تایمز چاپ شده مراجعه کنید.

لزوم تفکیک

از دید بعضی از معتقدین به این کلیشه پردازی‌ها، علت بنیادی فرو دستی زنان مسلمان، همانا در فرهنگ اسلامی آنهاست. هم نظر با بسیاری از اورینتالیست‌ها که علت‌العلل عقب ماندگی "شرق مسلمان" را در اسلام می‌دیدند، اینان نیز پدر سالاری مردمداری و زن ـ فرودستی این جوامع را ناشی از دین اسلام می‌پندارند. پس اگر فرودستی زن ناشی از اسلام است، راه رهائی و تساوی حقوق او نیز لاجرم در گرو کنار نهادن اعتقادات دینی و ضدیت با اسلام است. اینان معتقدند که تنها با افشای "ذات" مرد سالارانه دین اسلام و پاک کردن فرهنگ و جامعه از نفوذ دین است که می‌توان به مساوات، دمکراسی و حقوق بشر نائل شد. اینان هیچ تفکیکی بین هواداران سلطه دیسن یا دین سالاری با دینداری بطور کلی قائل نیستند. همانطور که متعصبین دیندار وقشری با هر فرد بی‌دین و لائیک دشمنی می‌ورزند و خود را ملزم به هدایت او و یا نابودی‌اش می‌دانند، این بی‌دینان متعصب نیز نسبت به هر فرد دیندار و مومن یا احساس خصومت می‌کنند و یا احساس برتری.

به زنان مذهبی باید چه گفت؟

انکار وعدم باور دین مساوی با دشمنی و عداوت با دین و دینداری نیست. از قشریون لائیک که در واقع از ایده‌های خود نوعی مذهب ساخته‌اند، باید پرسید آیا به میلیون‌ها زنان دیندار و مذهبی باید گفت شما تا وقتی به خدا باور دارید و پیغمبر و امامان را ستایش می‌کنید، محکوم به ستمکشی و زیر سلطه بودن مردان هستید؟ آیا در تاریخ مبارزات حق خواهانه زنان، تنها زنانی که از اعتقادات مذهبی خود دست کشیده‌اند، در مبارزه شرکت جسته‌اند؟ آیا همه فمینیست‌ها و دمکرات‌ها لامذهب و ضد دین بوده‌اند؟

دین اسلام و فرهنگ اسلامی ذات یا گوهر ثابت و لایتغیر نداشته و از سایر ادیان بخصوص دو دین سامی دیگر، یعنی یهودیت و مسیحیت نه پدرسالارتر است و نه تبعیض گراتر. بلکه برعکس منبع اصلی اصول عقیدتی و فلسفی دین اسلام، یعنی قرآن، در مقایسه با انجیل و تورات حاوی مضامین و ظرفیت بالنسبه تساوی جویانه و عدالت پرورانه بیشتری است. به عنوان مثال اگر در کتب دو دین سامی دیگر، زن از برای مرد و از دنده چپ مرد آفریده شده و حوا گناهکار اولیه و مسئول بیرون رانده شدن آدم و حوا از بهشت تلقی شده‌است، در افسانه آفرینش قرآنی، زن و مرد از یک گوهر خلق گشته‌اند و هر دو مسئول اعمال خود و جوابگوی خطاهایشان در نزد خدایشان می‌باشند. اما آنچه که تعیین کننده بوده است نه صرفا وجود این آیه و آن آیه انجیل یا قرآن به نفع یا علیه زنان، بلکه میزان و چگونگی کار برد و انتخاب آیه‌ها و تعبیر و

www.iran-archive.com

تفسیرها به فراخور سیاست روز و منافع و مقتضیات قدرت قدرتمندان بوده است. از طرف دیگر و عامل مهم‌تر و تعیین کننده‌تر جایگاه دین در جامعه می‌باشد. موفقیت نوگرایان یهودی و مسیحی در بازنگری، رفرم، تطبیق و سازگاری جستن این ادیان با واقعیات و مقتضیات دنیای مدرن معاصر و برعکس موفقیت کهنه‌اندیشان و تشریون اسلامی در غلبه بر روحانیون نواندیش و تجدد خواه مسلمان و در نتیجه رکود و جمود نسبی اسلام و تبدیل آن به عاملی باز دارنده در بسیاری از کشورها. تاریخ ادیان و جامعه شناسی دین نشان می‌دهند که تحولات اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در جامعه، دیر یا زود منجر به تحول در دین می‌شود. بعضی‌ها به غلط دین را یک نیروی ایستا و همواره محافظه کار تلقی کرده‌اند. از آن جمله‌اند مارکسیست‌هائی که حتی از دیدگاه خود مارکس نسبت به دین برداشتی یک جانبه داشته‌اند. آنها با تکیه بر جمله مشهور مارکس که "دین افیون توده‌هاست"، برخوردی تک گونه با دین کرده‌اند. این جمله مشهور مارکس اما در پایان نوشته‌ای از او قید شده است که کمتر مورد توجه و فهم این نوع مارکسیست‌ها و نیز مارکسیست فمینیست‌ها قرار گرفته، چنین است:

«...بیچارگی دین اینست که در آن واحد هم بیان بیچارگی و هم اعتراض علیه بیچارگی واقعی است. دین آه و ناله مظلومان است، قلب دنیای بی‌قلب (سنگدل) است، و روح شرایط بی روح. آن (دین) افیون مردم است.»

جدا از اینکه این تحلیل‌ها و تئوری‌ها تا چه حد درست و جهانشمول هستند، نمی‌توان منکر این اصل جامعه شناختی شد که دین مثل هر نهاد اجتماعی دیگر رابطه‌ای متقابل با جامعه دارد. به عنوان مثال اگر یک دین با تعبیر و تفسیری استبدادی، توتالیتر و نیز مردسالار در جامعه نهادی شود، خود به عامل مهمی در تحکیم زورمداری و مردسالاری بدل خواهد شد و برعکس اگر تعبیر و تفسیری لیبرالی، مدارا پذیر و تساوی خواه از دین رایج شود، دین عاملی خواهد شد در تسریع حرکت جامعه به سوی دمکراسی و تساوی حقوق. نمونه‌های معاصر این نقش مثبت و تحول طلب دین را در جوامع مختلف شاهد هستیم. از جمله نهضت‌های مذهبی که در امریکای لاتین به عناوین مختلف چون "الهیات رهائی بخش"، "مسیحیت چپ"، "مسیحیت سرخ" و "مسیحیت زرد" معروف شده‌اند. در برزیل، شیلی، پرتقال، نیکاراگوئه، السالوادور، گواتمالا، آرژانتین، اسپانیا و... در ترویج ایده‌های حقوق بشر، دموکراسی، عدالت اجتماعی، خشونت زدائی، مدارا نقش مهمی بازی کرده‌اند. به عنوان نمونه، در اسپانیا یک نقطه عطف در چرخش به سوی دمکراسی زمانی بود که مجمع اسقف ها و کشیش‌ها در مادرید تشکیل جلسه داد (سپتامبر ۱۹۷۱) این اجلاس بطور بیسابقه‌ای در تاریخ کلیسای اسپانیا، بطور علنی و دموکراتیک برگزار شد و تمامی مباحث آن مخابره گردید. این اجلاس خود "یک درسی از دموکراسی را برای مردم اسپانیا فراهم کرد." بطوریکه در پایان آن قطعنامه‌هائی در حمایت از حق آزادی بیان، آزادی اجتماعات و اتحادیه‌ها تصویب شد، یعنی حقوقی که در رژیم فرانکو همواره نقض یا محدود شده بودند.

از مرور کوتاهی که از این تجربه‌ها در اینجا شد، چه درس‌هائی می‌توان گرفت؟ آیا "موج سوم دمکراسی" قبل از آنکه فروکش کند، دامن کشورهای مسلمان و روحانیت اسلام را نیز می گیرد؟ یا چنانکه بعضی تصور می‌کنند، اسلام ذات متفاوتی داشته، اصلاح ناپذیر و مانعت الجمع با تجدد، تساوی حقوق و دمکراسی است؟

در جواب باید گفت اختلافات فرهنگی و دینی اگرچه واقعی و مهم هستند اما ثابت و فرا تاریخی نیستند. دین اسلام و از جمله مذهب شیعه نیز مثل سایر فرهنگ‌ها و مذاهب در تغییر بوده و هستند. به قول "سمیرامین"، متفکر واقتصاددان مشهور مصری-فرانسوی، این نه فرهنگ "غرب" که فرهنگ سرمایه داری است که با تسلط خود فرهنگ‌های کهن را از محتوایشان تهی کرده است. در هر جای دنیا که سرمایه داری در پیشرفته‌ترین وضع قرار دارد، فرهنگ مدرن جایگزین فرهنگ کهن شده است. همانطور که فرهنگ مدرن سرمایه داری جایگزین فرهنگ قرون وسطای مسیحیت در اروپا و امریکای شمالی شده است، در ژاپن نیز بطور مشابهی دارد جایگزین فرهنگ کنفوسیوسی می‌شود. اگر در کشورهای سرمایه داری پیرامونی، ورود سرمایه داری نتوانسته است بطور کامل و ریشه‌ای موفق به ایجاد تحول در فرهنگ‌های کهن محلی گردد، نه بخاطر خصوصیات استثنائی این فرهنگ‌هاست، بلکه بخاطر تفاوت‌های موجود در نحوه گسترش سرمایه داری در بخش‌های مرکز با بخش‌های پیرامونی است.

البته در تکمیل نظر "سمیرامین" که قدری یکجانبه است، باز لازم می‌باشد رابطه متقابل و دیالکتیکی بین دین و فرهنگ با تحولات اقتصادی را به یاد آوریم و مثلا به نمونه اصلاحات کالوین در مسیحیت اشاره کنیم که به قول انگلس در "سوسیالیسم و اتوپی":

«وقتی سازماندهی کلیسای کالوین سراسر دموکراتیک و جمهوریخواهانه شده بود، وقتی قلمرو خداوند جمهوری شده بود، آیا می‌شد قلمرو این دنیا را همچنان پادشاهی، یا تحت سلطه اسقف‌ها و لردها نگاهداشت؟ زمانیکه لوتریسم آلمانی به بازیچه‌ای در دست شاهزاده‌ها تبدیل شد، کالوین و کالوینیسم در هلند یک جمهوری بنا کرد و در انگلستان، و بالاتر از همه، در اسکاتلند احزاب فعال جمهوریخواه بوجود آورد، دومین نهضت بزرگ بورژوازی، درکالوینیسم بود که اصول خود را شسته و رفته یافت." انگلس در همین کتاب در صفحه ۲۵۵ می‌نویسد که اولا طبقه‌ای که بیشترین علاقه به مبارزه علیه اعمال نظر کلیسای رم را داشت، بورژوازی بود و ثانیا مبارزه علیه فئودالیسم و کلیسا، در آن زمان، می‌بایست خود پوششی مذهبی می‌داشت.

چنانکه در بخش‌های پیشین این نوشته متذکر شدم، به یاد بیآوریم که بر خلاف تصور بسیاری از اورینتالیست‌ها، نه خرد گرائی در ذات و انحصار "غرب" بوده است و نه جزم گرائی و شریعت مداری جزء ذات و خصلت دائمی "شرق مسلمان". آنها که برای یکدست نشان دادن خردپذیری "غرب" در مقایسه با "شرق" با ایده آلیزه کردن "دموکراسی" یونان آغاز می کنند، به یاد بیآورند که آن "دموکراسی" محدود به یک شهر (آتن) و محدود به طبقه آزادان و اشراف (یعنی پذیرش تقسیم انسان‌ها به آزاد و برده) و محدود به مردان بود. دموکراسی‌ای بود که در آن به سقراط به جرم کفرگوئی جام شوکران نوشاندند. باز به یاد بیآوریم قرون وسطای غرب را، و تریبون‌های تفتیش عقاید کلیسای کاتولیک را که گالیله‌های خردگرا را به نابودی کشاند. پس مرتجعین و خشک اندیشان و روحانیت جزم‌گرا که در "شرق" عمادالدین نسیمی‌ها را زنده زنده پوست کندند و زرین تاج‌ها (طاهره قرت العین) را به دار آویختند، و با از میدان بدر کردن معتزله‌ها (عقل گرایان)، فلسفه تعبدی را بر تعقل مستولی کردند، همواره هم‌کیشان و همتاهای "غربی" نیز داشته‌اند. از سوی دیگر عرفای روشن اندیش و سنت شکن و علمای خردگرای بسیاری در تاریخ جنبش‌های فکری و فلسفی "شرق" ظهور کرده‌اند که افکارشان مستقیم و غیر مستقیم در حاصلخیز کردن تمدن بشری جهت نوزایش (رنسانس) و مدرنیته و عصر روشنگری سهم داشته است (فارابی، رازی، ابن سینا، ابن رشد، خیام، فردوسی، نظامی، ناصرخسرو، حافظ، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن خلدون و...) اما اگر بیش از دو قرن است که در "غرب" خردگرائی و نو اندیشی توانسته است بر جزم اندیشی کلیسا غلبه یابد و موتور حرکت تاریخ را سرعتی صد چندان بخشد، در "شرق اسلامی" هنوز، استیلا با جزمیت، شریعت زدگی، تصوف و تعبد و سنت پرستی است. تا امروز راه چاره در قبال این عقب ماندن را یا در تقلید سترون و کپیه بردارانه از "غرب" جسته‌ایم یا بغض کرده ضمن امتناع از تجدد و ضدیت با هر آنچه "غربی" است به دنبال انواع و اقسام سنت‌پرستان به راه افتاده، به "ریشه‌ها" پناه برده‌ایم، یا ریشه‌های "ایران باستان آریائی" یا ریشه‌های "اسلام راستین علوی" و هنوز که هنوز است به چالش اصلی که پیش روی داریم نپرداخته‌ایم، یعنی ضرورت تکوین سنتزی خلاق از دیروز و امروز، از سنت و تجدد، ازعلم و اخلاق، از صنعت و معنویت، و از "شرق" و "غرب" در راه پیوستن به امروز و رسیدن به فردا. نگرش تاریخی،و جامعه شناختی و مقایسه‌ای به ادیان، از جمله دین اسلام، وقتی کارساز می‌شود که هم از تعصب دین باورانه و هم از تعصب دین ستیزانه رها باشد.

من با این فرض حرکت می‌کنم که دین به خودی خود ماهیتی مجرد و مجزا از جامعه و یا ذاتی لایتغیر ندارد و مثل پدیده‌های دیگر اجتماعی، یک نهاد و ساختار اجتماعی است ـ اگر هم به قول دین باوران ذاتی آسمانی و الهی داشته باشد، در روی زمین و در بطن جامعه و توسط انسان‌ها اداره می گردد ـ لذا تابع قانون‌مندی‌های تاریخی و جامعه شناختی است. اسلام هم مثل سایر ادیان جهانی، صرفا مجموعه‌ای از احکام الهی، کتابت و کلام و آئین و تشریفات روحانی نیست، بلکه حداقل دارای پنج بعدی است که جامعه شناسان در مورد ادیان دیگر نشان داده‌اند: ذهنی، ایدئولوژیکی، تجربی وعاطفی، عبادی و تشریفاتی و عملی، که در جوامع مختلف، بنا به شرایط و سطح رشد علمی و صنعتی در آن جامعه، شدت و ضعف ابعاد مختلف دین تغییر می کند.

برخورد مشابه

باید گفت، از سوی بعضی روشنفکران لائیک همان برخورد زور مدارانه و اراده گرایانه روحانیت "بنیادگرا" در پیش گرفته، منکر اهمیت و واقعیت بعد اسلامی فرهنگ ایران می‌شوند. آنها به جای رهیابی به سکولاریسم و همزیستی سالم و متعادل با دین، به خصومت با اسلام و معادل کردن آن با حمله اعراب برخاسته‌اند. آنها با تکیه بر نژاد پرستی ضد عربی و ضد ترک و برتری جوئی ایرانی، که البته ایرانی را در آریائی خلاصه کرده و آریائی را نژادی برتر و تافته‌ای جدا بافته می‌دانند، به دنبال ایده آلیزه کردن ایران پیش از

www.iran-archive.com

اسلام هستند و فراموش می‌کنند که خفقان و استبداد مغان و موبدان هیچ امتیازی بر خفقان اسقف‌های کاتولیک یا فقهای اسلام ندارد.

در امریکا، دین از حکومت جداست و جامعه مدنی قدرت زیادی دارد، اما هنوز هم بخشی از حقوق زنان در تضاد قرار می‌گیرد با تعابیر مشخصی از دین مسیحیت و هنوز نیز درگیری و تضادهای موجود بین فمینیست‌ها و کلیسا به پایان نرسیده است. به عنوان مثال بعضی از نحله‌ها و کلیساهای مسیحی و اغلب کاتولیک‌های امریکائی با گروه‌های دست راستی سیاسی (اغلب از حزب جمهوریخواه) متحدانه علیه حق انتخاب در مورد سقط جنین مبارزه می‌کنند. و یا در اسرائیل که به عنوان یک کشور مدرن و پیشرفته و "دموکراتیک" به دنیا معرفی شده‌است، در اثر فشار یهودیان بنیادگرا و قشری در بعضی مجامع عمومی نظیر بعضی خطوط اتوبوس شهری (زنانه-مردانه) آپارتاید جنسی به وجود آمده‌است.

تغییراتی که انقلاب بدنبال آورد

تناقضات و پیچیدگی در مورد زنان اقشار متوسط سنتی ایران که غالبا دیندار بوده و حامیان فعال انقلاب اسلامی را تشکیل می‌دادند، قابل توجه جدی است. به دنبال انقلاب، نه تنها مردان سنتی و بازاری دیندار به قدرت سیاسی رسیدند یا حداقل فرصت اعمال سلطه فرهنگ خود را یافتند، بلکه بخش مهمی از زنان سنتی طبقه متوسط نیز که در رژیم سابق در حاشیه افتاده و یا در "اندرون" مانده از لحاظ اجتماعی و سیاسی بیشتر نقش تماشاچی را داشتند و به عنوان "چادری و امل و عقب مانده" و حتی گاه جای زنان طبقه متوسط مدرن را در بعضی مشاغل و مقامات گرفته‌اند. حال برای اینکه این موقعیت برتر جدید را از دست ندهند، باید خود را با مقتضیات جدید و قانونمندی‌های دنیای سرمایه داری مدرن و بازار جدید کار و مناسبات و مراودات بین‌المللی آشنا و منطبق سازند.

هزاران زن برخاسته از اقشار متوسط سنتی که برای اولین بار در عمر خود فرصت و بهانه‌ای مشروع بدست آورده بودند که به خیابان‌ها بریزند و در محافل و مساجد و مراکز پر تب و تاب بحث‌ها و تلاش‌ها و مبارزات سیاسی شرکت جویند و به تدریج نقش‌های هر چند فرعی در بازی‌ها و کشمکش‌های سیاسی برعهده گیرند و صفوف "خواهران انقلاب" را تشکیل دهند، دیگر به راحتی حاضر به بازگشت به چارچوب‌های بسته سابق نبودند. اینان در طی یک تجربه اجتماعی، درک‌ها و انتظارات تازه‌ای یافته و خواهان این بوده‌اند که به بازیگران فعال و شهروندان درگیر در امور اجتماعی تبدیل شوند. بسیاری از اینان دیگر از خود تصویری ضعیفه و مهجور ندارند، به بلوغ اجتماعی رسیده و خواهان آنند که از قیمومیت مردان بدرآیند. برای تعداد زیادی از اینان، به قول شهلا شرکت (مدیر مسئول مجله زنان) "چشمه آگاهی" جوشیده است و دیگر جلودار فوران آن نمی‌توان شد.

از سوی دیگر رهبری سیاسی اینان، یعنی روحانیت شیعه، در چالش با بدیل رژیم گذشته در مورد آزادی زنان و نیز بدیل‌های تبلیغ شده از طرف نیروهای تجدد خواه و چپ و فمینیستی، اسلام و حکومت اسلامی را بهترین و واقعی‌ترین بدیل رهائی‌بخش زنان معرفی کرده بود. و با این وعده‌ها توانسته بود تعداد زیادی از نسل جوان برخاسته از اقشار سنتی و غیر سنتی را نیز در مبارزات "ضد شاهی و ضد امپریالیستی" با زنان میانسال سنتی همراه نماید. اگر چه برابری حقوق زن و مرد جزو شعارهای اولیه انقلاب نبود و رهبری انقلاب نیز مسلما چنین خواستی را نداشت، اما وعده جامعه عدل اسلامی برای بسیاری از زنان بطور گنگی نوید از یک نظام عادلانه‌تری را می‌داد. رهبری حکومت اسلامی موعود چطور می‌توانست با وجود نقض وعده‌های اتوپیائی عدالت و افزایش بر بار فشارهای اقتصادی و مردسالارانه بر روی زنان، همچنان حمایت آنها را حفظ نماید. پس به ناچار همراه با رشد آگاهی‌ها و مطالبات زنان متحد خود، مجبور به بعضی عقب نشینی‌ها شد.

یک مثال مشخص جامعه شناختی از تضادهای بوجود آمده بین این دسته از زنان و روحانیت مربوط می‌شود به قوانین خانواده، مانند ازدواج و طلاق و حضانت و قیمومیت فرزندان. روحانیت حاکم از طرفی می‌خواست نهاد خانواده را محکم‌تر و با ثبات‌تر کند و نقش اصلی زن را مادری و همسری قرار دهد و از طرفی دیگر با لغو قانون حمایت خانواده (دوران پهلوی) راه را برای زورگوئی و تعدی هرچه بیشتر مردها باز کرد، از جمله دادن حقوق یک جانبه به مردان در تعدد زوجات، طلاق و قیمومیت فرزندان. بیشترین تاثیر این سیاست متوجه اقشار سنتی جامعه بود، چون همانها هستند که هم از لحاظ فرهنگی و هم امکانات مالی، سنت تعداد زوجات (چند همسری) و مناسبات پدر سالارانه را کم و بیش دنبال کرده‌اند. نتیجه این شد که درست همان قشری از زنان سنتی که در انقلاب به حمایت فعال از روحانیت به پا خاسته بودند -زنان ۴۰-۳۰ ساله با تهدید دائمی طلاق و یا هوو روبرو شوند، بدون اینکه دارای مهارت‌های شغلی باشند برای یک زندگی مستقل در صورت طلاق یا امکان حمایت مالی و سرپناه طولانی مدت.

این وضع وقتی وخیم‌تر شد که تلفات دوران جنگ ایران وعراق بالا گرفت و عده‌ای دیگر از زنان در کنار از دست دادن پسران یا همسرانشان، حق نگهداری از کودکانشان را نیز به نفع خانواده پدری (خانواده شوهرانشان) از دست می‌دادند. بخصوص که دولت برای فرزندان شهدا حق ویژه کمک‌های ماهانه قائل شده بود و این انگیزه‌ای گشته بود برای پدر بزرگ و عمو و عمه و مادر بزرگ و امثالهم که بچه‌های یتیم و بی‌پدر را از مادران گرفته خود نگاهداری کنند. رسانه‌های جمعی به انعکاس درد و غم چند جانبه همسران شهدا پرداختند. سئوال طبیعی که برای بسیاری از این زنان مطرح می‌شد این بود: "آیا اینست عدالت اسلامی؟"

صدای اعتراض این زنان در نشریاتی چون "پیام هاجر" و "زن روز" و بعضی مطبوعات دیگر و برنامه‌های رادیو و تلویزیونی (گه گاه) منعکس گردید. حکومت اسلامی که مدیون حمایت این زنان بود، طبعا نمی‌خواست حمایت آنان را از دست بدهد. از ۱۹۸۰ (۱۳۵۹) به بعد در اثر فشار این زنان و بطور کلی فشار افکار عمومی (از پائین) و نیز تلاش‌ها و "لابه" زنان وابسته به حکومت و زنان نماینده در مجلس (از بالا) اصلاحاتی در قانون خانواده صورت گرفت که آنرا به قانون حمایت از خانواده دوران پهلوی بسیار نزدیک و مشابه نمود، حتی از جهاتی قدم‌هائی به جلوتر نیز رفت، از جمله تقسیم مساوی ثروت و اجرت‌المثل...

این مثال مشخص نشان می‌دهد که چگونه زنان در وهله اول در بستر تجربه خود به اعتراض و حق خواهی بر می‌خیزند و راه و تاکتیک و زبان مبارزه را به فراخور جهان بینی و اعتقادات خود و به تناسب امکانات موجود و چگونگی و نوع ستم و تهاجم پیدا می‌کنند و با دست یافتن به موفقیت‌ها - هرقدر هم کوچک- براعتقاد به نفسشان افزوده شده، گام‌های بزرگتر برداشته بر دامنه امکانات خود وسعت می‌بخشند. در این راستا البته که فعالیت‌های ترویجی و آگاهی بخش روشنگران و فمینیست‌ها به زنان غیر فمینیست یا شبه فمینیست به "گناه" دیندار بودنشان، از بالا و با نگاه "عاقل اندر سفیه" و نخبه گرایانه ننگرند، و به جای تحلیل و حرکت بر مبنای مسائل مشخص زنان، به کلی بافی و شعار پردازی قناعت نکنند.

زنان دیندار بسیاری که به جنبش اسلامی پیوستند، امروز بتدریج به خصوصیات مرد مدارانه رهبران آن پی برده و در صدد علت جوئی "مسئله زن" و یافتن راه حل‌های آن هستند. چرا که برای اینان نیز "مسئله زن" مطرح شده است، مسئله‌ای که ابتدا تصور می‌کردند فقط مخصوص زنان غربی است. به عنوان مثال، محبوبه عباسقلی زاده‌امی که یکی از نظریه پردازان کنونی "زن شناسی" و سردبیر مجله "فرزانه" می‌باشد، تا همین چند سال پیش در مجله زن روز در رد "مسئله زن" به مثابه عارضه‌ای محدود به غرب و زن غربی و در نفی فمینیسم (بخصوص فمینیسم اسلامی) در ایران اسلامی قلم می‌زد، امروز در روند تحولات فکری خود که ناشی از تجربیات شخصی، سیاسی و اجتماعی‌اش در بستر جامعه مرد سالار کنونی‌است، اعتراف می‌کند که "مسئله زن" و فمینیسم در ایران می‌باید موضوع مطالعات سیستماتیک قرار گیرد و صفحات نشریه "فرزانه" را به این کار اختصاص می‌دهد.

بطور خلاصه، فمینیسم اسلامی، مجموعه تلاش‌های نظری، عملی و سیاسی حق خواهانه‌ای را در برمی‌گیرد که در این مقطع از تاریخ جنبش زنان ایران، نوگرائی، اصلاح طلبی و حتی شالوده شکنی از زاویه درون دینی را نمایندگی می‌کند. این تلاش‌ها نه تنها تباین و منافاتی با تلاش‌های برون دینی زنان لائیک ندارد، بلکه در خدمت همدیگر و مکمل یکدیگرند. همانطور که تلاش‌های حق خواهانه زنان لائیک در سطوح و حدود متفاوتی (از اصلاح طلبی لیبرال، عملگرا، تا رادیکال) به پیش می‌رود. مبارزات زنان دیندار نیز یک طیف ناهمگون را تشکیل می‌دهد.عده‌ای از آن‌ها در مقابل هجوم مردسالارانه قشریون مذهبی به مجتهدین میانه‌روتر و سازگارتر پناه می‌برند و مانند زنان اصلاح طلب اوان نهضت مشروطیت به بزرگ‌نمائی و تاکید آیه‌های قرآنی و احادیث حمایت آمیز از زنان دست می‌یازند و فعالیت‌ها و حضور اجتماعی خود را به کارهای خیریه و اخلاقی و آموزشی بی‌آزار و نیز حمایت سیاسی از گروه‌بندی‌های خاص سیاسی در قدرت حاکمه محدود می‌کنند - مانند نشریات "ندا" و "پیام زن"- عده‌ای دیگر پا را از نقش حمایتی و صرف حضور اجتماعی قدری فراتر می‌گذارند. این دسته تلاش‌هائی در گسترش محدوده‌های سنتی نقش زنان کرده، خواهان حضور اثر گذار و فعال و بالنسبه مستقل خود شده به طرح انتقادهای اغلب ملایم و محافظه کارانه از قوانین ناعادلانه و سنن زن ستیز پرداخته، پیشنهادهائی اصلاحی ارائه می‌کنند (مثلا نشریات "پیام هاجر" و "زن روز") و بالاخره آنهائی که خود مستقلا (بقیه در ص ۳۰)

www.iran-archive.com

انتشار "نقد برنامه گتا"

ترجمه: "ا.برزگر"

تمامی اصول پایه ای مارکسیسم به قوت خود باقی است!

به کوشش "ا. برزگر"، یکی از آثار مهم "مارکس" که گفته می‌شود، پس از "مانیفست" و "کاپیتال" مهم‌ترین اثر تئوریک وی می‌باشد، ترجمه و منتشر شده است. این اثر "نقد برنامه گتا" نام دارد.

گردآوری چند نامه "مارکس به ویلهلم براکه" و نامه‌های انگلس به "اگوست بیل" و به "کارکائوتسکی" همراه با تفسیری بر "نقد برنامه گتا" به قلم "ل. وازینا" و "یووازین" دو محقق شوروی سابق، در کنار "نقد برنامه گتا" به کتابی که به همت "ابرزگر" ترجمه، تدوین و انتشار یافته اعتباری ویژه بخشیده است. این در حالی است، که نثر روان و ساده مترجم نیز استفاده از مباحث مطرح شده توسط مارکس و انگلس را، برخلاف برخی ترجمه‌هائی که در سال‌های اخیر در این زمینه‌ها انتشار یافته، تسهیل می‌کند.

مترجم "نقد برنامه گتا" در ابتدا و بعنوان سخنی از مترجم می‌نویسد:

«... در ماه مه ۱۸۶۳ "اتحادیه عمومی کارگران آلمان" به رهبری "فردیناند لاسال" بنیان یافت و خود او رئیس آن شد. لاسال خرده بورژوائی دمکرات، ناشر و مشاور حقوقی و نیز مبلغی زبردست بود که در میان طبقه کارگر آلمان جاذبه‌ای داشت. او بر آن بود که برای رهائی کارگران از استثمار، "انتخابات همگانی" کفایت می‌کند، چرا که امکان می‌دهد دولت بورژوازی به "دولت آزاد" آلمان مبدل شود و اتحادیه‌ها با کمک دولت و بر اصول عدالت، به بازسازی اقتصاد جامعه بپردازند و کارگران بدون به دست گرفتن انقلابی قدرت به سوسیالیسم دست یابند.

تکامل ذهنی لاسال در سال‌های جوانی متاثر از "هگل" بود. از این رو، در اعتقاد به "حکومت" عملا با "بیسمارک"، صدر اعظم آلمان، کنار آمده بود. بدین سان، پیکار مارکس و انگلس به ضد لاسال و لاسالی‌ها عمیقا سرشتی اصولی داشت. لاسال بر اثر زخمی کشنده که در جریان یک دوئل عشقی براو وارد شد، در سال ۱۸۶۴ درگذشت.

در سال‌های پایانی ۱۸۶۰، آگاه ترین عناصر طبقاتی آلمان، یعنی همرزمان و شاگردان مارکس، از اتحادیه لاسالی گسستند و بر شالوده مارکسیسم به تبلیغ کارگران پرداختند و در اوت ۱۸۶۹، با برگزاری کنگره‌ای در شهر "آیزناخ"، "حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان" را بنیان نهادند. در برنامه این حزب، که از سال ۱۸۷۰ جنبش جهانی همبستگی پرولتاریا با "کمون پاریس" را رهبری می‌کرد، اعلام شد که آزادی‌های سیاسی و انتخابات همگانی تنها یک وسیله کمکی برای طبقه کارگر است. پرولتاریا باید برای برافکندن سلطه طبقاتی و نظام کار مزدوری پیکار کند.

پس از تامین وحدت آلمان در سال‌های ۷۴-۱۸۷۳، و بر اثر آن، دو حزب مخالف در فکر وحدت افتادند. رهبران لاسالی به "آیزناخی"ها پیشنهاد وحدت دادند. سرانجام در مارس ۱۸۷۵، "کنگره وحدت" در شهر "گتا" برگزارشد. در این زمان "آوگوست بیل"، از رهبران "حزب سوسیال دمکرات کارگران آلمان"، در زندان بود؛ "ویلهلم لیبکنشت"، رهبر دیگر، به امید ایجاد وحدت، با لاسالی‌ها کنار آمده بود؛ مارکس و انگلس در مهاجرت انگلستان به سر می‌بردند و چنین بود که لاسالی‌ها ابتکار تهیه پیش نویس "برنامه گتا" را در دست گرفتند.

"پیش نویس" که انتشار یافت و عیوب اساسی آن آشکار گشت، به مارکس رنجشی رژف دست داد. آنچه را که او طی سالیان دراز بر سر آنها با لاسال و لاسالی‌ها جنگیده بود در آن برنامه یافت. انگلس نوشت: «برنامه دارای آن چنان ماهیتی است که هرگاه تصویب شود، مارکس و من هرگز قادر نخواهیم بود پیوستگی خود را با حزب جدیدی که بر این پایه بنیاد یافته‌است، اعلام کنیم.» ... مارکس، در حالی که سخت گرفتار بود و به گفته خود او «می‌بایست فراتر از آنچه پزشکان اجازه داده‌اند» کارکند، به نگارش "حاشیه نویسی بر برنامه حزب کارگران آلمان" که بعدها "نقد برنامه گتا" نام گرفت پرداخت و با این اثر خود، که چند صفحه‌ای بیش نیست "برای سراسر جنبش بین‌المللی کارگری در دوران نو، یعنی در شرایط مبارزه طبقه کارگر در دولت نظامی پروس-آلمان و در دورانی که باید از کمون پاریس درس‌هائی گرفته شود، یک برنامه پیکار ارائه کرد."

مارکس، در صفحه‌هائی اندک، درباره مسائل اساسی تئوری کمونیسم علمی اندیشه‌های مهمی را مطرح کرد: نقش دولت، انقلاب سوسیالیستی و دیکتاتوری پرولتاریا، دوران گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم، سوسیالیسم و خطوط اصلی کمونیسم رشد یافته، تولید و توزیع کل فرآورده‌های اجتماعی، انترناسیونالیسم پرولتری و حزب طبقه کارگر و... مارکس نوشته خود را با این عبارت انجیل پایان داد:

«من سخن خود را گفتم و جانم را خلاص کردم.»

...

ممکن است کسانی چنین بیندیشند که انتقاد مارکس از نوشته‌ها و عبارات صد و چند سال پیش مردی به نام فردیناند لاسال، امروزه و در شرایط آغازین سده بیست و یکم، دیگر چه اهمیتی دارد؟ برای این نکته گیری، اما، پاسخ روشنی وجود دارد:

... سوسیالیسم از زمانی که پا می‌گیرد و اعتبار می‌یابد و آغاز به رشد می‌کند، تا زمانی که به مرحله عالی‌تر -به کمونیسم- فرا روید، ناگزیر با دردهای دیرپای زایمان همراه خواهد بود؛ دردهائی که در آن زمان "قابله"ای چون مارکس می‌توانست به آنها بیندیشد و چگونگی را با آن صراحت و دقت ویژه خود پیش بینی کند. "نقد برنامه گتا" نه فقط به برخی از اصول اقتصادی و مسائل سازمانی- حزبی و پلمیک با لاسالی‌ها می پردازد، بل به مراتب بیشتر، به آینده‌ای که هنوز در پیش است می‌اندیشد، و نه به گذشته! چنان که لنین می‌گوید: مارکس، هم با پدیده ویرانی سرمایه‌داری که در پیش است رو در رو بود، و هم با رشد آینده کمونیسم.

همچنین ممکن است کسانی باشند که متاثر از "فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم" و هیاهوی جهانشمول "نظم نوین جهانی"، اصالت و اعتبار مارکسیسم را زیر سئوال برند. به زعم آنها با پدیده "فروپاشی" گویا مارکسیسم امتحان خود را داده و مردود اعلام شده است، و از این رو، "نقد برنامه گتا" را نیز باید به تاریخ سپرد.

ببینیم خود تاریخ چه می‌گوید؟ تاریخ می‌گوید طی این یکصد و چند سال پس از مرگ مارکس، از میان اندیشمندان برون از قلمرو نفوذ جهانخواران، تاکنون کسی پیدا نشده است که با دلائلی روشن، همخوان، همه جانبه و با همان زبان دقیق ریاضی مختص مارکس، در رد اصول پایه‌ای "مارکسیسم" توفیق یافته باشد.

هرگاه از آن گونه تغییرات برخاسته از گذشت زمانه، که هر علمی را دستخوش تحول و تکامل می‌کند، و مارکسیسم نیز چون یک علم از این قاعده مستثنی نیست، بگذریم، به نظر می‌رسد که هیچیک از آن اصول بنیادین که "سوسیالیسم علمی" بر پایه آنها تکوین یافته، اعتبار خود را از دست نداده است.

با این همه، در شرایط آغازین هزاره سوم آنچه اهمیت تعیین کننده دارد و از این رو، وظیفه اساسی پژوهشگران آرمانخواه است، همانا بررسی آن تحولاتی است که در انطباق با دگرگونی زمانه و تغییر شرایط مادی و فرهنگی زندگی انسان‌ها پویائی مارکسیسم و چگونگی سمت و سوی تکامل آن را می‌نمایاند.

و چنین است که بررسی "نقد برنامه گتا" که در آن "حاصل ۳۰ سال کار غول آسای مارکس، بنیاد گذار سوسیالیسم علمی، بازتاب یافته است" گذشته از راهیابی به سوی آینده، پژوهشگران را در تحلیل رویدادهای جهانی- تاریخی دوران ما، از جمله پدیده "فروپاشی" راهنمائی می کند. و همین نکته اساسی است که در شرایط ویژه کنونی، ترجمه و انتشار این اثر برجسته مارکس را -که نسخه‌هائی از ترجمه های قبلی آن نیز در دسترس نیست- سودمند و الزام‌آور می‌کند.»

"نقد برنامه گتا" را "نشرنوید" در برلین منتشر ساخته و ۸ مارک قیمت دارد. با واریز کردن این مبلغ به شماره حساب

DEUTSCHE BANK BERLIN ۳۲۳۶۶۸۴ کد بانکی ۱۰۰۷۰۰۰۰ و ارسال فتوکپی پرداخت قیمت کتاب به آدرس "نشرنوید" می‌توان این کتاب را دریافت داشت. آدرس نشر نوید:

POSFACH ۳۳۳
۱۰۹۹۷ BERLIN
GERMANY

www.iran-archive.com

دیدگاه های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و مذهبی

دکتر محمد خاتمی کاندیدای ریاست جمهوری که در برابر "ناطق نوری" قرار گرفته است!

انتخابات ریاست جمهوری، براساس همه شواهد موجود، صحنه رقابت دو نگرش نسبت به آزادی ها، اقتصاد متکی به تولید و متمایل به عدالت اجتماعی، قانونیت در جمهوری اسلامی، نوع مناسبات خارجی، طرد یا تشدید ارتجاع مذهبی- بازاری و ... می باشد. انتشار دیدگاه های غیر حکومتی، از آن نوع که دکترحبیب الله پیمان، رهبر جنبش مسلمانان مبارز، مهندس عزت الله سحابی و دکترابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران بیان داشته اند، علیرغم همه محدودیتی که در انتشار آن ها و آگاهی مردم از این دیدگاه ها صورت گرفته است، بهرحال دیدگاه های جانشین را در تمام زمینه های حکومتی، مطرح ساخته است. این درحالی است که کاندیدای طیف چپ مذهبی و کارگزاران سازندگی، دکتر محمد خاتمی نیز، طی دوران اخیر، در ده ها سخنرانی، مصاحبه و اظهار نظر، فضای جدیدی را در تمامی این عرصه ها وعده داده است. "راه توده" در شماره ۵۸ بخشی از نقطه نظرات مهندس عزت الله سحابی، دکتر پیمان و دکتر ابراهیم یزدی را منتشر ساخت. در این شماره نیزاخباری درارتباط با تدارک کارزار انتخاباتی توسط کاندیداهای غیر حکومتی منتشر شده است. آنچه را در زیر می خوانید، برگرفته شده از ده ها شماره روزنامه ها و نشریات داخل کشور است که نقطه نظرات دکتر محمد خاتمی درآنها بازتاب یافته است. طبعا ما نقطه نظرات مشترک و مشابه را که در این نشریات و روزنامه ها انتشار یافته حذف کرده ایم و چکیده ای از مجموع آنها، برای آشنائی با دیدگاه های وی فراهم آورده ایم.

در همین شماره "راه توده" برجسته ترین نقطه نظرات طیف بازار، موتلفه اسلامی، روحانیت مبارز، که "ناطق نوری" را کاندیدای خود اعلام داشته اند، فراهم ساخته ایم. از آنجا که ناطق نوری، برخلاف دکتر محمد خاتمی، خود را کاندیدای مستقیم روحانیت مبارز و موتلفه اسلامی معرفی کرده است، دیدگاه های وابستگان مستقیم به موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران، طبعا باید برنامه و دیدگاه های ناطق نوری باشد و یا اگر او اساسا دارای دیدگاهی نیز نباشد، اجبارا همین دیدگاه ها را می باید اجرا کند و کابینه خود را از دارندگان این نظرات تشکیل دهد.

همه شواهد نشان می دهد، که رقابت اصلی، در این انتخابات میان این دو دیدگاه و کاندیداهائی جریان خواهد یافت که با این دو دیدگاه مشخص شده اند.

درباره عدالت اجتماعی و مبارزه با چاپلوسی:

«... تملق، چاپلوسی، بی‌بند و باری و غیره نابوده کنند انسانیت و اخلاق است. نمی‌توان جامعه‌ای را که در آن فقر باشد، تحمل کرد. جامعه عقب افتاده و درمانده و محتاج نان شب نمی‌تواند از درون غنی شود. سازندگی و آبادانی که مورد نظر ماست، فقط در بخش اقتصادی نیست، بلکه توسعه و سازندگی همراه با رشد اقتصادی باید در بخش‌های سیاسی، فرهنگی و غیر نیز دنبال شود. در جامعه نباید شاهد وجود انسان‌هائی بود که محتاج نیازهای اولیه زندگی مانند تحصیل، درمان، بهداشت و غیره باشند. یک جامعه مطلوب و آباد را بدون عدالت نمی‌توان مطلوب دانست. جوامع توسعه یافته‌ای در جهان وجود دارند که درآنها امکانات تنها در اختیار اقلیتی محدود است و در آن از عدالت اجتماعی خبری نیست. معاش تمام کسانی که در جمهوری اسلامی زندگی می کنند و توان کار ندارند، باید تامین شود. با خیرات و مبرات نمی‌توان جامعه را به پیش برد.

در مصاحبه با "ایران نیوز" و در ارتباط با سیاست خارجی:

سیاست خارجی: «به اعتقاد من، ما نباید به تشنجات بین‌المللی دامن بزنیم و رفتاری هم نداشته باشیم که در این مورد ایجاد شبهه کند. از سوی دیگر ما همواره آماده تشنج زدائی در همه مجامع بین‌المللی هستیم. ما می‌توانیم روابط خوبی با اروپا، ژاپن، چین و کشورهای آسیائی داشته باشیم. آنها اینک از خود استقلال نشان می‌دهند. مشکل امریکا، مشکل امریکاست، مشکل ما نیست. امریکا به ایران بد کرده و هنوز هم این رویه را ادامه می‌دهد. اوست که باید در روش خود تغییر دهد. در حال حاضر هیچ نشانه‌ای از حسن نیت در رفتار سردمداران امریکا با ایران وجود ندارد.

در ارتباط با کشورهای خلیج فارس، دست دوستی ما به سوی همه همسایگان دراز است و دوست داریم که با کشورهای اسلامی بیشتر رابطه داشته باشیم. امنیت منطقه خلیج فارس برای ما و سایر کشورهای منطقه اهمیت یکسان دارد، زیرا رشد اقتصادی و سیاسی همه منوط است به امنیت منطقه. من اعتقاد راسخ دارم که ملت‌ها و دولت‌های این منطقه می‌توانند امنیت را تامین کنند. بنابراین ما خواستار خروج بی قید و شرط بیگانگان از منطقه هستیم»

درباره فرا گروهی بودن:

«... من با هیچ گروهی ائتلاف نکرده‌ام، زمانی که کاندیداتوری ریاست جمهوری را پذیرفتم، اعلام کردم که نمی‌خواهم در انحصار گروه خاصی باشم، بلکه به عنوان کاندیدا، الویت‌ها و گرایش‌ها و بینش‌هائی دارم که سعی می‌کنم با رعایت مصالح کشور آنها را مطرح کنم و هر کس آنها را پسندید می‌تواند از آنها حمایت کند. برای مثال، یکی از اصول من پذیرش تنوع گروه‌ها و تفکرات است که بتوانند در فضائی امن عقیده خود را مطرح کنند.

اگر ما تنوع را به عنوان یک امر واقعی در جامعه بشری بپذیریم و اگر بپذیریم که انسان‌ها حق دخالت در تعیین سرنوشت خود را دارند، پس باید این تنوع افکار را بپذیریم و به رسمیت بشناسیم. به اعتقاد من جامعه مدنی بدون تشکل‌ها و نهادهای مدنی و حزب سازمان یافته که از متن جامعه ظاهر شده باشد شکل نمی‌گیرد. البته شاید اگر بروز تشکل‌های صنفی، فرهنگی و اجتماعی ابتداء شکل بگیرد خود قدم خوبی برای رسیدن به تشکل‌های فراگیرتر یعنی احزاب باشد.

باید در جامعه تحمل شنیدن افکار و عقاید مختلف را رواج داد تا انسان‌های متفکر و اندیشمند، میدان لازم را برای حضور و مشارکت کسب کنند. برخورد افکار، رشد و توسعه سیاسی، جائی برای تملق و چاپلوسی باقی نمی‌گذارد. اگر واقعا خواهان مشارکت مردم در امور هستیم، باید امکان حرف زدن را نیز به آنها بدهیم. من طرفدار تشکل‌های مناسب در کشور هستم و در این ارتباط شوراهای مختلفی در قانون اساسی پیش بینی شده است.

سرمایه گذاری خارجی:

«من اصلا اعتقاد به سرمایه‌گذاری خارجی برای ایجاد اشتغال ندارم، زیرا اولا اتکاء محوری برنامه‌های ما بر منابع و نیروهای داخلی است و نه کمک از خارج، ثانیا عقیده ما بر این است که منابع داخلی می‌تواند تمام نیازهای کشور را در زمینه سرمایه‌گذاری و ایجاد اشتغال و تولید پاسخ دهد، لیکن برنامه ریزی صحیح می‌خواهد. جامعه مطلوب جامعه‌ایست که مستقل بوده و وابسته به بیگانگان نباشد.»

درباره فساد اداری و رشوه خواری و اخلاق اجتماعی:

«برخی از فسادهای اداری به دلیل وضع نابسامان اقتصادی کشور است. راه حل آن هم ابتدا در ارتقای سطح درآمد کارمندان و بعد اصلاح سیستم اداری کشور است، زیرا اعتقاد من بر اینست که سیستم اداری متناسب با نیازهای کشور نیست. آنچه از نظر من خطر جدی است، سوء استفاده از امکانات عمومی یا دولتی است که یک جرم بزرگ است و دولت باید با آن مبارزه کند. قانون گرائی، دفاع از حرمت انسانی و حقوق و آزادی‌های او و دفاع از حقوق شهروند ایرانی در هر کجا که هست. بخش عمده‌ای از مسائل به وضع ناگوار اقتصادی افراد مربوط است. در مرحله اول باید وضع اقتصادی کارکنان دولت را سر و سامان داد و توام با آن به اصلاح ساختار اداری پرداخت. درعین حال باید

www.iran-archive.com

به شدت با سوء استفاده کسانی که از امکانات دولتی و عمومی سودجوئی و ثروت‌های باد آورده را انباشته می‌کنند، مقابله کرد. جامعه‌ای که در آن چاپلوسی، تملق، دروغ، دو روئی و تهمت وجود داشته باشد، جامعه اسلامی نیست.»

درباره سازندگی:

«... بهترین رئیس جمهور آینده کسی است که برنامه سوم را تدوین کند، برنامه‌ای که با تجربیت برنامه اول و دوم و براساس رفاه اجتماعی بیشتر مردم باشد. برنامه دراز مدت من اینست که سرعت رشد اقتصادی را با عدالت اجتماعی هماهنگ کنیم، اگر زندگی مردم تامین شد، و نظام پشتوانه و سرمایه اصلی خود را که مردم هستند از دست می‌دهد. البته راه حل در افزایش تولید و توزیع عادلانه درآمدهاست که در این مورد باید ساختار امنیت برای تولید و سیستم مالیاتی کشور را اصلاح کرد. با برنامه‌های ضربتی باید جنبه‌های خشن فقر را در اسرع وقت نابود کرد.»

درباره روحانیون:

«... انتقاد وظیفه مردم است و همه افراد و گروه‌ها باید در مسیر حکومت سلیقه‌های یکدیگر را تحمل کنند و با هدف واحد و انگیزه واحد راه حل‌های مناسبی را برای اداره امور جامعه پیدا کنند. به جامعه‌ای، جامعه مدنی می‌گویند که در زیر چتر اسلام، ولی فقیه و قانون اساسی تنوع و تکثر را بپذیرد.»

درباره معلمان

«اگر به معلم و استاد به گونه‌ای شایسته نپردازیم و زندگی آبرومند و منزلت اجتماعی آنان را بدرستی ایجاد نکنیم، شاهد تحول در هیچ یک از زمینه‌های توسعه مانند علم، صنعت، کشاورزی و غیره نخواهیم بود.»

درباره اعمال زور در جامعه:

« توسل به زور و خشونت برای رواج فرهنگ اسلامی نادرست است. ممکن است شخص در جامعه به ظاهر مطابق میل ما رفتار کند، اما این در درون منجر به انفجار شده و اوضاع را در خفا بدتر می‌کند.

درباره مهندس موسوی و معاون اول ریاست جمهوری:

«این جانب به مدت ۷ سال در کابینه ایشان بوده‌ام. ایشان توانست در طی دوران دفاع مقدس کشور را به صورت آبرومندانه‌ای اداره کند و آرزوی بنده این است که بتوانم از وجود ایشان استفاده کنم، هر چند ایشان خود را از مسئولیت‌های اجرائی کنار کشیده و بیشترترجیح می‌دهد مشاور باشد.»

درباره اهداف و برنامه‌ها، در سند کارپایه انتخاباتی:

۱ـ تلاش برای نهادینه کردن حاکمیت قانون و در راس آن "قانون اساسی"؛

۲ـ زدودن ننگ فقر و تامین زندگی شرافتمندانه برای همه افراد، به ویژه محرومان و مستضعفان و جلوگیری از بروز شکاف‌های عمیق اجتماعی؛

۳ـ استقرار امنیت، از طریق مبارزه با قانون شکنی، خشونت و مقابله با سوء استفاده کنندگان از امنیت و اعتماد ملی؛

۴ـ به رسمیت شناختن تنوع و تفاوت‌ها و دفاع از حقوق اقلیت‌ها، با تاکید بر حفظ وحدت اسلامی و همبستگی ملی و مقابله با اقدامات تفرقه افکنانه؛

۵ـ رفع موانع مشارکت مردم و گسترش، تعمیق و نهادینه کردن آن در تمامی عرصه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، علمی، فنی و سیاسی و بویژه اجرای قانون شوراها؛

۶ـ جلب اعتماد و بهره مندی از رای اندیشمندان، متخصصان و کارشناسان در طراحی و اجرای سیاست‌ها و برنامه‌های دولت؛

۷ـ تاکید بر حضور فعال و مستمر همه قشرها، مخصوصا زنان و جوانان و پذیرش رقابت به عنوان یکی از مجاری اساسی مشارکت؛

۸ـ نقد منصفانه عملکرد دولت‌های گذشته (میرحسین موسوی و هاشمی رفسنجانی) و دیدن نقاط قوت و ضعف در کنار یکدیگر و کوشش برای اصلاح مداوم راه کارها؛

۹ـ حراست از منافع ملی، دفاع از حقوق اتباع ایرانی در سراسر گیتی، و دفاع از ایرانی سربلند، آباد و مستقل در متن جامعه جهانی براساس سه اصل "عزت، حکمت، مصلحت"؛

۱۰ـ اتخاذ سیاست‌های مشارکت جویانه و فراگیر.

برگرفته شده از سخنرانی دکتر خاتمی در جمع نمایندگان "مجمع حزب الله مجلس" (مرکب از طیف خط امام و کارگزاران):

«اگر مجلس نماینده مردم است و اگر در جامعه گرایش‌های مختلف هست، طبیعی‌ترین وضع این است که این گرایشات عقلی و عملی شده و با کم کردن احساسات و خردپذیری در درون مجلس متبلور شود.

این تمرین نهادینه شدن تنوع‌های درون جامعه است و با توجه به اینکه بیشتر گروه‌های ما عاطفی است، خوب است این گروه‌ها مظهر گرایش‌های تعریف شده و تدوین شده جامعه باشند که دارای اساسنامه هم باشند... البته بنده معتقدم بسیاری از انسان‌های وارسته و شایسته تر از بنده نیزدرجامعه هستند، منتهی شروع این مساله، یعنی اعلام کاندیدا شدن من با اصرار و تاکید گروه‌ها و افراد انجام گرفت و با توجه به اینکه اینجانب دارای هویت و شخصیت هستم، سعی می‌کنم بر اساس اولویت‌ها و مسائل مهم در جامعه و قابل اجرا بودن آنها، منطقی عمل کنم.

از من در این جمع سئوال شد که کدام اقشار را پایگاه خود می‌یابم. قضاوت در این مورد را به خود شما واگذار می‌کنم. اما چون هدف اصلی بنده این است که به لطف خداوند متعال اجازه بدهیم قدرت انتخاب مردم بالا برود، به همین منظور بنده نظرهای گوناگون آنهائی را که به اصول انقلاب ایمان دارند، حتی آنهائی که به ایران ایمان دارند و حاضر هستند در چارچوب نظام اسلامی زندگی کنند، قبول دارم و هرگز به نفع نظام نمی‌دانم که یک حرکت عین نظام و مابقی بیرون نظام باشد. اگر ۱۵ درصد از افراد نیز به جهت حمایت از اینجانب درون نظام بیایند، بنده خود را پیروز می‌دانم و امیدوارم که خداوند این حرکت را قبول کند. البته بنده خود را لایق‌تر از دیگران نمی‌دانم، اما شرایط اجتماعی و بیرونی برای هر کس یکسان فراهم نمی‌شود و این شرایط تابع مسائل درونی افراد نیست. من احساس می‌کنم، که می‌توانم بیانگر خواست مردم باشم و افرادی با استفاده از این حرکت به درون نظام راه پیدا کنند و از این رو این کار را خدمتی به نظام می‌دانم. طبیعی است که اگر اکثریتی هم در کار باشد، خوب، انسان باید به لطف خداوند مسئولیت بزرگی را بر دوش بگیرد.

سوابق دکتر خاتمی

آنچه که به سوابق بنده مربوط می‌شود، اینست که سطوح عالیه را از سال ۴۰ تا ۴۴ در حوزه گذراندم. در سال ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان سطوح عالی را گذراندم و از سال ۵۰ تا ۵۶ به ترتیب درس خارج را در حضور مرحوم آیت ا لله حاج مرتضی حائری استفاده کردم و همچنین بخشی را هم در خدمت حضرت آیات وحید خراسانی و حاج آقا نوری بودم و در محضر آیت ا لله حاج آقا موسی شبیری زنجانی. دو جلد اول و دوم "اسفار" را خدمت جناب آقای جوادی آملی خواندم و جلد سوم معارف ایشان و دو جلسه خصوصی اول "هگل" و بعد "مارکس و مارکسیسم" را با ایشان داشتم. در سال های ۴۴ تا ۴۸ در اصفهان در یک تشکیلات مخفی حضور داشتم. همچنین تقریبا تمام اطلاعیه‌ها و اعلامیه‌هائی که به نام روحانیون مبارز داخل کشور، روحانیت مبارز، فضلای حوزه علمیه قم در سال ۵۳ تا ۵۷ منتشر شده است، به قلم بنده بوده است. خود من، هم فلسفه و هم اقتصاد را در حوزه تدریس کرده‌ام و اکنون نیز پس از یک دوره تدریس اندیشه‌های سیاسی غرب، کتابی در این زمینه تهیه کرده‌ام. در دو

www.iran-archive.com

دوره، یک فوق لیسانس و یک دوره دکترا، اندیشه سیاسی در اسلام را نیز تدریس کرده‌ام که کتاب آن نیز بزودی منتشر می‌شود.

درباره ولی فقیه و اصل "ولایت فقیه"

ولایت فقیه به عنوان رکن این نظام پذیرفته شده‌است. یعنی مخالفت با ولایت فقیه مخالفت با نظام است، اما مخالفت با نظام دلیل اعدام شدن افراد نیست، منتهی کسی که در داخل نظام هست و می‌خواهد از حقوق این نظام برخوردار باشد، باید تن به تابعیت از ولایت فقیه بدهد. این درست نیست که بگوئیم ولایت فقیه تنها دسته‌ای از دهها دسته شیعه است. ولی فقیه، ولی فقیه هر کسی است که این نظام را پذیرفته‌است."ولی" رهبر اقلیت نیز هست. رهبر کسانی هم که دین ندارند، اما نظام را پذیرفته‌اند نیز هست. بنده که شیعه پیرو امام هستم، طبیعی است که این نظریه را از نظر اعتقادی هم پذیرفته‌ام. این بحث خطرناک است که گفته شود تنها یک دسته خاصی ولایت فقیه را قبول دارند.

درباره وضع اقتصادی کشور

کشور ضعیف از نظر اقتصادی، عدالت و ایمان هم ندارد. سازندگی در این مملکت از افتخارات ماست، اما درعین حال، هم رهبری و هم ریاست جمهوری این راه را قبول دارند. ما الگوی کره جنوبی یا ترکیه را مبنی بر این که زیر ساخت‌ها و توسعه اقتصادی به قیمت نابودی یک نسل رشد پیدا کند را به دو دلیل نمی‌توانیم پیاده کنیم؛ یکی از نظر ارزش اسلامی و دوم از نظر اینکه ما هیچ پایگاه دیگری جز مردم نداریم و نمی‌توانیم متکی به بیگانه باشیم. بنده با این مساله که به همراه حفظ استقلال، سرمایه‌های خارجی نیز بداخل راه پیدا کند مخالف نیستم، اما ما تکیه گاهمان همین ملت است و به همین دلیل رعایت معیشت مردم در کنار پیشرفت اقتصادی برای ما یک اصل است. اما عدالت باید راه‌حل نشان دهد و مبارزه با جلوه‌های خشن فقر یک اصل است که در جامعه ما چنین جلوه‌ای نباید باشد. اینکه جامعه را به سوی کفاف ببریم از اصول ماست. ما از مردم پول بیمه دریافت می کنیم و باید بنشینیم و با کمک گرفتن از علم و فکر، راه حل این مشکل را بیابیم. یعنی تامین معیشتی مردم، بهداشت، تامین اجتماعی، آموزش همگانی و بقیه امور، اینها باید با یک برنامه عملی پیش برود و تولید، تولید، تولید و بازهم تولید. چون تا این کشور تولید نداشته باشد، نه اشتغال صحیح وجود دارد، نه تورم کاهش می‌یابد و نه صادرات ما که باید روز به روز افزایش یابد و به نفت کمتر تکیه بکنیم، سازمان خواهد یافت. اینها جزو مسائل عمومی است که همه از آن با خبر هستند. منتهی واقعیت این است که در کناراقتصاد و توسعه اقتصادی باید به توسعه سیاسی هم بپردازیم. ملت ما رشید است، ملت ما انقلاب اسلامی را پیروز و جامعه سیاسی ایجاد کرده‌است و در این جامعه است که تنوع و مشارکت مردم پذیرفته شده‌است. ما احتیاج به نهادها داریم، احتیاج به تشویق جامعه برای سوق یافتن به گرایش های مختلف داریم تا مسئولیت ارزش‌های ما پذیرفته شود و در کل دستآورد ما همین قانون اساسی ماست.

درکابینه من، زنان حضور خواهند داشت!

یکی از هفته‌نامه‌های خواندنی و برخوردار از تکنیک روزنامه‌نویسی در جمهوری اسلامی "روز هفتم" است. این هفته‌نامه اخیرا مصاحبه‌ای را بصورت پاسخ‌های کوتاه در برابر پرسش‌های کوتاه، از دکتر خاتمی منتشر کرده‌است. برخی از این پرسش و پاسخ کوتاه را در زیر می خوانید:

* گفته‌اید مردم از شعار خسته شده‌اند، برنامه شما چیست؟
- اجازه بدهید شعار ندهم!
* منظورتان از فراجناحی بودن که عنوان می کنید چیست؟
- تلاش برای شنیدن و پذیرفتن حرف حساب و همکاری با همه نیروهای متعهد، کاردان و آگاه
* نوع و سطح مشارکت زنان را در مدیریت جامعه چگونه می‌بینید؟
- زنان ما به تناسب آگاهی و کاردانی خود شایستگی مشارکت در سطح وسیعتر و بالاتر را دارند.
* یعنی آیا احتمال دارد در کابینه شما زنان حضور داشته باشند؟
- آری.
* با یک کابینه ائتلافی چقدر می‌توانید کار کنید؟
- از همه نیروهای کارآمد باید بهره گرفت. در هر حال ائتلاف در حداقل‌ها در شرایط کنونی از انحصار در حداکثر بهتر است.
* مهمترین مشکل مردم را چه می‌دانید؟
- تورم و اشتغال و نیز نهادینه نشدن اخلاق و قانون
* عده‌ای تجارت را محور توسعه می‌دانند وعده‌ای دیگر تولید را، شما چه می گویید؟
- بدون تردید تولید محور توسعه است.
* تاکنون چه تالیفاتی داشته‌اید؟
- مقالات علمی، سیاسی و اجتماعی فراوان و نیز دو کتاب منتشر شده "بیم موج" و "از دنیای شهر تا شهر دنیا" و کتاب آماده انتشار "سیری در اندیشه سیاسی مسلمانان"
* در چه رشته‌ای تحصیل کرده‌اید؟
- فلسفه، در دانشگاه و علوم و معارف اسلامی در حوزه.
* به کدام فیلسوف، فقیه و عارف علاقه بیشتر دارید؟
- عالمان و فقیهان و فیلسوفان و عارفان همگی ارجمندند، ولی انس من با فارابی، صدرالمتالهین، شیخ انصاری و حافظ بیشتر است.
* به چه زبان‌های خارجی آشنائی دارید؟
- عربی، انگلیسی و آلمانی.
* از فعالیت فرهنگی‌تان در آلمان بگوئید؟
- به پیشنهاد و اصرار شهید مظلوم آیت ا لله دکتر بهشتی به آلمان رفتم و مسئولیت مرکز اسلامی هامبورگ را پذیرفتم و طبعا با مسلمانان ساکن آن دیار و نیز مجامع دینی و علمی آنجا تماس و تبادل نظر داشتم.
* درچه سالی ازدواج کردید؟
- در سال ۱۳۵۳ و دو دختر و یک پسر بزرگ دارم که همگی محصلند. لیلا دانشجوست، نرگس دانش‌آموز دبیرستان و سید عمادالدین دانش آموز دبستان.
* چه تغییر و تحولی در کیهان در زمان شما روی داد؟
- امتیازها و افتخارهای کیهان را به حساب همه عزیزانی بگذارید که در این موسسه مهم زحمت می کشیدند. بنده نیز خوشوقتم که چند سال در جمع همکاران خوب کیهانی بوده‌ام. قرار ما بر این بود، که کیهان که آزاد شده انقلاب اسلامی و در خدمت مردم خوب ایران بود، واقعا منعکس‌کننده شخصیت، آرمان و خواست مردم باشد، ناظری دقیق بر جریان‌ها و در حد خود ناقد آنها به معنی صحیح آن. اجازه بدهید داوری در این باب را به عهده اندیشمندان منصف و متعهد واگذار کنم.

پس از این که وزیر فرهنگ وارشاد اسلامی شدم، خدمت حضرت امام رسیدم و عرض کردم که با توجه به اشتغال های تازه، امر رسیدگی به کیهان برایم دشوار است، بخصوص که می خواهم به عنوان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی با همه وسائل ارتباط جمعی نسبت مساوی داشته باشم. حضرت امام فرمودند شما همچنان نماینده من در کیهان هستید، ولی برای سرپرستی آن هر کسی را که صلاح می‌دانید انتخاب کنید و بنده نیز با توجه به فضائل و امتیازهای برجسته، دینداری، روشن‌بینی، اندیشه‌ورزی و زهد برادر شهیدم شاهچراغی که هنوز داغ او برای دوستدارانش تازه است، از ایشان برای اینکار دعوت کردم و الحق که دوران سرپرستی او را باید موفق‌ترین وشکوفاترین دوران حیات کیهان دانست.

(راه توده: درباره ترور شاهچراغی و دیگر ترورهای مشابه، حزب توده ایران اعتقاد دارد، که تمامی آنها ـ جدا از اینکه چه کسانی متهم و یا عامل اجرای آن‌ها شده‌اند ـ با هدف هموار ساختن قدرت‌یابی مطلق ارتجاع مذهبی و سرمایه‌داری تجاری وابسته و مذهبی ایران صورت گرفته‌است و اصولا نگارش فصل مهمی از تاریخ پرحادثه و خونین سال‌های پس از پیروزی انقلاب بهمن، بی‌اعتناء به نتایج عملی و واقعی این ترورها ناممکن است. در همین شماره و از قول روزنامه "سلام" می‌خوانید که روز نامه "کیهان" اکنون سخنگوی کیست و سرانجام در خدمت کدام اهداف قرار گرفته‌است.)

* شما مدتی مسئول ستاد تبلیغات جنگ بودید، از آن ایام چه خاطره‌ای دارید؟
- آن دوران کوتاه سراسر خاطره تلخ و شیرین بود. چه در جلسات ستاد در تهران و چه ماموریت‌هائی که در جبهه‌ها داشتم. اما خاطره انگیزترین مورد، جلسه‌ای بود که به دعوت حضرت آیت ا لله خامنه‌ای که در آن زمان رئیس جمهور بودند، در دفتر ایشان با شرکت عده‌ای از مسئولان طراز اول کشور تشکیل شد و حضرت حاج حمد آقای خمینی نامه امام را مبنی بر پذیرش قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل و آتش‌بس قرائت کردند و بحث‌هائی که در آن روز شد همه برای من خاطره‌انگیز است.

www.iran-archive.com

روزنامه کیهان، در خدمت انصار حزب‌ا لله

روزنامه سلام در شماره۶ فروردین خود، در پاسخ به سئوال یکی از تلفن‌کنندگان به این روزنامه، که خواهان اطلاع از گرایش‌های دو روزنامه قدیمی ایران، یعنی کیهان و اطلاعات شده بود، نوشت:

«کیهان گرایش به سوی گروه موسوم به انصارحزب‌ا لله دارد و اطلاعات گرایش به سوی کارگزاران.»

(راه توده: به مطلب مربوط به دیدگاه‌های دکتر خاتمی و قسمت مربوط به سرنوشت روزنامه کیهان پس از ترور "شاهچراغی" سرپرست این روزنامه پس از دکتر خاتمی مراجعه کنید.)

گزارش انتخابات میاندوره ای مجلس دراصفهان

موتلفه اسلامی و روحانیون بازاری یکبار دیگر طرد شدند!

انتخابات دوره پنجم مجلس اسلامی، نتایج آن و رویدادهای مرتبط با این انتخابات، رویدادی بود، که اگر از زوایای مختلف به آن نگاه نشود، درک روحیه مقاومت مردم و انگیزه‌های این مقاومت می‌تواند بر اثر گرد و خاک تبلیغاتی حاکم بر مهاجرت از دیده پنهان بماند.

چه در دو مرحله از دور نخست این انتخابات و چه در انتخابات میاندوره‌ای، مردم در اکثر شهرهای به کاندیداهای روحانیون حکومتی، سران حزب موتلفه اسلامی و کاندیداهای بازاری این حزب در شهرستان‌ها رای ندادند و بدین ترتیب بزرگ‌ترین واکنش مسالمت‌آمیز مردم در برابر طرفداران سرمایه‌داری تجاری و ارتجاع مذهبی به نمایش گذاشته شد. اصفهان از جمله شهرهای ایران بود، که نتایج انتخابات آن در هر دو دوره انتخابات، آئینه تمام نمای این واکنش بود. درباره اصفهان "راه توده" تاکنون چند گزارش را، بویژه در ارتباط با غلط بودن مشی تحریم انتخابات و شرکت مردم در این انتخابات ـ علیرغم این موضع انفعالی اپوزیسیون خارج از کشور ـ منتشر ساخته‌است. یکی از این گزارش‌ها به قلم "لطف ا لله میثمی" از مبارزان مذهبی بود، که در نشریه "ایران فردا" چاپ تهران انتشار یافته بود.

بدنبال اعلام نتایج انتخابات میاندوره‌ای اصفهان و پذیرش نتایج آن از سوی شورای نگهبان، گزارش بسیار خواندنی دیگری در نشریه ایران فردا منتشر شده‌است. ما بار دیگر و با این امید که تحریم‌کنندگان انتخابات با خواندن این گزارش و مقایسه آمارها و در حقیقت آنچه که در ایران و بی‌اعتنا به چپ روی‌ها و انفعال‌های خارج از کشور پیش می‌رود، با آنچه در تصورات خود دارند، موجب بیداری شود، بخش‌های اساسی این گزارش را در زیر می‌آوریم. این گزارش توسط دکتر "بهزاد حق پناه" و "سعید مدنی" تهیه شده و در شماره۳۱ ایران فردا انتشار یافته‌است.

«...در انتخابات اول تنها یک نفر، یعنی خانم اخوان بی‌طرف آراء لازم را کسب کرد (۲۰۳۵۷۰ رای، که ۷۰ر ۳۶آراء بود) و ۸ نفر نیز به دور دوم راه یافتند. در میان این جمع تنها یک نفر روحانی (احمد سالک) وجود داشت، دو نفر خانم نیز در رده اول و دوم قرار داشتند. ترکیب گروهی و جناحی ۹ نفر عبارت بود از جناح حزب جمهوری سابق اصفهان و افراد منتسب به جامعه روحانیت مبارز و روزنامه رسالت، ۴ نفر (شامل رتبه‌های دوم، ششم و هفتم و هشتم). جناح مقابل که شامل ائتلافی از افراد منتسب به آیت‌ا لله طاهری امام جمعه اصفهان و کارگزاران بودند نیز ۵ نفر (شامل رتبه‌های اول، سوم، چهارم، پنجم و هفتم).

خانم اخوان بی‌طرف، همسر آقای دکتر کامران می‌باشد که صلاحیت ایشان در آخرین روزها از سوی شورای نگهبان رد شد. جالب توجه است که در همان انتخابات اول بسیاری از مردم اصفهان نام خانم اخوان را با عنوان همسر دکتر کامران نوشتند که این آراء نیز جزو آرای باطله محسوب شد.)

راه توده: تمام این تمهیدات از سوی شورای نگهبان و هیات‌های نظارت محلی برای آن بود که "علی اکبرپرورش"، کاندیدای چند نوبت ریاست جمهوری در جمهوری اسلامی، قائم مقام دبیرکل حزب موتلفه اسلامی و یکی ازسران شناخته شده حجتیه بتواند رای آورده و به مجلس راه یابد. این فشار ارتجاع حکومتی و بازاری ها با مقاومتی که در زیر و در ادامه گزارش نشریه "ایران فردا" می‌خوانید روبرو شد:

«... براساس آمار موجود، تعداد افراد واجد شرایط رای دادن در اصفهان حدود ۷۸۰هزار نفر می‌باشد. بنابراین در انتخابات اول حدود ۷۲ درصد افراد واجد شرایط رای دادند. (راه توده: این درصد شرکت کنندگان درانتخابات را مقایسه کنید با مدال پیروزی تحریم انتخابات، که بر سر آن بین نشریه نامه مردم، راه کارگر، میهن و کار نزاع است و در این میان نامه مردم بیش از همه دست بردار نیست!) یکی از دلائل عمده حضور نسبی فعال مردم اصفهان در انتخابات اول را می‌توان ناشی از رقابت فشرده انتخاباتی در دوره مذکور دانست. پس از بررسی نتایج بدست آمده در انتخابات اول که با اعلام نظر شورای نگهبان باطل شد، به بررسی انتخابات دوم که در بهمن ماه برگزار گردید می‌پردازیم. تعداد کل آراء در انتخابات دور دوم نسبت به دور اول به شدت کاهش یافت.»

(راه توده: از جمله انگیزه های شورای نگهبان برای کشاندن انتخابات به مرحله دوم، همین هدف بود. یعنی ناامید ساختن مردم و خانه‌نشین ساختن آنها. ما در تحلیل نتایج اولین دور انتخابات و فشاری که ارتجاع با براه انداختن نیروهای فشار در شهرها، تحت عنوان مبارزه با لیبرالیسم سازمان داده بود، برهمین نکته محوری تاکید کردیم و از همگان خواستیم که با درک شرایط ایران و فرصتی که برای طرد ارتجاع و بازار و رشد آگاهی مردم بوجود آمده خود را کنار نکشیده و با تمام نیرو وارد میدان شوند. متاسفانه این هشدارباش در مهاجرت انعکاسی نداشت و اپوزیسیون همچنان بر تحریم انتخابات و راست روی زیر نقاب چپ روی ادامه داد. راه توده با درک همین نیرنگ ارتجاع در اطلاعیه خود بمناسبت انتخابات میاندوره‌ای نیز، نسبت به این ترفند هشدار داد و از همه نیروهای طرفدار تحولات در ایران خواست، تا با تمام قوا مردم را تشویق به شرکت در انتخابات و رای ندادن به کاندیداهای مورد حمایت بازار و ارتجاع مذهبی کنند. حال ببینیم واقعیات به نقل از گزارش منتشر شده در نشریه ایران فردا چیست و کدام سیاست و مشی را تائید می‌کند: تحریم یا حضور در صحنه)

ایران فردا می‌نویسد:

«... درحالیکه در دور اول حدود ۷۲ درصد افراد واجد شرایط رای داده بودند، در انتخابات دور دوم جمع کل آرا ۳۲۹۲۵۵ رای، یعنی۲۱ر۴۲ درصد افراد واجد شرایط بود. بنابراین اولین اثر عدم تمکین شورای نگهبان به آراء مردم اصفهان کاهش جمعیت رای دهنده بود. در انتخابات دور دوم، مثل انتخابات اول، خانم اخوان یا همسر آقای دکتر کامران بازهم بالاترین رای را به خود اختصاص داد. با این تفاوت که در انتخابات اول فقط ۷ر۳۶ درصد شرکت‌کنندگان به خانم اخوان رای داده بودند، اما در انتخابات دور دوم ۰۲ر۶۱ درصد آراء به نام ایشان به صندوق ریخته شد. (راه توده: به مقاومت مردم و پایداریشان در برابر شورای نگهبان توجه کنید! آنها، که شعار طرد ولایت فقیه را پرچم انفعال سیاسی خود ساخته‌اند، حتی در همین حد نیز نتوانستند طرد عملی روحانیون حکومتی و شورای نگهبان را ازسوی مردم درک کنند!) در انتخابات اخیر آقای عبدالرحمن تاج الدین که قبلا صلاحیت وی توسط شورای نگهبان رد شده بود نیز ۴۷ر۳۹ درصد آراء را به خود اختصاص داد. لازم به توضیح است که آقای تاج الدین، کاندید خانه کارگر اصفهان است که با اصرار و پافشاری آیت ا لله طاهری صلاحیتش مورد تائید قرار گرفت. خانم پیشگاهی فرد، که در انتخابات اول رتبه دوم را کسب کرده بود، در انتخابات دور دوم به رتبه سوم نزول کرد، ضمن آنکه آراء وی در مقایسه با دور اول حدود ۴۰هزار رای کاهش یافت. وی در فهرست اسامی کاندیداهای جناح وابسته به روحانیت مبارز واعضای سابق حزب جمهوری اسلامی بود. بنابراین خانم اخوان و آقای تاج الدین، به عنوان کاندیدای جناح خط امام و کارگزاران و خانم پیشگاهی فرد، به عنوان کاندیدای جناح وابسته به روحانیت مبارز به مجلس راه یافتند و چهار نفر نیز برای شرکت در مرحله دوم انتخابات!مشخص شدند. در بین چهار نفر آخر، نام آقای علی اکبرپرورش در رتبه پنجم جای تامل فراوان دارد، زیرا در بین کاندیداها، شاید صاحب نام‌ترین

www.iran-archive.com

آنها در اصفهان نامبرده باشد. آراء ایشان در انتخابات دوم در مقایسه با انتخابات اول کاهش یافته و از ۱۰۱۶۱۲ رای به ۸۲۳۰۹ رای رسید. نکته مهم دیگر آنکه تنها شخصیت روحانی که در انتخابات اول آراء لازم را برای ورود به مرحله دوم به دست آورده بود، یعنی آقای احمد سالک، در انتخابات دوم رای نیاورد و حذف گردید!..ندادن رای به کاندیداهای روحانی و حذف تنها روحانی منتخب در انتخابات دوم و انتخاب بانوان به عنوان نمایندگان رتبه اول و سوم همه حاکی از سیلان و تغییر اجتماعی و فرهنگی در بستر مردم اصفهان می‌باشد. اگرچه مشابه همین تغییر را در سایر استان‌ها و شهرهای کشور نیز شاهد بودیم، اما آنچه مسئله را درمورد اصفهان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار می‌کند، ویژگی‌های خاص مردم این منطقه از کشورمان می‌باشد. اصفهان یکی از پایگاه‌های جدی روحانیت شیعه، یکی از سنتی‌ترین شهرهای ایران و مردم آن از گرایش مذهبی قوی برخوردار بوده و هستند. در طی انقلاب اولین شهری که در آن حکومت نظامی برقرار گردید، اصفهان بود. حضور گسترده مردم اصفهان در جبهه و نقش استراتژیک لشگر امام حسین(ع)، اصولا جایگاه ویژه‌ای به مردم این شهر در تحولات اجتماعی کشور داده‌است. به این اعتبار باید کنش و واکنش مردم این شهر در برخورد با ابطال انتخابات و نتایج بدست آمده در دور دوم بطور جدی مورد نظر مسئولان امر قرار گیرد. حقوق اجتماعی و حق شهروندی از اولیه‌ترین حقوق افراد یک کشور است و هیچ کس نمی‌تواند این حق را سلب نماید. بررسی صلاحیت کاندیداها توسط هر منبع و مقامی که صورت گیرد، در درجه اول بی‌احترامی و پشت کردن به رای و نظر مردمی است که همه ادعا می‌کنند طرفدار حقوق و منافعشان هستند. با شیوه گزینش و تعیین صلاحیت کاندیداها شعور و درک مردم برای انتخاب افراد اصلح نادیده گرفته می‌شود. در حقیقت هر کجا صاحبان نفوذ و قدرت اجتماعی نیاز به سیاهی لشگر و توده‌های مردمی به صورت بی‌شکل و بدون تشکل دارند، از حضور مردم خشنودند و از شعور و درک سیاسی آنان تمجید می‌کنند و در مواقعی که احتمال به خطر افتادن موقعیت جناح و باند و گروهشان مطرح می‌شود، داستان عدم شناخت مردم و احتمال فریب خوردن آنها مطرح و برای حفظ نظام می‌بایست وارد عمل شده و تعیین صلاحیت نمود... به دلیل افزایش مشکلات اجتماعی و اقتصادی در طی سالهای اخیر و افزایش لجام گسیخته قیمت‌ها، توجه مردم به افرادی که احتمال می‌دهند توان حل مشکلات را دارند بیشتر شده است... به هرحال انتخابات اصفهان به افراد و گروه‌هائی که تصور می‌کنند جامعه یک مجموعه مرده و غیر فعال است که توسط آنها می‌توان به هر شکلی تبدیل گردد، درس بزرگی داده است. جامعه یک مجموعه پویا و زنده‌است که نسبت به عملکرد افراد و جریانات خصوصا مسئولین حساس بوده و درحد توان نسبت به آن واکنش مناسب نشان می‌دهند. اکثر مردم تلاش می‌نمایند خود حتی المقدور این واکنش‌ها در چارچوب قوانین و مقررات جامعه باشد. و درغیر اینصورت تا حد ممکن از برخورد و درگیر شدن خودداری می‌نمایند، ضمن آنکه این مردم در مبارزه منفی با شرایط غیر مطلوب سابقه‌ای تاریخ و طولانی دارند. اگر تصور می‌شود مردم با اعمال فشار، تحمیل سلیقه و انحصارگرائی، شرایط کنونی جامعه را به صورت انفعالی پذیرفته‌اند خطای بزرگی صورت گرفته‌است. نتایج انتخابات اصفهان بیانگر وجود رای اعتراض به عملکرد نماینده‌های سابق شهر، عملکردهای خطای بعضی از مسئولین و نیز اعتراض به اصل تعیین صلاحیت و گزینش کاندیداها، خصوصا آراء شورای نگهبان بود. به هرحال جامعه دیر یا زود راه خود را خواهد یافت، اگر چه عملکردهای غیر قانونی و تنگ نظرانه ممکن است مدتی آن را به تاخیر اندازد.»

راه توده: در مهاجرت و از سوی سازمان‌های چپ (راست مهاجر جای خود دارد) و با کمال تاسف از سوی منتشرکنندگان "نامه مردم" به توده‌ای ها توصیه می‌شود، این واقعیات را که در گزارش نشریه ایران فردا طرح شده، نادیده گرفته شده و از آلترناتیوسازی در مهاجرت پیروی شود! راه توده از جامعه و تحولات آن جدا نشده و در نقش بانگ رسای حزب توده ایران، از آزادی مطبوعات، حتی در همین حد که مطبوعاتی نظیر ایران فردا قادرند چنین گزارشی را منتشر کرده و بر آگاهی توده‌های مردم بیافزایند دفاع می‌کند و گام به گام با جنبش مردم پیش خواهد رفت. در چارچوب همین مشی و سیاست است، که ستیز با امثال مدیر مسئول نشریه ایران فردا "مهندس عزت ا لله سحابی" به بهانه اعلام التزام عملی وی به ولایت فقیه برای شرکت در انتخابات ریاست جمهوری را، چپ نمائی و بیگانه با مشی و سیاست همیشگی حزب توده ایران دانسته و آنرا طرد می‌کند. (نگاه کنید به مطالب "نامه مردم" درباره کاندیداهای ریاست جمهوری)

مذاکرات پنهان لاریجانی در انگلستان کم کم فاش می‌شود!

با آنکه جزئیات سفر و مذاکرات پنهان محمد جواد لاریجانی در لندن، همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی مانده‌است، در لابلای اخباری که در روزنامه‌های ایران منتشر می‌شود، می‌توان اشاره به برخی از زمینه‌های این مذاکرات را پیدا کرد.

روزنامه سلام در تاریخ ۵ فروردین ۷۶ در رابطه با همین مذاکرات، اشاره به نکته قابل توجهی کرد: این روزنامه در پاسخ به یکی از تلفن‌کنندگان به ستون "الوسلام" پیرامون دلیل بالا بردن قیمت جایزه قتل سلمان رشدی با اشاره به مذاکرات لاریجانی در لندن و تشویق آنها به مخالفت با دکتر محمد خاتمی نوشت:

«... یکی از دلسوزان.... به انگلیسی‌ها گفته‌است، این کسی که برای قتل سلمان رشدی قیمت را بالا برده، از طرفداران آقای خاتمی است و تلویحا به انگلیسی‌ها فهمانده است که شما نباید از رئیس جمهور شدن آقای خاتمی استقبال کنید. حال این سئوال که چه کسی در ایران خوب است رئیس جمهور شود، چه ارتباطی با انگلیسی‌ها دارد و چرا باید با آنها در میان گذاشته شود؟...»

بدین ترتیب سلام افشاء می‌کند، که یکی از موارد مورد مذاکره محمد جواد لاریجانی در لندن، جلب حمایت انگلستان از تبلیغ به سود ناطق نوری و سپردن وعده‌هائی به آنها در این ارتباط بوده‌است. انجام نخستین مصاحبه بخش فارسی رادیو بی بی سی با ناطق نوری، گرچه با واکنش‌های منفی مردم در داخل کشور روبرو شده‌است، اما بهرحال می‌تواند بخشی از توافق‌های بدست آمده در سفر لاریجانی به انگلستان باشد.

گفته می‌شود، که محمد جواد لاریجانی، که اکنون نقش پیغام‌بر و پیغام‌آور را برای موتلفه اسلامی و روحانیت مبارز تهران ایفاء می‌کند، قرار است در کابینه احتمالی ناطق نوری وزیر خارجه و یا یکی از معاونین او شود!

شیوخ عرب را برای رای گیری به نفع ناطق نوری بسیج می‌کنند!

روزنامه سلام در شماره هفتم فروردین خود، در ارتباط با تلاش همه جانبه‌ای که ارتجاع مذهبی و بازار برای رساندن ناطق نوری به ریاست جمهوری می‌کنند، خبری را که در محافل سیاسی شایع است، تائید کرد. این روزنامه ابتدا سئوال یکی از خوانندگان خود را که از خوزستان تماس گرفته بود، بدین صورت منعکس کرد:

«از خوزستان تماس می‌گیرم. شایع است که از شیوخ فاسد استان خوزستان دعوت کرده‌اند که بیایند تهران و از بعضی از نامزدهای ریاست جمهوری حمایت کنند. بسیاری از آنها سوابق ضد انقلابی دارند و بعضی از آنها مدتی متواری بوده‌اند...»

سلام در پاسخ این خبر را بدین شکل تائید می‌کند: «درتهران هم چنین شایعاتی هست. شاید هم با آمدن به تهران اصلاح شوند.»

www.iran-archive.com

با حمایت از "ناطق نوری" بازار، چه خواب و خیالی در سر دارد؟

انتخابات ریاست جمهوری، مانند انتخابات دوره پنجم مجلس بیانگر نبرد میان گرایشات گوناگون با منافع طبقاتی گوناگون است. ویژگی لحظه کنونی در آنست که طیفی از نیروهای مذهبی و ملی، با افشاگری‌های گسترده، ماهیت و اندیشه و اهداف نیروهای راست و ارتجاعی را تا حدودی برملا کرده و صف خود را با دیگر نیروهای همفکر متشکل‌تر کرده‌اند. این صف‌بندی را در مجلس، مطبوعات و در تشکل‌های صنفی و سیاسی و اجتماعی می‌توان پی گرفت. افشای جناح بازار، بارزترین نتیجه‌ایست که از انتخابات مجلس پنجم تاکنون گرفته‌شده‌است. نتیجه دیگری که نباید فراموش کرد انسجام نسبی صفوف نیروهای آزادیخواه و اعلام مرزبندی‌هایشان با نیروهای ارتجاعی و طرفدار برنامه اقتصادی امپریالیستی "تعدیل اقتصادی" است. از اهمیت آنچه تاکنون و در جریان کارزارهای انتخاباتی اخیر بدست آمده، حتی اگر جناح راست وابسته به بازار در انتخابات آینده بتواند پیروز شده و قدرت اجرائی کشور را بدست بگیرد، لحظه‌ای کاسته نمی‌شود. چرا که انتخابات دوره پنجم مجلس و کارزار کنونی پیرامون انتخابات ریاست جمهوری، موجب هوشیاری و آگاهی بیشتر نیروهای آزادیخواه را، اعم از مذهبی و غیر مذهبی ـ به مفهومی که در جمهوری اسلامی بازشناخته شده ـ موجب شده‌است. این در حالی است که این آگاهی، درعین حال، آگاهی توده‌های مردم نسبت به ارتجاع و بازار را هم بیشتر کرده‌است. برجسته‌ترین جنبه این انشاگری‌ها، که تصور می‌شود، در مهاجرت نیز بتدریج نیروهای اپوزیسیون مترقی جمهوری اسلامی را نیز نسبت به آن حساس و هوشیار ساخته، همانا افشای نقش جمعیت، یا حزب "موتلفه اسلامی" است، که پس از ۱۷ سال اعمال قدرت در پشت صحنه، چهره آن امروز برای همگان آشکار شده‌است. باید کوشید تا همه نقشی که این حزب بازار ـ ارتجاع در جمهوری اسلامی و در منحرف ساختن انقلاب از مسیر واقعی خود داشته، برای همگان برملا شود. همه شواهد نشان می‌دهد، که سران این حزب نه تنها در سازمان دادن بزرگترین جنایات در زندان‌های ایران نقش مستقیم و برجسته داشته‌اند، بلکه در بسیاری از ترورهای داخل و خارج کشور نیز نقش داشته‌اند، همچنان که در ستیز با فرهنگ ملی ایران، ستیز با هنرمندان، حمله به مراکز هنری و فرهنگی و حتی ترور هنرمندان کشور نیز، بصورت مافیائی عمل کرده‌اند. بنابراین آگاهی توده‌های مردم و آگاهی عمیق‌تر نیروهای سیاسی از عملکرد و نقش این حزب و سازمان‌های مخفی وابسته به آن در جمهوری اسلامی، که در جریان کارزارهای انتخاباتی اخیر تشدید شده و ادامه دارد، دستآوردی است که هرگز نباید به آن کم بهاء داد.

براساس همین افشاگری‌ها، آشکار شده است که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب، سران جمعیت موتلفه اسلامی، در مخالفت با قانونی اساسی، با ملی شدن بازرگانی خارجی، با اجرای بندهای "ج" و "د" درعرصه زمین‌های کشاورزی، باقوانین کاری که تهیه شده و تا حدودی بیانگر خواست‌های کارگران انقلابی ایران بود، با اصل ۲۶ قانون اساسی سرسختانه مخالفت می‌کردند و برای تحمیل این مخالفت خود به دولت، دست به دامان آیت‌ا لله‌های سرشناس می‌شدند (شیوه ای که برای تحمیل "ناطق نوری"، بعنوان رئیس جمهور به ملت ایران، بدان متوسل شدند)

این جمعیت و سران آن علاوه بر همه نقش مخربی که در کشاندن انقلاب به بیراهه داشتند، از مدافعین و ای بسا از مبتکرین پذیرش برنامه صندوق بین‌الملل پول بودند و اکنون نیز تلاش می‌کنند قدرت اجرائی کشور را در کنار دو قوه دیگر، یعنی قضائیه و مقننه در اختیار گرفته و این برنامه را به سود سرمایه‌داری بازاری و تجاری با قدرت تمام پیگیری کنند. البته برای پیگیری این برنامه خود نیازمند براه انداختن حمام خون دیگری در جمهوری اسلامی هستند. اگر تنها یک دلیل برای حضور همه جانبه در کارزار افشاگری پیرامون نقش این حزب در جمهوری اسلامی کافی باشد، می‌توان به همین مورد استناد کرد. این اهمیت وقتی دو چندان می‌شود، که بدانیم این طیف چه اهدافی را برای دوران بعد از تسلط کامل بر تمام سه قوه دارد. در اینجا بهتر است به مواضع برخی از چهره‌های مهم جمعیت موتلفه اسلامی اشاره شود، تا شاید کمک بیشتری باشد به درک اهمیت لحظه موجود و کارزار انتخاباتی که جریان دارد.

سران جمعیت موتلفه اسلامی کیستند و چه نظراتی دارند؟

یکی از اعضای رهبری جمعیت موتلفه اسلامی محسن رفیقدوست است. وی و شمخانی(فرمانده کنونی نیروی دریائی و داماد رفیقدوست) نقش اجرائی در سازماندهی یورش به حزب توده ایران در سال‌های ۶۲ـ۶۱ داشتند. رفیقدوست که پیش ازانقلاب در میدان تره بار تهران کار می‌کرد اکنون در جمهوری اسلامی سرپرست بزرگترین کارتل اقتصادی، یعنی "بنیاد مستضعفان" است. این بنیاد در واقع پشتوانه مالی و اقتصادی جمعیت موتلفه اسلامی است. وی از جمله کسانی است که معتقد است، نه تنها راه آهن، پست، برق، هواپیمائی ملی، ذوب آهن و... بلکه استخراج و فروش نفت کشور هم باید به بخش خصوصی واگذار شود. طبعا این بخش خصوصی هم همان بنیاد و سازمان‌ها و نهادهای وابسته به آنست که سرنخ همه آنها به بازار تهران و رهبران جمعیت موتلفه اسلامی وصل است! بی تردید به ریاست جمهوری رسیدن "ناطق نوری" راه را برای اجرای این نقشه هموار خواهد کرد. سران این جمعیت، ناطق نوری را، کارگزاری مطیع و فرمانبردار خویش یافته‌اند. محسن رفیقدوست، که متهم اصلی پرونده سرقت ۱۲۳ میلیارد تومانی از بانک صادرات است، در کنار عسگراولادی در شورای سرپرستی کمیته امداد نیز حضور دارد. او در ۱۹ اردیبهشت ۷۴ با روزنامه کیهان مصاحبه‌ای انجام داد. با گوشه‌هائی از نقطه نظرات وی در این مصاحبه، که در صورت پیروزی ناطق نوری درانتخابات ریاست جمهوری تحقق خواهد یافت، آشناشویم:

نگرش های اقتصادی

«... ما در بنیاد به این صورت عمل می‌کنیم که اولا سیاست کلی ما واگذاری بخش‌های کوچکتر در صنایع و کشاورزی به بخش خصوصی و ورود (یعنی سپس ادامه این واگذاری) به صنایع بزرگتراست...»

او در ادامه و در حد هدایت کننده اقتصاد کشور می‌گوید: «سازمان صنایع ملی ظرف دو سال آینده منحل می‌شود. اصولا کار اجرائی تولیدی جز در چند مورد کلیدی، منطق اقتصادی حکم می‌کند که در اختیار دولت نباشد... کار تولید در دستگاه دولتی که با سیستم دولتی اداره می‌شود بازده خوبی ندارد... وزارتخانه‌های ما باید در آینده نزدیک سیاستگزاری، برنامه ریز و ناظر باشند»

خبرنگار: اما بنیاد هم از جهت تشکیلات در لیست دستگاه‌های عمومی طبقه‌بندی می‌شود، نه یک سازمان خصوصی.

رفیقدوست: «دستگاه (ما) عمومی است که کاملا براساس سیستم بخش خصوصی اداره می‌شود، قوانین دولتی بر ما حاکم نیست. قانون تجارت و قوانین شرکت‌های بخش خصوصی بر ما حاکم است.»

تصور نمی‌شود، که این نظرات به تفسیر چندانی نیاز داشته باشد. رفیقدوست با صراحت کامل از مقررات بانک جهانی و صندوق بین‌الملل پول دفاع می‌کند و مدلی ارائه می‌دهد، که دولت آینده احتمالی، مرکب از رهبران موتلفه اسلامی و تحت هدایت این حزب باید در ایران پیاده شود.

حال ببینیم، مهندس مرتضی نبوی، مدیر مسئول روزنامه رسالت، در مصاحبه با هفته‌نامه "صبح" در دفاع از خصوصی‌سازی چه می‌گوید:

«در بحث خصوصی‌سازی ما (یعنی جمعیت موتلفه اسلامی و سران آن) معتقدیم که شعار این کار داده شده ولی در عمل وگذاری کارها به مردم (این مردم یعنی سرمایه‌داران، والا توده مردمی که آه ندارند تا با ناله سودا کنند، پولشان کجاست که کارخانه بخرند؟) توفیقی نداشته‌ایم. در برنامه اول و در ضمیمه‌هایش تقریبا لیست شده بود که چه شرکت‌ها و کارخانجاتی باید واگذار شوند، ولی این کارها انجام نشد...»

بدین ترتیب، مرتضی نبوی به یکی از اساسی‌ترین اختلافات موتلفه اسلامی با دولت هاشمی رفسنجانی اشاره می‌کند و آن نیست مگر تعدیل در

www.iran-archive.com

خصوصی سازی. تلاش آنها برای قبضه قدرت اجرائی، همان هدفی را بدنبال خواهد داشت که وی از ناپیگیری دولت هاشمی در آن، معترض است!

مرتضی نبوی در این مصاحبه، همان تزی را مطرح می کند، که ناطق نوری نیز در اولین مصاحبه‌اش پس از اعلام کاندیداتوری ریاست جمهوری برآن تاکید کرد. این تز، که یکی از شرایط صندوق بین المللی پول می‌باشد، کوچک کردن دولت‌ها و یا در حقیقت کاهش نقش اجتماعی دولت‌ها و باز گذاشتن دست بخش خصوصی برای فرمانروائی در کشورهاست. کاهش این نقش نیز، از نظر بانک جهانی یعنی خاتمه بخشیدن به حمایت‌های بیمه‌ای، بودجه دولتی آموزش و پرورش، درمان و...

حال ببینیم مرتضی نبوی، که از کارگزاران طراز اول موتلفه اسلامی و بازار است، در این مورد چه می گوید و درعین حال به ریشه‌های از هم پاشیده شدن ائتلاف دولت هاشمی رفسنجانی-موتلفه اسلامی- روحانیت بازاری چگونه اشاره می کند:

«... در این سیاست‌ها (منظور تعدیل اقتصادی است) قرار بر این بود که حجم دولت کاهش پیدا کند و راه برای عملکرد و مشارکت مردم باز شود و آن کارهائی که در حقیقت اعمال حاکمیت نیست (یعنی درعرصه اقتصادی و نه سیاسی! و این سخنی صریح است در مخالفت با گشایش فضای سیاسی کشور)، تا آنجا که ممکن است، به مردم واگذار شود...»

شیوه حکومتی این حزب نیز، تکامل همان شیوه‌ایست که تاکنون و از پشت صحنه هدایت آنرا برعهده داشته‌است: یورش‌های خیابانی به مردم، فرهنگ و هنر ستیزی، زن ستیزی، ادامه ترورهای داخلی و خارجی، سر به نیست کردن مبارزان و سیاسیون و... دفاع جانانه سران موتلفه اسلامی از "انصارحزب ا لله" خود بهترین شاهد این امر است.

در فاصله دو مرحله اول و دوم، دور اول انتخابات مجلس پنجم اسلامی، وقتی نماینده اردبیل در مجلس اسلامی، حادثه آفرینی‌های انصارحزب ا لله را به اعمال شعبان بی مخ تشبیه کرد و گفت: «... این‌ها که به مردم در خیابان‌ها حمله می کنند، ادای شعبان بی مخ‌ها را در می آورند، از ابتدای انقلاب هم امام نسبت به عملکرد حجتیه هشدار داد و اکنون می‌بینیم که همه این جریانات زیر سر این انجمن است...»

مرتضی نبوی در دفاع از "انصارحزب ا لله" و درحقیقت دفاع از پدرخوانده "موتلفه اسلامی، یعنی "حجتیه"، ضمن تحریک بسیجی‌هائی که گیج و سرخورده در جامعه به اینسو و آنسو کشیده می‌شوند، در همان جلسه مجلس گفت:

«ایکاش من مرده بودم و در این مکان مقدس شاهد توهین به بسیجیان عزیز نبودم»

باهنر، عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی است. او خود را آماده ساخته، تا در صورت پیروزی ناطق نوری در انتخابات و تشکیل کابینه موتلفه اسلامی، وزارت نفت را دراختیار بگیرد. او در مصاحبه با ماهنامه "صبح" هفتم بهمن ۷۵، در دفاع از فروش نفت و تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه (اقتصادی که بازار می‌خواهد آنرا اساس کار خود قرار دهد) گفت:

«...آیا بهتر است که ما کفاش منطقه باشیم یا نفتی منطقه، یا کشاورز منطقه و یا تاجر منطقه؟ کشور ما در بخش تجارت برای یک تاجر بین المللی شدن، توان بسیار بالا و بالقوه‌ای دارد و من خیلی امید ندارم که در یک زمانی صنعت و کشاورزی ما، جواب خرج‌های مملکت را بدهد، اما معتقدم در بخش ترانزیت و تجارت بین المللی، استعداد زیادی داریم و می‌توانیم پل ارتباطی بسیاری از کشورها باشیم...»

شاه ایران را ژاندارم منطقه کرده بود، بازار و امثال باهنر می‌خواهند ایران را تاجر منطقه کنند!

حال از دهان خود "ناطق نوری"، کاندیدای بازار و ارتجاع، برنامه دولت بازار را بخوانید. او در مصاحبه مطبوعاتی‌اش به مناسبت کاندیداتوری مقام ریاست جمهوری گفت:

(...یکی از اولین اقدامات من، در صورت انتخاب شدن به ریاست جمهوری، بررسی جدی پیوستن جمهوری اسلامی به "گات" پیمان تجارت بین المللی است.»

این همان پیمانی است که امپریالیسم امریکا آنرا در جهت نجات اقتصاد خویش از بحران به جهان تحمیل کرده و تاکنون کشورهای بسیاری در برابر آن مقاومت کرده‌اند.

همانگونه که مشخص است، چهره‌های کلیدی موتلفه اسلامی، سیاستی همآهنگی را دارند و برای اجرای آن نیز مصمم هستند. این برنامه‌های اقتصادی را در کنار تفکرات سران این حزب در برابر آزادی‌ها باید مشخص ساخت تا معلوم شود، که این حزب در صورت قبضه کامل قدرت در جمهوری اسلامی، با آزادی‌های بسیار محدود کنونی نشریات و برخی فعالیت‌های غیر رسمی و محدود برخی احزاب چه خواهد کرد.

نفت بفروشیم و تجارت کنیم!

این دیدگاه‌ها، کامل بازشناخته نمی‌شود، تا از نظرات مستقیم "حبیب ا لله عسگراولادی" دبیرکل حزب موتلفه اسلامی مطلع نشویم. او که هدایت کننده پشت پرده و جلوی صحنه بسیاری از رویدادهای ۱۷ ساله گذشته ایران است و نقشی کلیدی در کشاندن انقلاب به بیراهه داشته‌است، همان سخنان باهنر را با صراحتی بیشتر بیان می کند. سخنان او کامل کننده نظرات بیان شده باهنر و محسن رفیقدوست، دو عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی برای تبدیل ایران به تجارتخانه منطقه و تشدید کامل خصوصی سازی‌است. عسگر اولادی، طی سرمقاله‌ای در شماره ۳۰ دیماه ۷۴ نوشت:

«...اگر در تولیدات صنعتی، برنامه ریزی‌ها به گونه‌ای باشد که هدف دستیابی به خود کفائی در تمامی زمینه‌ها باشد، آنهم به هر قیمتی، مشکلاتی برای حال و آینده ایجاد می کند. این موضوع نمی‌تواند برای اقتصاد کشور مفید باشد. اگر اقتصاد ایران در برخی زمینه‌ها به لحاظ دارا بودن امکانات مواد اولیه و نیروی کار ارزان، توان تولید بسیار انبوهی داشته باشد (جز نفت، که سرمایه داری تجاری ایران معتقد است آنرا باید فروخت و با پول آن جنس خرید و وارد ایران کرد) و همین موارد نیز خریداران و متقاضیان زیادی در بازارهای جهانی به همراه داشته باشد (جز نفت، که سرمایه ایران است، کدام تولید را با این مشخصا داریم؟) در چنین مواردی نباید به سایر تولیدات (جز موارد استثنائی) که هزینه‌های تولید آن گرانتر تمام می شود، پرداخت. این گونه محصولات را باید با قیمت ارزان‌تر از خارج خریداری کرد. با چنین محاسبه‌ای با فروش تولیدات گرانتر و خرید کالاهای ارزانتر در واقع "مزیت نسبی" ملاحظه گردیده‌است و هم انتفاع و هم مزایای اقتصادی نصیب کشور شده‌است. بنابراین نباید تصور کرد که خودکفائی در تمام زمینه‌ها در مسیر سلامت اقتصادی است. بلکه باید با انجام محاسبه‌ها و بکارگیری مدل‌های صحیح اقتصادی (بخوان تجارت و خرید و فروش) کشف کنیم که خود کفائی در چه زمینه‌ها اقتصادی و در کدام موارد به زیان ایران است؟...»

آزادی ها

اسدا لله بادامچیان مشاور قوه قضائیه و عضو شورای سیاستگزاری خبرگزاری جمهوری اسلامی، عضو هیات منصفه مطبوعات، مسئول کمیسیون ماده ۱۰ برای صدور پروانه فعالیت احزاب، عضو هیات بنیاد فارابی و دبیر اجرائی موتلفه اسلامی است. وی درمصاحبه با روزنامه "اخبار" ۲۹ آذرماه۷۴ گفت:

«...آیا حزب را برای قدرت تشکیل می‌دهیم؟ اگر حزب را برای دخالت در قدرت تشکیل دهیم، کاری غیر اسلامی کرده‌ایم! فرهنگ اسلام این را قبول ندارد...»

بادامچیان در مصاحبه با شبکه خبری "اخبار" چنین اظهار نظر کرد: «...موضوع احزاب هنوز برای مردم ما شناخته شده نیست. حتی اصل تحزب هم ناشناس است. مردم برداشت نامطلوب از احزاب دارند.»

بدین ترتیب، اسدا لله بادامچیان تنها حزبی را که به رسمیت می‌شناسد، همان جمعیت موتلفه اسلامی است! که به زعم وی مردم برداشت مطلوب از آن دارند! البته طرد سران موتلفه درانتخابات اخیر مجلس اسلامی صحت این برداشت بادامچیان را نشان داد!

محمد جواد لاریجانی را شاید بتوان ایدئولوگ سیاست خارجی موتلفه اسلامی دانست. ببینیم سیاست خارجی که او طرفدار برقراری آنست و طبعا شیوه‌ای که در داخل کشور می پسندد کدام است. او در سرمقاله ۹ مهر ماه ۷۵، در روزنامه رسالت و در دفاعی که بلافاصله پس از تصرف کابل توسط گروه طالبان، از این دارو دسته انگلیس ساخته کرد، نوشت:

«... مهارت این گروه (منظور طالبان است) در استفاده از فرصت‌ها و به بکارگیری همه امکانات بسیار چشمگیراست. گروه طالبان از تعلق دینی مردم خوب استفاده می کنند. در تطمیع فرماندهان هم مهارت دارند و هم سخاوت. و بالاخره در نمایش قدرت آنجا که زمینه داشته باشند هم دریغ ندارند... بنظر من رهبری این گروه تاکنون از خود لیاقت خوبی نشان داده و این برای آینده افغانستان باعث امیدواری است...»

لاریجانی در سفر جنجالی‌اش به انگلستان، به نیابت از ناطق نوری گفت که دولت آینده و احتمالی ناطق نوری خصوصی‌سازی را با قدرت اجرا خواهد کرد. این خصوصی‌سازی همانست که در بالا و از قول رهبران موتلفه

www.iran-archive.com

خواندید. به نقل از روزنامه سلام، در همین شماره راه توده می‌خوانید، که او در سفر به انگلستان، در نقش یک لیبرال خواهان زدوبند با انگلستان، به مذاکره کنندگانش گفته است، که قیمت قتل سلمان رشدی را طرفداران دکتر خاتمی بالا برده‌اند! محمد جواد لاریجانی که سال‌ها پیش معاون وزارت خارجه جمهوری اسلامی بود، بدلیل انتشارنامه‌ای به همراه رجائی خراسانی (نماینده سابق ایران در سازمان ملل متحد) با جسارتی بی‌نظیر خطاب به علی خامنه‌ای (رهبر جمهوری اسلامی) نوشته بود: «تا قبل از سرکشیدن جام زهر دیگری، باید با امریکا وارد مذاکره شویم» او بدنبال این نامه از وزارت خارجه کنار گذاشته شد و برای مدتی نیز در انظار ظاهر نشد، تا آنکه سرانجام و به همت و حمایت همه جانبه موتلفه اسلامی، بعنوان نماینده به مجلس اسلامی دوره چهارم راه یافت و سخنگوی کمیسیون خارجه مجلس شد!! وی با همین سمت و مسئولیت در کنار "ناطق نوری" و بعنوان وزیر خارجه کابینه احتمالی آینده می‌خواست راهی سفر به روسیه شد، که افشای این سفر درمطبوعات باعث حذف او از لیست همراهان ناطق نوری شد.

اسدا لله لاجوردی، عضو دیگر رهبری موتلفه اسلامی است. با آنکه موتلفه اسلامی سعی می‌کند بدلیل نفرت عمومی که از وی وجود دارد، نامی از او بعنوان عضو شورای رهبری خود نبرد، اما در تمام تصمیم گیری‌های اساسی این حزب، او نه تنها شرکت دارد، بلکه نقش تعیین کننده نیز دارد.

سفر به قم، پس از شکست سران موتلفه اسلامی در انتخابات پنجم مجلس اسلامی و بسیج روحانیون بازاری برای مخالفت با کاندیداتوری میرحسین موسوی برای انتخابات ریاست جمهوری صورت گرفت. در همین سفر موتلفه موفق شد، از جامعه مدرسین حوزه علمیه قم تائیدیه‌ای به سود ناطق نوری برای ریاست جمهوری بگیرد. البته در روزنامه‌های جمهوری اسلامی نوشته شده است، که در جلسه مدرسین برای اعلام این بیعیت، از ۱۴ عضو بین ۷ تا ۸ عضو شرکت داشته‌اند! خود این بیعیت تحمیلی از جانب بازار به روحانیون قم، اکنون به مشکلی در حوزه‌های مذهبی منجر شده و اختلافاتی را دامن زده است. در همین سفر و در ملاقات با آیت ا لله فاضل لنکرانی و آیت ا لله مکارم شیرازی اسدا لله لاجوردی در جمع رهبران موتلفه خود را به آیات اعظام نشان داده بود. در دیدار با رهبر جمهوری اسلامی نیز، که موتلفه برای جلب حمایت علنی وی از کاندیداتوری ناطق نوری به ملاقات رفته بود، اسدا لله لاجوردی را نیز همراه برده بود. در همین دیدار، سخنانی از قول رهبر جمهوری اسلامی (در آستانه سفر به خوزستان) منتشر شد، که اعتراف به فقر عمومی در جامعه و رسیدن آن به مرز غیر قابل تحمل شده بود. فقری که موتلفه و بازار، بعنوان حامیان و مجریان و سود بران، برنامه اقتصادی "تعدیل اقتصادی" در بوجود آمدن آن سهم اساسی را دارند!

موتلفه اسلامی هنوز ماموریت لاجوردی را تمام شده تلقی نمی‌کند. در صورت قبضه کامل قدرت توسط موتلفه، مقاومت‌ها باید به کمک اسدا لله لاجوردی درهم شکسته شود و موج جدیدی ازاعترافات چپ مذهبی، ملیون مذهبی و ... در تلویزیون جمهوری اسلامی سازمان داده شود. مراحل بعد از این شوهای متکی به شکنجه، تا قتل عام در زیر زمین‌های زندان اوین، نیز بر کسی پوشیده نیست.

بازاری ها به گردن ملت حق دارند!

حال ببینیم یکی دیگر از اعضای رهبری موتلفه اسلامی، که سخنگوی بازار است، چگونه "بازار" را چکیده انقلاب معرفی کرده و مردم را بدهکارتر از این که هستند معرفی می‌کند.

حاج امانی، دبیرکل جامعه انجمن‌های اسلامی بازاریان و اصناف است، یعنی یکی از اساسی‌ترین سازمان‌های موتلفه اسلامی. حاج امانی که علیرغم همه تلاش بازار و موتلفه اسلامی در انتخابات تهران شکست دندان‌شکنی خورد و نتوانست به مجلس پنجم راه یابد، در جریان کارزار تبلیغاتی که موتلفه اسلامی پس از این شکست در روزنامه رسالت راه انداخت، تا خود را ادامه دهنده راه میرزا کوچک خان جنگلی و به پیروزی رساندن انقلاب بهمن معرفی کند، از جمله به روزنامه رسالت گفت: «...امام در تائید اصناف فرمودند، که اگر اصناف با انقلاب نبودند، این انقلاب به پیروزی نمی‌رسید و اگر اصناف همراه نبودند انقلاب تداوم پیدا نمی کرد...»

البته همه این سخنان، تعبیرو تفسیرهائی است که به نقل از آیت ا لله خمینی عنوان می‌شود و صحت و سقم آن برکسی معلوم نیست و سید احمد خمینی هم، که به همت انواع توطئه‌ها با اسرار و اطلاعاتش به زیر خاک رفته و نیست، که بگوید چه حرفی راست و چه حرفی دروغ است!

تمام این شجره‌نامه انقلابی که موتلفه اسلامی برای خودش درست کرده، متکی به ترور حسنعلی منصور، نخست وزیر محمد رضا شاه است. تروری که بسیاری بر این عقیده‌اند، در جریان تغییر توازن نفوذ و ارتباط دربار شاهنشاهی به سود امریکا صورت گرفت، تا بلکه نفوذ عوامل انگلیسی در مجموعه دربار و رژیم سلطنتی حفظ شود. بنابراین، ترور منصور، می‌توانست طرحی هدایت شده و یا مورد حمایت انگلستان باشد. حسنعلی منصور مبتکر و مجری طرح امریکائی کردن دستگاه اداری و اجرائی سلطنت به سبک و شیوه امریکائی بود و از زمان او تحصیلکرده‌های امریکا وارد کابینه‌ها شدند. این طرح سپس توسط امیرعباس هویدا پی گرفته شد. (خاطرات "شیر و عقاب"، که در سال‌های نخست پیروزی انقلاب در روزنامه اطلاعات تهران منتشر شده، یکی از گویاترین اسناد در این زمینه است.) درهمین دوران دست و پای ارتشبد فردوست، بعنوان چشم و گوش سازمان اطلاعاتی انگلستان در دربار شاهنشاهی و سازمان اطلاعات و امنیت شاهنشاهی (ساواک) کوتاه شد. نقشی که او در سال ۵۷ و در ارتباط با برخی روحانیون ایفاء کرد و نقشی که پس از پیروزی انقلاب در بازسازی سازمان اطلاعات و امنیت برای جمهوری اسلامی و در سازمان دادن یورش به حزب ما ایفاء کرد، خود گویای بسیاری از این حقایق است.

این سازمان‌های علنی، در کنار سازمان های غیر علنی ترور در داخل (نظیر قتل دکتر سامی) و در خارج (ترورهائی که به قیمت جان عده‌ای از نیروهای مخالف ختم شد)، یورش‌های خیابانی، نفوذ در نهادها و سازمان‌های حکومتی-مذهبی (بشکلی مافیائی) همگی در کنار هم خطری را تشکیل می‌دهند، که قدر قدرتی موتلفه اسلامی در ایران آنرا کامل خواهد کرد.

با اتکاء به قدرت اقتصادی موتلفه اسلامی در جمهوری اسلامی، علاوه بر روزنامه "رسالت" و روزنامه "شما"، که ارگان مرکزی موتلفه اسلامی است و پس از شکست در انتخابات مجلس پنجم انتشار آن شروع شده است. دهها نشریه و بولتن ثبت شده و ثبت نشده با تحریک احساسات مردم مذهبی، تخریب و توهین و تفتین علیه مبارزان و میلیون مذهبی و دگراندیش در سراسر ایران و در صدها هزار نسخه پخش می‌شود.

علاوه بر بنیاد مستضعفان، تشکل ۲٫۵ میلیون نفری کمیته امداد امام خمینی نیز زیر نظر مستقیم عسگر اولادی، دبیرکل موتلفه اسلامی قرار دارد. این کمیته، از طریق توزیع صدقه و خیرات و مبرات و برخی کمک‌های ناچیز مالی و جنسی به خانواده شهدا و فقرا، آنها را بعنوان سیاهی لشکر در خدمت خود درآورده و بعنوان نیروی فشار از آنها استفاده می‌کند. به همین دلیل، نخستین اقدام یک حکومت ملی، خارج ساختن این امکان از چنگ موتلفه اسلامی و سپردن اختیارات و مسئولیت‌های این نوع نهادها به دولت است. از طریق همین کمیته و با پرداخت حق تحصیل ناچیزی به برخی دانشجویان در دانشگاه‌های ایران، موتلفه برای خود شبکه‌ای از خبرچینان، تشکل‌های مخفی برای یورش و تخریب و شانتاژ بوجود آورده است.

اتاق بازرگانی و صنایع نیز تحت سرپرستی عضو دیگر رهبر موتلفه اسلامی "علینقی خاموشی" قرار دارد. همچنان که وزارت ارشاد اسلامی از طریق "مصطفی میرسلیم"، عضو دیگر شورای رهبری موتلفه اسلامی، زیر نظارت آن قرار دارد. مصطفی میر سلیم در ابتدای انقلاب رئیس شهربانی جمهوری اسلامی بود.

پارک چیتگر و سینما شهر فرنگ به آتش کشیده شد!

سینما آزادی تهران (شهر فرنگ قدیم) به آتش کشیده شد و کاملا سوخت. آنگونه که گزارش شده است، آتش سوزی پس از شنیده شدن صدای یک انفجار آغاز شد. درجریان این آتش سوزی به کسی صدمه جانی نرسید اما این سینما کاملا سوخت، آنچنان که قراراست باقی مانده ساختمان سوخته نیز توسط شهرداری کاملا تخریب شود! این سینما به حوزه هنری تعلق داشت که تشریون مذهبی و ارتجاع بازار با آن مخالف است.

بدنبال این آتش سوزی، از تهران گزارش رسیده است، که پارک چیتگر نیز به آتش کشیده شده است. دراین پارک توسط فائزه هاشمی، دختر هاشمی رفسنجانی و نماینده دوم تهران درمجلس اسلامی، تاسیسات دوچرخه سواری برپا شده است. حریق روز ۳۰ فروردین روی داد. درتهران همگان براین عقیده‌اند، که جناح راست حاکم، که از نتایج انتخابات و تشدید فعالیت مردم به سود دکتر محمد خاتمی ناراضی است، این دو حریق را بوجود آورده است. درتهران این دو حریق، با حریق سینما رکس آبادان، درآستانه انقلاب بهمن مقایسه شده است. این آتش سوزی‌ها، همزمان است با حملات تبلیغاتی روزنامه کیهان علیه سیاست‌های دوران وزارت دکتر خاتمی در وزارت ارشاد اسلامی. کیهان وی را متهم به گشایش فضای فرهنگی ایران، دراین دوره و تسامح دربرابر روشنفکران می‌داند! حادثه جوئی‌های جناح راست، که پشت انصارحزب ا لله پناه گرفته، درهفته‌های اخیر حکایت از کوشش این جناح برای ایجاد رعب و وحشت درمردم و بازداشتن آنها از شرکت درکارزار انتخاباتی دارد.

www.iran-archive.com

روسیه در آستانه انفجار

***"لبد" و "چوبایس" دو روی سکه ای هستند که غرب در انتظار فرود آمدن آن در مسکو می باشد!**

"دفاترمارکسیستی"
ارگان تئوریک حزب کمونیست فرانسه (مارچ۹۷)
ترجمه: ن. کیانی

امروز در روسیه تمام عناصر انفجاری دوران یلتسین بدانسان انباشته شده‌اند که می‌تواند کشور را به سمت انفجار سوق دهند. در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۹۹۶ بوریس یلتسین وعده های بیشماری به مردم داد، تا بتواند دوباره انتخاب شود. هر چند که وی صریحا از توقف رفرم‌های لیبرالی که مسبب اوضاع هولناک کنونی روسیه هستند سخن نگفت، اما مدعی شد که سیاست‌های قبلی را تغییر خواهد داد و راهی متناسب با خواسته‌های مردم برخواهد برگزید. یلتسین ضمنا بخش اعظم برنامه خود را از روی برنامه حریف یعنی گنادی زیوگانف، رهبر حزب کمونیست فدراسیون روسیه و نامزد "بلوک میهنی و خلقی" نسخه برداری کرد و در نتیجه چاره دیگری برای او باقی نماند جز آنکه علاوه بر آن خود را طرفدار یک "اقتصاد بازار"، ولی با توجه بیشتر به شرایط زندگی مردم و احترام بیشتر به دستآوردهای اجتماعی دوران اتحاد شوروی معرفی نماید. قرار شد که گروه های فاسد و جنایتکار و مافیائی سرکوب شوند، از احترام و شرافت کشور و منافع ملی در مناسبات بین‌المللی دفاع گردد.

تاریخ معاصر بارها و بارها بسیاری از روسای دولت‌ها را نشان داده است که به محض دستیابی به قدرت وعده های خود را فراموش کرده‌اند. یلتسین نیز یک بار دیگر این قاعده را تائید کرد.

خواست های صندوق بین الملل

یلتسین پس از انتخاب مجدد خود همان سیاست لیبرال که از ۱۹۹۱ بدینسو اجرا می‌کرد را ادامه داد. همان سیاستی که اقتصاد را از هم گسیخت، تولید صنعتی روسیه را به نصف کاهش داد، میلیون‌ها نفر را به زیر خط فقر راند، قشری از "روس‌های جدید" بر بستر غارت و چپاول ثروت ملی بوجود آورد و بالاخره روسیه را در مقامی درجه دوم در مناسبات بین‌المللی قرار داد. مگر می‌توانست جز این باشد؟ مگر یلتسین می‌توانست شاخه‌ای که خود برروی آن نشسته بود را قطع کند؟ شاخه‌ای که به اتکاء سود بران از رفرم‌های لیبرال، مدیران گروه های بانکی و صنعتی سودا گران از همه قماش تنومند شده‌است. در سوی دیگر، صندوق بین‌المللی پول نیز همواره نشان داده است که کمترین حد استقلال روسیه را نمی‌پذیرد، چنانکه بارها با وجود آنکه دولت روسیه در وضعیتی بسیار ناگوار قرار داشته، از پرداخت اعتبارهائی که قبل از انتخابات ریاست جمهوری و در حمایت از یلتسین به روسیه اعطاء شده بود، خودداری ورزیده‌است. چنانکه وقتی که در فوریه ۱۹۹۷ اعتباری ۶۴۷ میلیون دلاری در اختیار روسیه گذاشته‌شد، صندوق پول صریحا اعلام کرد که چون "روسیه به اهداف پولی و بودجه‌ای تعیین شده، در دسامبر۱۹۹۶ دست یافته و سیاست اعتباری درستی برگزیده است" حاضر شده این اعتبار را در اختیار آن قرار دهد. در همین رابطه یکی از نشریات مستقل مرکز در عنوان درست صفحه‌اول خود نوشت: «دولت ضمانت‌های اجتماعی مردم را به مبلغ ۶۵۰ دلار به صندوق بین‌المللی پول فروخت. مردم روسیه از این پس خدمات عمومی را به همان قیمت غرب می‌پردازند، در حالیکه دستمزدها به مراتب کمتری دارند.»

با آنکه درآمدهای واقعی روسیه در سطحی بسیار پائین قرار دارد، صندوق بین‌المللی پول بودجه‌ای فوق العاده تضییقی را به روسیه تحمیل کرده‌است و به این کشور فشار می‌آورد که یک سیاست پولی غیر منعطف را که گویا مبارزه علیه تورم را بالاتر از هرگونه ملاحظات دیگر می‌داند، اجرا کند. بدین ترتیب صندوق پول عملا روسیه را به سمت پرتگاه سوق می‌دهد.

ناظران اقتصادی اوضاع روسیه معتقدند که سیاست‌های بودجه‌ای این کشور که از سال ۱۹۹۳ زیر فشار صندوق پول تدوین می‌شود، هزینه‌های عمومی کشور را چنان کاهش داده‌است که چه به لحاظ کمیت و چه از نظر شتاب اجرای آن از حد تصور خارج است. خصوصی‌سازی‌ها نیز به توزیع ثروت به شکلی بی‌نهایت ناعادلانه منجر گردیده‌است. در نظام شوروی دولت ولو نه سخاوتمندانه، ولی منظم حقوق کارمندان و مخارج موسسات را می‌پرداخت و هزینه سرمایه گذاری‌های بزرگ را تامین می‌کرد. این موسسات اکنون به کلی به حال خود رها شده‌اند و در حالیکه از سرمایه‌های خصوصی محروم هستند، نمی‌توانند سرمایه‌های عمومی را نیز جذب نمایند. بسیاری از آنها بدنبال سودآوری آسان و بورس بازی در داخل و خارج کشور به راه افتاده‌اند. بدینطریق سهم سرمایه گذاری از ۲۵ درصد تولید ناخالص ملی در سال ۱۹۹۸ به ۱۵ درصد در سال ۱۹۹۵ کاهش یافته است. فرار سرمایه اکنون حدود ۳٫۷ درصد تولید ناخالص ملی است.

ورشکستگی اقتصاد و فقر مردم بحران بیسابقه‌ای را بوجود آورده که به شکل عدم پرداخت دستمزدهای کارکنان متجلی است. شرکت‌ها و موسسات نه حاضر به پرداخت مالیات هستند، نه پول خریدهای خود را می‌دهند، نه دستمزد کارگران و کارمندان خود را می‌پردازند و یا با تاخیر بسیار می‌پردازند و همه مدعی هستند که پرداخت مالیات‌های معوقه مساوی با ورشکستگی آنها خواهد بود. دولت خود نخستین دستگاهی است که چیزی نمی‌پردازد. در نتیجه جنبش‌های اعتراضی پراکنده از معدنچیان گرفته تا فلزکاران، پزشکان، آموزگاران، پژوهشگران و غیره که خواهان پرداخت دستمزدهای چندین ماهه خود هستند، سرتاسر کشور را فرا گرفته‌است.

اکنون هم شرکت‌ها و موسسات و هم گسترش بی‌اعتمادی به نظام که ناشی از خودداری دولت از پرداخت مخارج خود است به رشد جنایت اقتصادی در روسیه منجر شده‌است. همانطور که ناظران اوضاع روسیه می‌گویند آنچه که امروز در این کشور به زیر سئوال رفته‌است، دیگر قواعد و مقررات اجتماعی دوران شوروی نیست، بلکه مرگ و حیات است. در این اوضاع و احوال بیماری یلتسین بی‌ثباتی عمومی را تشدید کرده‌است.

آنچه که در فاصله دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری از مردم و جهان پنهان شده بود، سرانجام آشکار شد. مردی به شدت بیمار به رهبری یک دولت که هم‌چنان از بزرگترین دولت‌های جهان است برگزیده شد. علیرغم تکذیب های مکرر هیچ دلیلی در دست نیست که یلتسین پس از جراحی های پی درپی بتواند هم چنان مسئولیت‌های خود را بطور کامل و در دراز مدت تقبل نماید. همگان می‌دانند که اوضاع برای مدت طولانی بدین شکل دوام نخواهد یافت، آن هم در کشوری که بر اساس آخرین نظر سنجی‌ها سه چهار مردم آن معتقدند که زندگی آنها در سال ۱۹۹۶ بدتر شده‌است. تعداد کسانی که معتقدند اوضاع کشور در این دوران وخیم‌تر شده به ۹۰ درصد می‌رسد.

همه کسانی که سرنوشت خود را به یلتسین پیوند زده‌اند و غالب آنها قدرت مالی و صنعتی خود را مدیون عملیات شکوک اقتصادی هستند، آرزو می‌کنند که بتوان وضع موجود را حفظ کرد. این عده در پشت سر آناتولی چوبایس، وابسته کامل غرب و رئیس همه جا حاضر دفتر ریاست جمهوری، که اکنون معاون اول نخست وزیر شده و پیش‌تر به "نایب السلطنه" شهرت داشت، جمع شده‌اند و نگران هستند که در صورت تغییرات در راس دولت ناچار شوند حساب اعمال خود را در دوران اخیر باز پس دهند.

از نخست وزیر گرفته تا گنادی زیوگانف، حتی "لوری لویکسف" شهردار مسکو و گریگوری یاولینسکی رهبر جریان مرکز موسوم به "یابلوکو" (سیب) هر یک سلاح‌ها را صیقل می‌دهند و در فکر اتحاد یا سازش‌هائی هستند. "الکساندر لبد" نیز با حضور پرسروصدا در صحنه می‌کوشد خود را جانشین یلتسین وانمود کند.

همه نظر سنجی‌ها، لبد را پیروز یک انتخابات احتمالی نشان می‌دهند. در ظرف چند سال این جنگجوی سابق افغانستان توانست از خود چهره یک دولتمرد جوان، میانه‌رو، دارای گفتار صریح و فاقد نزاکت‌های دیپلماتیک و سیاسی نشان دهد. هر چند لبد خود را دشمن سرسخت و سازش ناپذیر همزمان یلتسین و کمونیست‌ها وانمود می‌کند، اما در واقع برنامه وی برنامه‌ای مبهم و در اساس ادامه همان راه یلتسین است. در حقیقت آنچه که لبد در پشت سر حملات به یلتسین پنهان می‌کند، آنست که وی در سه نوبت بسیار حساس به یاری او آمده‌است. نخستین بار به هنگام کودتای اوت ۱۹۹۱، سپس در به توپ بستن پارلمان در اکتبر ۱۹۹۳ و بالاخره در فاصله دو مرحله انتخابات ریاست جمهوری در ژوئیه ۱۹۹۶. همه می‌دانند که این لبد بود، که خود را در اختیار یلتسین قرار داد. بدون این کمک به احتمال بسیار قوی یلتسین از انتخابات پیروز بیرون نمی آمد. درعوض، ژنرال سابق مقام دبیر شورای امنیت را بدست

www.iran-archive.com

آورد. به هنگام امضای قرارداد صلح در چچن، لبد بدلیل آنکه آشکارا برنامه‌های ریاست جمهوری خود را بیان کرده بود، از مسئولیت‌هایش کنار گذاشته شد. امری که همگان را راضی کرد و برای لبد محبوبیتی مجدد به ارمغان آورد، محبوبیتی که با توسل به پوپولیسم از تماش یلتسین بیشتر هم می‌شود. همانند یلتسین که در دوران پرسترویکا خود را قهرمان مبارزه با امتیازدارها نشان می‌داد، الکساندر لبد نیز می‌خواهد فاسدین را جارو کند و خود را مردی نشان می‌دهد که خواهد توانست نظم را به کشور باز گرداند، امنیت را برقرار سازد، اقتصاد را به راه اندازد، سرمایه گذاری خارجی را جذب کند و به روسیه احترام یک قدرت بزرگ بین‌المللی را باز گرداند.

موافقت غرب

لبد نیز به تقلید از یلتسین، برنامه‌های خود را از روی برنامه اپوزیسیون کمونیست رونویس کرده است، و البته اینکه او بعدا چه خواهد کرد، البته مسئله دیگری است. در چند ماه گذشته لبد از پایتخت کشورهای بزرگ سرمایه‌داری دیدار کرد. وی در این دیدارهای پی در پی در واشنگتن، بن، پاریس و غیره کوشید حمایت سیاسی و حتی مالی این کشورها را بدست آورد و آنها را درباره ماهیت واقعی ناسیونالیسم خود مطمئن سازد. در پاریس این ستایشگر سابقه ژنرال "پینوشه" ناگهان به طرفداری ژنرال "دوگل" شد. اما لبد در مسائل اساسی نظیر گسترش ناتو به اروپای مرکزی و خاوری که دیپلماسی روسیه کمابیش در برابر آن مقاومت می‌کند موضعی مبهم اتخاذ کرد و آن را مسئله ای مربوط به زخم‌های احساساتی مردم روسیه عنوان نمود. درعرصه اقتصادی لبد نیز مانند یلتسین و صندوق بین‌الملل پول هوادار لیبرالیسم است و می‌خواهد «دولت را کوچک‌تر، ولی کارآمدتر کرده و بقیه کارها را به نواحی و کارفرماها واگذار کند». در واقع مسیر لبد همان تداوم یلتسین، به انضمام برنامه‌های مستبدانه آشکار است و مگر می‌توان بدون این رضایت غرب را بدست آورد؟ در روسیه لبد علیرغم محبوبیتی که هر لحظه ممکن است از میان برود، این ضعف مهم را نیز دارد که فاقد یک سازمان سیاسی با ساختار مشخص است.

کمونیست های روسیه

در این اوضاع نگرانی آور مسئله عمده حزب کمونیست فدراسیون روسیه، به مثابه نیروی تعیین کننده اپوزیسیون است که اقدامی انجام ندهد که کشور و دولت را بی‌ثبات گرداند و راه را برای یک رژیم خودکامه باز کند. به همین دلیل علیرغم بیانیه‌های شدید اللحن برعلیه دولت، از ضرورت سرنگون کردن آن خودداری می‌کند! یک نمونه آن هنگام رای گیری در باره بودجه۱۹۹۷ در پارلمان بود که کمونیست‌ها با خود داری از رای عدم اعتماد به دولت، از یک بحران حکومتی جلوگیری کردند. دوما به ریاست "گنادی سلزنیف" از حزب کمونیست سرانجام و پس از تعدیل های بسیار، بودجه را تصویب کرد. هرچند کهاین بودجه نیز مانند بودجه های قبلی احتمال اندکی دارد که اجرا شود.

پس از انتخابات نواحی ومناطق در پائیز گذشته، بسیاری ازمخالفین گروه حاکم توانستند مستقیما یا با حمایت اتحاد خلقی و میهنی که توسط حزب کمونیست رهبری می‌شود، مقامات محلی را اشغال کنند. ترکیب شورای فدراسیون به نحو محسوسی به سود اپوزیسیون تغییر یافت. بدین ترتیب راه برای فعالیت های وسیع تر ازگذشته برای تغییر در قانون اساسی هموار می‌شود. البته مسئله تغییر بنیادین قانون اساسی نیست، بلکه ایجاد توازن بیشتر با اعطای اختیارات به پارلمان در نظارت بر اقدامات دولت است. اندیشه انتخاب یک معاون ریاست جمهوری یاانتخاب رئیس جمهور توسط پارلمان نیز ازسوی برخی ها مطرح شده است. اندیشه هائی که لبد بهشدت با آنها مخالف است.

دراینوضع پیچیده، حزب کمونیست که می‌کوشد درمقام اپوزیسیون مسئول عمل کند، به سازش باقدرت متهم می‌شود. نگرانی آشکار این حزب از احتمال یک انفجار توده‌ای کنترل نشده، نفوذ ضعیف آن در محیط های کارگری بنظرمی‌رسد، که آن را تا اندازه زیادی به هنگام بروز جنبش‌های اجتماعی و تظاهرات اعتراضی فلج می‌کند.

درجریان گردهمائی کمیته مرکزی در ۱۴ دسامبر گذشته، بسیاری از سخنرانان از گرایش ذاتی حزب به فعالیت‌های نمایندگی تا کار درمیان مردم ابراز نگرانی کردند کهدر گزارش گنادی زیوگانف نیز بازتاب یافت. در "نامه‌ای به کمونیست‌ها" که برای بحث دراختیار اعضاء قرار گرفته است، گفته می‌شود کهحزب کمونیست از اندیشه وحدت سوسیالیسم و میهن دوستی دفاع می‌کند و مبارزه آن درجریان انتخابات ریاست جمهوری در شرایط "حاد شدن مبارزه طبقاتی" صورت گرفته است. حزب کمونیست درعین حال اعلام داشته که هم بابی صبری چپ روانه و هم راه سوسیال دمکراتیک موافق نیست و معتقد است که در مسیر یک مبارزه دراز مدت علیه ویران کنندگان روسیه درچارچوب قانونیت گام می‌گذارد. کنگره آینده حزب کهدر آوریل آینده برگزار می‌شود، چشم انداز فعالیت آتی این حزب را در اوضاع دشوار روسیه نشان خواهد داد.

نگاهی به جنبش "الهیات رهائی بخش"

اتحاد دو چپ مذهبی و دگراندیش در جهانی

*** ضرورت همکاری چپ مذهبی و چپ دگراندیش، که حزب توده ایران ـ متکی به سنت باقی مانده از کوشش کمونیست ها در نهضت میرزا کوچک خان جنگلی ـ درطول تاریخ حیات خود و باتوجه به باورهای مذهبی مردم، از آن دفاع کرده و قربانیان بی شماری نیز دراین راه داده است، اکنون در بسیاری از کشورهای جهان به واقعیتی غیرقابل انکار تبدیل شده است.**

بخشی از سرسخت‌ترین و استوارترین مقاومت‌ها، در برابر سیستم سرمایه‌داری، در حال حاضر در کشورهای امریکای لاتین دیده می‌شود. شرایط غیر قابل تحمل اقتصادی و اجتماعی حاکم بر اکثریت جمعیت این کشورها، به ظهور "الهیات رهائی بخش" در کنار جنبش‌های انقلابی مارکسیستی انجامیده است. هدف این نوشته ارزیابی جوانب اصلی این جنبش اجتماعی و نشان دادن اهمیت آن بعنوان نمونه‌ای مثبت و موفق در همکاری چپ مذهبی و غیر مذهبی در مبارزه مشترک آنها علیه ستم سرمایه‌داری است.

نتایج فاجعه بار سیاست‌های نئولیبرالی در امریکا لاتین:

بدنبال فروپاشی اتحاد شوروی، سرمایه داری جهانی ادعا می‌کند، که جهان ما ناظر پایان یافتن و به سرآمدن دوران ایدئولوژی‌هاست. یکی از مشعشع‌ترین نتایج این تئوری بدیع که از طریق محافل نئولیبرال تبلیغ شده و متاسفانه به درون جنبش چپ ایران نیز رسوخ کرده است، این است که سیستم سرمایه‌داری لیبرال بهترین و حتی مطلوب‌ترین راه مقابله با مشکل فقر در جهان است (بعنوان نمونه نگاه کنید به نوشته سهراب مبشری در نشریه کار شماره‌های ۱۴۹ و ۱۵۰). این تئوری فقر را نتیجه عقب ماندگی اقتصادی دانسته و ادعا می‌کند که با تسریع روند توسعه از طریق "بازار آزاد سرمایه‌داری" و با استفاده از سرمایه و تکنولوژی وارداتی، پیشرفت حاصل شده و گرسنگی و فقر ناپدید خواهد شد.

واقعیات زندگی و داده‌های آماری موجود در رابطه با توزیع ثروت در سطح جهان، نادرستی این ادعا را نشان می‌دهند. بعنوان نمونه برزیل که اقتصاد آن در سال ۱۹۶۴ مقام ۴۶ را در سطح جهان دارا بود، در سال ۱۹۹۶ به ردیف هشتم ارتقاء یافت. در عرض سی سال گذشته پیشرفت‌های صنعتی و تکنولوژیک غیر قابل انکاری در این کشور، به وقوع پیوسته است. اما از طرف دیگر در همین دوران، شرایط اجتماعی فقرا وخیم‌تر شده و گرسنگی و ستم اقتصادی در حد بیسابقه‌ای در این کشور بیداد می‌کند. بنابه گزارش بانک تجارت خارجی مکزیک، اتحاد سیاست‌های نئولیبرالی در امریکا لاتین، نه تنها معضل فقر را حل نکرده است، بلکه آنرا گسترده‌تر کرده است. براساس این گزارش تعداد فقرا و بی‌چیزان در امریکا لاتین از ۱۷۵ میلیون در سال ۱۹۸۶ به ۲۲۴ میلیون در سال۱۹۹۵ افزایش یافته و پیش‌بینی می‌شود که تا سال ۲ هزار بالغ بر ۲۳۲ میلیون شود.

فقر، ستم اجتماعی و سیاسی موجود در این کشورها که زائیده بی‌عدالتی تاریخی و ساختاری است، روز به روز شمار بیشتری را به رویارونی مستقیم با سیستم سرمایه‌داری سوق می‌دهد. در نتیجه در کنار جنبش‌های انقلابی مارکسیستی شاهد پاگرفتن جنبش‌های مذهبی ضد سرمایه‌داری در همه این کشورها هستیم. در امریکا لاتین چپ مذهبی بالغ بر ۲۵ سال است که بطور رسمی درچارچوب جنبش "الهیات رهائی بخش" فعالیت می‌کند.

الهیات رهائی بخش: این جنبش در چارچوب شرایط اجتماعی، تاریخی و فرهنگی امریکای لاتین شکل گرفته است. اولین کنفرانس الهیات رهائی بخش در سال۱۹۷۰ با شرکت گروهی از روحانیون کاتولیک و پروتستان از سراسر امریکای لاتین برگزار شد. متعاقبا از طریق استفاده از شبکه مدارس

www.iran-archive.com

مذهبی که تقریبا در همه این کشورها وجود دارند، این جنبش در سراسر امریکای جنوبی اشاعه یافت.

"الهیات رهائی بخش" تئوری بورژوا-لیبرال در توضیح پدیده فقر را مردود دانسته و در مقابل آن تئوری دیالکتیکی فقر را پایه فعالیت‌ها و سیاست‌های خود قرار داده‌است. براساس این نظر فقر نتیجه طبیعی سازمان اقتصادی سیستم سرمایه داری است که بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل و بی کار جامعه را به حاشیه می‌راند. سرمایه داری به توده‌هائی که فاقد منابع مالی هستند، چیزی عرضه نکرده و خود به خود آنها را بیرون از قلمرو بازار قرار داده و به سمت فقر سوق می‌دهد. "الهیات رهائی بخش" راه مقابله با بی‌عدالتی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در جوامع امریکای لاتین را در آموزش‌های دین مسیح جسته و در صدد است از طریق عملکردهای یک جنبش رهائی‌بخش به رهائی ملت‌های تحت ستم یاری رساند. بطور خلاصه این جنبش در عمل اولا مخالف سرمایه‌داری بوده و آنرا علت اساسی شرایط غیر انسانی حاکم بر کشورهای امریکای لاتین می‌داند. ثانیا از هر جنبش اجتماعی که بسود فقرا و اکثریت بی‌چیز جامعه فعالیت می‌کند حمایت کرده و ثالثا در صدد تبدیل اکثریت درحاشیه قرار گرفته جامعه، به اکثریتی از نظر اجتماعی و سیاسی فعال است.

الهیات رهائی بخش و مارکسیسم: الهیات رهائی بخش با توسل به آموزش‌ها و اساطیر دین مسیح برماهیت "شیطانی" سرمایه‌داری تاکید ورزیده و راه حل را در ایجاد سیستمی می‌داند که در آن اکثریت فقیر جامعه بشری، موضوع اصلی تاریخ خواهد بود. البته نه به این دلیل که آنها فقیرند، بلکه از اینرو که آنها اکثریت جامعه بشری را تشکیل می‌دهند. از نظر این جنبش هواداری از فقرا تنها زمانی معنی می‌دهد که ما در کنار و دوشادوش آنها برعلیه فقری که بیدادگرانه ایجاد و به آنها تحمیل شده است شرکت کنیم. در پی گیری این هدف، "الهیات رهائی بخش" از مارکسیسم و آموزش‌های آن بهره گرفته است. این جنبش آن بخش از مارکسیسم را که مکانیسم استثمار سرمایه‌داری را نشان داده و امکان ایجاد سیستم اقتصادی برتر را نشان می‌دهد، پذیرفته و در آموزش‌های خود گنجانده‌است. روحانیون هوادار این جنبش ضمن رد اصول فلسفی مارکسیسم، به اهمیت توجه به عوامل اقتصادی، مبارزه طبقاتی و قدرت ایدئولوژی‌های رهائی بخش منجمله ایدئولوژی از نظر فعالین جنبش "الهیات رهائی‌بخش" سوسیالیسم سیستمی است، که زمینه‌های لازم برای ایجاد حکومت الهی که آموزش‌های مذهبی، بنای آن را به مومنین می‌آموزند را فراهم می‌کند. در نتیجه، این جنبش مذهبی، صرفا ضد سرمایه داری نبوده، بلکه درعین حال هوادار و خواهان ایجاد و برقرار سوسیالیسم است. از نظر این جنبش اگر در قرن نوزدهم جنبش‌های کارگری، جواب سیاسی توده‌های کارگران به بی‌عدالتی در توزیع ثروت در کشورهای صنعتی بود، در حال حاضر، جنبش‌های انقلابی و ضد امپریالیستی درجهان سوم جواب سیاسی به سیستمی است که بی‌عدالتی، فقر و بی‌چیزی را در کشورهای "حاشیه" ایجاد می‌کند. الهیات رهائی بخش درعمل خود را متعهد به حمایت از همه جوانب مثبت جنبش‌های آزادی و عدالت خواهانه کرده و انتقاد از انواع کاستی‌ها و نکات منفی این جنبش‌ها را در راستای بهبود کلی آنها، وظیفه خود می‌داند.

نمونه‌هائی از همکاری الهیات رهائی بخش و چپ غیرمذهبی:

علیرغم مخالفت رسمی واتیکان و تبلیغات مسموم روحانیون وابسته به زمینداران و طبقات استثمارگر و امپریالیسم امریکا، در کشورهای امریکای لاتین چپ مذهبی به همکاری همه جانبه با جنبش‌های انقلابی مارکسیستی پرداخته‌اند.

برجسته ترین نمونه این همکاری را می‌توان در نیکاراگوئه دید. همکاری بین "ساندنیست‌ها" و چپ مذهبی که قبل از سرنگونی رژیم ساموزا آغاز شده بود، با بقدرت رسیدن رژیم انقلابی در سال ۱۹۷۹ نیز ادامه یافت. در دوران حکومت "ساندنیست‌ها" شش روحانی مسئولیت‌های کلیدی دولتی در دفاع ازانقلاب آن کشور را به عهده داشتند. بعنوان مثال می‌توان دو نمونه برجسته "میکونل دـ اسکوتو براکمن"، وزیر امور خارجه و "ارنستو کاردنال"، وزیرفرهنگ حکومت انقلابی را نام برد. همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی در نیکاراگوئه حتی پس از از دست دادن قدرت بوسیله ساندنیست‌ها همچنان ادامه یافته‌است.

نمونه دیگر این همکاری تاریخی بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را می‌توان در السالوادور دید. طی جنگ داخلی این کشور، روحانیون مترقی در کنارانقلابیون مارکسیست ایستادند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه از دست دادند. بعنوان مثال اسقف اعظم "آسکارآرنلفو دومرو" در سال ۱۹۸۰ هنگام برگزاری مراسم مذهبی، بوسیله گروه‌های مرگ دولتی به قتل رسید. نامبرده یکی از مخالفین سرسخت نیروهای ارتجاعی وابسته به امریکا و از هواداران سر سخت الهیات رهائی‌بخش بود. تحت رهبری او کاتولیک‌های کشور در "انجمن‌های پایه‌ای" سازمان یافتند. انجمن‌هائی که در دوران جنگ داخلی بصورت "هسته‌های سیاسی" فعالانه شرکت داشتند. طی جنگ داخلی السالوادور هزاران فعال چپ مذهبی به جرم همکاری با چپ غیر مذهبی و مخالفت با الیگارشی حاکم ترور شدند. در این کشور به یاد و به نام یکی از روحانیون هوادار "الهیات رهائی بخش" که بوسیله نیروهای دولتی ترور شد، شهرک "سگوندو مونتز" از جانب این جنبش ایجاد شده و اداره می‌شود. اهالی این شهرک ارزش‌های الهیات رهائی‌بخش در جهت تحقق عدالت اجتماعی از طری دمکراسی، تعادل و امکانات برابر برای همه را دنبال می‌کنند.

همکاری ثمر بخش چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را در اکثر کشورهای امریکای لاتین از مکزیک و پرو گرفته، تا برزیل و کلمبیا می‌توان دید.

نتیجه: چپ مذهبی واقعیتی است تاریخی و آفریده حزب توده ایران و یا منحصر به ایران و جوامع اسلامی نبوده و نتیجه مستقیم مجموعه‌ای از عوامل تاریخی-ساختاری در کشورهای جهان سوم است. سازمان اقتصادی سیستم سرمایه‌داری در این کشورها بخش شاغل جامعه را استثمار کرده و بخش غیر شاغل و بی‌کار جامعه را به حاشیه می‌راند. در نتیجه فقر رو به گسترش در این کشورها شمار بیشتری از افراد، با سطح تجربه، آگاهی و دانش سیاسی متفاوت به مبارزه علیه ستم سرمایه‌داری پیوسته و بخش قابل توجهی از آنها در سازمان‌ها و جنبش‌های مذهبی متشکل می‌شوند. این واقعیت همکاری بین چپ مذهبی و چپ غیر مذهبی را به ضرورتی تاریخی تبدیل کرده‌است. در کشور ما، حزب توده ایران یگانه سازمان سیاسی است که پیوسته این واقعیت را در نظر داشته و در کار و پیکار خود به آن بهای لازم را داده‌است.

گزارش فرانکفورتر آلگماینه درباره

همکاری اطلاعاتی- امنیتی ج.ا و آلمان

در رابطه با اعلام رای دادگاه برلین، پیرامون پرونده‌ای که به آن نام "میکونوس" داده‌اند، شاهد یکی از وسیع‌ترین و کامل‌ترین کنترل‌های مکالمات تلفنی در آلمان هستیم.

در طول چند هفته گذشته، تمامی مکالمات تلفنی بین ایران و آلمان، هم‌چنین مکالمات ایرانیان مورد سوءظن در آلمان، بوسیله سازمان اطلاعات آلمان BND و سازمان محافظت فدرال ضبط و نواربرداری شده است. تماس‌های تلفنی، تلگرافی و فاکسی که سفارت ایران در بن داشته، در کنترل بوده‌اند. مقامات امنیتی آلمان در تماس با فرانکفورتر آلگماینه این مطالب را تائید کرده‌اند. در جریان این اقدامات، که کاملا مخفیانه انجام شده‌است، اطلاعات مهمی بدست آمده‌است.

فرانکفورتر آلگماینه می‌افزاید: ترجمه و بررسی مکالمات ضبط شده، از فارسی به آلمانی بدلیل عدم دسترسی به مترجمین مسلط به دو زبان و ضمنا مورد اعتماد با تاخیر انجام شده‌است. تنها ۵۰ مامور موظف به بررسی مکالمات ایرانیان به زبان‌های آلمانی و انگلیسی بوده‌اند.

چنین ادعا شده است، که فعالیت سازمان اطلاعات آلمان، در برپائی محاکمه میکونوس نقش عمده‌ای داشته‌است. هم چنین ادعا شده‌است که سازمان اطلاعات آلمان، اطلاعاتی درباره نام مجرمین و موارد سودمند دیگری از مقامات عالی‌رتبه ایرانی دریافت داشته که در اولین مراحل تشکیل پرونده، در اختیار دادستان قرار گرفته‌است. افزون بر این، ادعا شده‌است، که تعدادی از سیاستمداران رده بالای دولت ایران، در لیست حقوق‌بگیران سازمان اطلاعات آلمان بوده‌اند. گفته می‌شود که سازمان امنیت ایران در جستجوی فرد یا افرادی هستند که در رده بالای دست اندرکاران حکومتی، در ایران با سازمان اطلاعات آلمان همکاری دارند.

www.iran-archive.com

"چه باید کرد؟" را باز هم بخوانیم!

وقتی "کلیت" فراموش می شود واقعیت پنهان می ماند؟

جهان به پایان قرنی می‌رسد، که دو اصل لنینی، کتاب "چه باید کرد؟"، که در سال‌های آغاز این قرن مطرح شد، همچنان به قوت خود باقی است.

آلبرتو بورجیو" Alberto Burgio، پرفسور فلسفه از بولونیا (ایتالیا) در توصیف "چه باید کرد؟"می‌نویسد: « تئوری سازمان حزب طبقه کارگر و ضرورت انتقال آگاهی طبقاتی از خارج (به کوشش حزب به عنوان پیشگام طبقه) به "درون" صفوف آن!» وی در مقاله‌ای که در دومین شماره نشریه "دفاتر مارکسیستی" Marx. Blätter در سال۹۷، در این رابطه نوشته، اضافه می‌کند: «جبهه مقابل و مخالف لنین، چند جانبه و درعین حال به هم پیوسته است، که در آن اکونومیست‌ها و سکتاریست‌ها متفق النظرند. در تحلیل نهائی، بحث درباره تضاد بین فتالیسم و پر بها دادن به خواست و اراده (انقلابیون) مطرح است. سکتاریست‌ها عدم توان خویش را برای درک واقعیت نبرد اجتماعی و کم بها، دادن به آنرا به نشان می‌دهند، در حالیکه اکونومیست‌ها روند تاریخی را یک امر سرنوشتی پنداشته و به آن پر بها، می‌دهند. بدین ترتیب «اولی‌ها علیرغم کوشش جانفشانه‌ای که از خود به خرج می‌دهند به هدف دست نمی‌یابند و دومی‌ها از آنرو به هدف دست نمی‌یابند، که اعتماد خود را به روند"طبیعی" سپرده‌اند. سرانجام این دو کوشش دوسویه و دوگانه به آن واقعیتی می‌رسد که گریز از آن ممکن نیست: دیدن "کلیت"». کلیتی که نبرد طبقاتی جامعه را دربر دارد و برای سازماندهی طبقه کارگر و انتقال آگاهی طبقاتی به درون صفوف آن، هر حرکتی می‌باید از درک این واقعیت شروع شود. حرکت از این نقطه، یعنی نشان دادن ضرورت پشت سرگذاشتن انقلابی شرایط حاکم؛ تن نسپردن به سرنوشت، در عین دوری از سهل‌انگاری در بهره‌گیری از امکانات روز، جهت گسترش نبرد!

همه رویدادها و نبرد طبقاتی که در تمامی جوامع جریان دارد، صحت و انکارناپذیر بودن دو اصل مورد نظر لنین را که با تحلیل مشخص شرایط جامعه روسیه در آغاز قرنی که به پایان آن نزدیک می‌شویم، بدست آمد، اکنون هم در کشورهای متروپل و هم در کشورهای پیرامونی (از جمله ایران) اثبات می‌کند.

سرمایه داری آلمان، در سال‌های پس از جنگ دوم جهانی، به کمک سوسیال دمکراسی و سندیکاهای راستگرای این کشور که متمایل به دولت عمل می‌کند، "آشتی طبقاتی" را در این کشور تبلیغ می‌کرد. سهیم ساختن بخشی از زحمتکشان آلمان در بهره برداری و غارت کشورهای جهان سوم، توسط سرمایه داری آلمان، این امکان را فراهم ساخت تا سیاست اکونومیستی رهبران متمایل به راست بر سندیکاهای کارگری این کشور مسلط شود. بدین ترتیب، در طول چند دهه، انتقال آگاهی طبقاتی به درون وسیع‌ترین اقشار زحمتکشان آلمان بشدت محدود شد و حتی شاید بتوان گفت که تا حدودی غیرممکن شد. طبقه کارگر آلمان بدین ترتیب قادر نبود ماهیت غارتگرانه سیستم را تشخیص داده و برای مقاومت در برابر آن خود را سازمان دهد.

با تشدید بحران ساختاری سرمایه‌داری، در کشورهای متروپل، دوره "آشتی طبقاتی" به پایان خود نزدیک می‌شود، از جمله در آلمان. اعتصابات و تظاهرات اعتراضی اخیر کارگران معادن ذغال سنگ، ساختمانی و به ویژه آهن گدازی نه تنها براین واقعیات صحنه می گذارد، بلکه همان اصل اساسی مطرح شده در "چه باید کرد؟" لنین را تائید کرده و بار دیگر در دستور روز همه احزاب کمونیست قرار می‌دهد. این اعتصابات و اعتراضات، شناخت طبقه کارگر آلمان را از سیستم حاکم به اندازه تمامی دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی بالا برد.

خواست کارگران و کارکنان دو کنسرن آهن گدازی "کروپ" و "توسن" برای کوتاه ساختن دست بانک‌های خصوصی آلمان و جلوگیری از امکان آنان برای تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی (خبر این تظاهرات و خواست‌های مطرح شده کارگران را در همین شماره بخوانید)، مرحله نوینی از درک طبقه کارگر نسبت به نحوه عمل سرمایه مالی در یکی از بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه داری جهان است. پس از اعلام این خواست کارگران اعتصابی، برخی نشریات و رسانه‌های عمومی نیز به تبعیت از افکار عمومی آلمان، و حتی برخی تشکل‌های صنفی، نظیر "حقوقدانان" نیز از این خواست حمایت کردند.

خواست ایجاد محدودیت قانونی برای سرمایه مالی در تعیین سرنوشت واحدهای تولیدی که توسط زحمتکشان یدی و فکری آلمان مطرح شد و انعکاس مثبتی که این امر در سراسر جامعه از خود باقی گذاشت، در حقیقت تائید همان نظرات لنین در آغاز این قرن است. لنین درباره نقش سرمایه مالی در مرحله رشد امپریالیستی سیستم سرمایه داری، پدیده‌هائی را فرمول بندی و تئوریزه کرده بود، که امروز کارگران بزرگ‌ترین کشورهای سرمایه‌داری، نظیر آلمان آنرا تائید می‌کنند.

گرچه سرمایه مالی آلمان، که در راس آن "دویچه بانک" این کشور قرار دارد، با فرا خواندن داوطلبانه نماینده خود از ترکیب هیات مدیره کنسرن "توسن" از یک سو و طرح ضرورت محدود ساختن سهام بانک‌ها در واحدهای تولیدی به ۵ درصد و هوشیاری که برخی محافل حاکمه در این زمینه از خود نشان دادند، کمکی بود به آرام ساختن افکار عمومی، اما این آرامش، از اعتبار آگاهی طبقه کارگر آلمان در یورش به دقیق‌ترین هدف هیچ نمی‌کاهد. خواست زحمتکشان آلمان، طرح یکی از اصول پایه‌ای است که لنین در "چه باید کرد؟" به عنوان وظیفه جنبش مارکسیستی مطرح ساخت. و این نیست، مگر ضرورت درک و شناخت "کل" در نبرد طبقاتی جاری در هر جامعه و یافتن رابطه علت و معلولی پدیده‌ها در رویدادهای اجتماعی و سرانجام تشخیص عمده و غیر عمده در کلیه حوادث و پدیده‌های مربوط به یک روند اجتماعی. این شناخت و تسلط به تئوری کامل نیست، تا زمانی که به سازماندهی برای انتقال این آگاهی "از خارج" به "درون" طبقه کارگر و زحمتکشان ختم نشود. اینست آن رابطه دیالکتیکی "شناخت و سازماندهی" و "سازماندهی و رشد بیشتر آگاهی توده‌های مردم" برای ایجاد تحولات اجتماعی.

تمامی بحثی که در سال‌های اخیر، با سازمان‌های چپ ایران وجود داشته و محور همه آنها، جلوگیری از سقوط این سازمان‌ها به دره ایدئولوژی‌زدائی بوده، بر مبنای همین واقعیاتی که قرار داشته، که در جریان هر رویداد و پدیده‌ای، چه در کشورهای متروپل و چه در کشورهائی نظیر ایران، ناممکن بودن انکار آن در دستور قرار می‌گیرد. یعنی ضرورت دیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی جاری در آن از یک سو و تعیین جا و مقام خویش -هویت سازمانی- در برابر این رویدادها و پدیده‌ها از سوی دیگر. بحث بر سر هویت چپ ایران نیز بی‌تردید از این مسیر عبور می‌کند.

با شناخت این "کلیت" است که:

اول- (با مرور رویدادهای اخیر آلمان، بعنوان یک نمونه) به مبارزان اجازه می‌دهد، ازسطح جنبش‌های خود به خودی و خود جوش، راه به درون چرائی و چگونگی این جنبش‌ها باز کنند. مرحله سندیکالیستی- اکونومیستی و تغییرات تدریجی-رفرمیستی را به مثابه حلقه‌ای در روند ترقی اجتماعی ارزیابی کنند، که تنها با فرا روئیدن به مرحله تغییرات انقلابی قادر است شرایط ضروری پایان بخشیدن به عوامل اجتماعی غالب را که مانع راه رشد و ترقی اجتماعی هستند، فراهم آورد.

تحلیل روند فراروئیدن خواست کارگران و کارکنان آلمانی شرکت آهن گدازی "کروپ-توسن" از مرحله حفظ محل کار و سطح حقوق و مزایای سوسیال، به مرحله بازشناسی نفوذ و تاثیر تعیین‌کننده اولیگارشی مالی و دیکتاتوری آن بر سرنوشت کل جامعه، یعنی همان "آگاهی علمی"، که از خارج به صفوف طبقه راه می‌یابد و سازمان خود را می‌یابد. تمام نقش پیشآهنگ انقلابی، در گسترش این آگاهی به درون صفوف طبقه و سپس سازماندهی آن برای ایجاد تحولات انقلابی است.

www.iran-archive.com

آیا سازمان‌های چپ ایران از این زاویه به کلیت جامعه ایران نگاه می‌کنند؟ برای گسترش آگاهی توده مردم، در کنار آنها حرکت می‌کنند؟ هویت چپ ایران در پاسخ به این سئوالات نهفته است!

دوم- شناخت "کلیت" جامعه از یکسو و نقش "آگاهی علمی" برای تغییرات کمی از سوی دیگر و در جهت ترقی اجتماعی و فرا رویاندن این تغییرات کمی به تغییرات کیفی، یعنی "دیالکتیک رفرم وانقلاب"، که در "چه باید کرد؟" بدقت تئوریزه شده است، در ارزیابی رفرم‌های اجتماعی، هم از در غلتیدن نیروی چپ به دامن اپورتونیسم جلوگیری می‌کند و هویت آنرا در مرزبندی با "راست" مشخص می‌سازد، و هم از سکتاریسم و چپ‌روی آنرا باز می‌دارد.

چپ روی

ندیدن "کلیت" جامعه و نبرد طبقاتی واقعا موجود در آن، نیروی سردرگم چپ را قادر نمی‌سازد، با شرکت در نبرد روز، به عملی شدن تغییرات ممکن، تدریجی-رفرمیستی در واقعیت موجود کمک کند، زیرا این تغییرات "غیرانقلابی" اند و یا بنابر نوشته‌ای که تحت عنوان "گزارش هیات اجرائیه" در نشریه "نامه مردم" شماره ۵۰۲ (۶ فروردین ۷۶) منتشر شده، "تغییرات اساسی" نیستند. با چنین موضعی سقوط به دره سکتاریسم قطعی است.

ببینیم، در ارتباط با رویدادهای اخیر کارگری در آلمان، و تطبیق آنها با "چه باید کرد؟" لنین، که در بالا اشاره شد، با اعتصابات و تظاهرات کارگری آلمان، کمونیست‌ها چگونه روبرو شدند و باید می‌شدند. سپس این نمونه‌را در ارتباط با موضعگیری‌های احزاب چپ و مدعی مارکسیسم ایران در ارتباط با رویداد شرکت مردم در انتخابات و مقاومتشان در برابر حکومت بپردازیم.

خواست اخراج عضو هیات مدیره "دویچه بانک" از هیات مدیره شرکت آهن گذاری "توسن" که با پول این بانک توسط شرکت دیگر آهن گذاری، یعنی کروپ، خریداری شد، بدون شک یک تغییر انقلابی و یا یک "تغییراساسی" در جامعه امروز آلمان نیست. اما مخالفت با آن از به اصطلاح موضع "چپ"، در عمل مانع رشد "شناخت و آگاهی" زحمتکشان از روابط پشت پرده حاکم بر جامعه آلمان، ساختار حاکمیت اولیگارشی مالی و چگونگی اعمال دیکتاتوری آن می‌توانست باشد. اگر احزاب چپ و کمونیست آلمان چنین موضعی اتخاذ می‌کردند، در حقیقت به ظاهر انقلابی و چپ، به سود جناح راست و درخدمت سیاست چندین دهه سندیکاهای راستگرا و سوسیال دمکرات آلمان عمل کرده بودند.

همین موضع سکتاریستی و چپ روانه و در خدمت راست را می‌توان یکی از ویژگی‌های بخش‌هائی از نیروهای اپوزیسیون چپ ایرانی در رابطه با سیاست "تحریم انتخابات" مجلس پنجم و ریاست جمهوری ایران دانست.

عدم شناخت "کلیت" جامعه امروزی ایران و تشریحی‌های طبقاتی آن، امکان انتقال "شناخت و آگاهی علمی" پیشگامان تئوریک زحمتکشان را "از خارج" به "درون" صفوف آنها محدود ساخت.

همین بی‌توجهی و عدم شناخت "کلیت" جامعه امروز ایران، به این نیروها اجازه نمی‌دهد، بتوانند کیفیت نبرد بر سر "رفرم" در جامعه امروز ایران را تشخیص دهند. "تحریم انتخابات" ناشی از عدم شناخت این واقعیت است که "تازاندن" تغییرات در جامعه، تحت عنوان "تغییرات اساسی" جدا شدن از آن "واقعیت موجود" است، که "آلبرتو بورجیو" به عنوان مسئله "چه باید کرد؟" مطرح می‌سازد.

مثلا، نامه مردم در همان شماره ۵۰۲ می‌نویسد: «... رژیم مدت‌ها پیش از برگزاری "انتخابات" اعلام کرده بود، که شرط اساسی نامزدی برای شرکت در "انتخابات" التزام و اطاعت از ولایت فقیه است.)»*

به عبارت دیگر سیاست "تحریم انتخابات" نامه مردم از این چپ روی ناشی می‌شود، که اکنون که "رژیم" از طریق "انتخابات آزاد" آماده نیست با "تغییرات اساسی" یعنی با براندازی خود موافقت کند، پس انتخابات را باید تحریم کرد!

این نوع سیاست‌ها و چپ‌روی‌ها، بی‌سابقه نیست. برای مثال بحث درباره ضرورت و یا عدم ضرورت شرکت در "سندیکای زرد" نمونه‌ایست که با جدل بین مارکسیست‌لنینیست‌ها با سکتاریست‌ها در طول تاریخ مبارزات کارگری جریان داشته است. شرکت در مبارزات کارگران تنها زمانی که سندیکاهای "انقلابی" و نماینده واقعی کارگران بوجود آمده‌اند، آنطور که سال‌ها یکی از موضوع‌های بحث حزب توده ایران با چپ‌روها و مائوئیست‌های ایرانی نیز بود، ریشه در همین درک نادرست داشت. زنده یاد احسان طبری در مقاله "شمه‌ای درباره رهبری-سازماندهی و مبارزه اجتماعی" در کتاب "یادداشت‌ها و نوشته‌های فلسفی و اجتماعی" می‌نویسد:

نخستین شرط رهبری صحیح و علمی جنبش اجتماعی و جامعه عبارتست از تامین اطلاعات جامع و موثق درباره وضعی که مورد بررسی ماست و باید ما در آن تاثیر ببخشیم (جامعه، نهضت، حزب و غیره). این اطلاعات باید مبتنی بر فاکت‌های دقیق باشد و به خواست‌ها و گرایش‌های ذهنی در جمع آوری فاکت‌ها و کسب اطلاعات راه داده نشود. زیرا در انبوه واقعیت، فاکت‌های متنوع بسیار است و اگر کسی مغرض باشد می‌تواند آن فاکت‌هائی را برگزیند که بسود اوست و آنها را که به زیان اوست بگذارد و یا آنکه از سر بی‌دقتی و شتاب عمل کند و فاکت‌های نمونه‌وار را نبیند و فاکت‌های فرعی وغیر مهم را بجای آنها گرد آورد. لذا جمع آوری فاکت و گردآوردن اطلاع نباید در مقطع تمایلات خاص باشد یا سرسری انجام گیرد، تا بتوان از روی آنها وضع واقعی را دانست. ای چه بسا وضع واقعی درست بر خلاف تصور و انتظار است، ای چه بسا در وضع واقعی تحولاتی روی داده است، که ما آنرا حدس نمی‌زده‌ایم. اگر اطلاع گرد آمده جامع، موثق و دقیق باشد، می‌توانند پایه خبری خوبی برای تحلیل قرار گیرد. می‌گویند پیرعقل، بی‌عصای فاکت قادر به راه رفتن درست نیست و مرغ خرد بی‌هوای فاکت نمی‌تواند پرواز کند... داشتن روش‌های منجمد و "تغییر ناپذیر" و لجاج غیر منطقی و عناد سویژکتیف در اجراء مشی مشکوک و مورد انتقاد عموم، همیشه به نتایج تاسف‌آور می‌رسد (ایکاش فقط و تنها برای کسی که لجاجت می‌کند، بلکه متاسفانه برای همه جریان).

حال با یک نمونه از شیوه‌ای که به قول طبری "نتایج تاسف‌آور... برای همه جریان" ایجاد می‌کند و به منظور اثبات مواضع معلول خود، به حذف فاکت‌ها و بخش‌هائی از واقعیت می‌پردازد که بی‌پایگی نظرات او را به اثبات می‌رسانند، در گزارش "نامه مردم" آشنا شویم: «... حتی مردمی... که در رای‌گیری شرکت کردند، حاضر نشدند به چهره‌های شناخته شده رژیم رای بدهند.»

این جمله اشاره‌ایست به واقعیت شرکت مردم در انتخابات، بویژه در شهرهائی که کار به مقابله مردم و شورای نگهبان و هیات‌های نظارت بر انتخابات کشید. البته "نامه مردم" اشاره‌ای به این مبارزات مردم نمی‌کند، و بویژه اینکه سرانجام، پس از چند بار رای‌گیری و ابطال انتخابات، در برخی شهرها مردم توانستند نظر و رای خودشان را به حکومت تحمیل کنند. طبعا نتیجه‌ای هم که از این مبارزه باید بگیرد، نتیجه‌ای ذهنی و سکتاریستی است. سکوت درباره این مبارزات و بزرگداشت بحق مبارزات نفتگران در همین شماره و نتیجه‌گیری بجای از موفقیت آنان برای مبارزات آینده در همین گزارش "نامه مردم" آنچیزی است که طبری آنرا انتخاب مغرضانه می‌نامد.

حال می‌توان این نگرش را با واقعیاتی که در نشریه "ایران فردا" و در ارتباط با انتخابات اصفهان منتشر شده و در همین شماره "راه توده" نیز باز انتشار یافته‌است مقایسه کرد. این مقایسه را در تطبیق با "چه باید کرد؟" و آنچه که احسان طبری می‌نویسد باید در برابر هم قرار داد و نتیجه لازم را گرفت! آیا به قول احسان طبری، فاکت‌ها دقیق، بی‌غرضانه و موثق جمع آوری شده‌اند؟ آیا مقاومت مردم اینگونه دقیق مورد ارزیابی قرار گرفته‌است؟ آیا نتایج لازم برای ادامه مبارزه، متکی به این تجربه و شناخت و آگاهی مردم گرفته شده‌است؟

این همان امریست که در ارتباط با برخورد کمونیست‌های آلمان، با اعتراضات و اعتصابات کارگران آلمان و رشد آگاهی و شناخت آنها، بدان اشاره شد. آیا نامه مردم، بدین گونه با واقعیات جامعه ایران روبرو شده و یا روبرو می‌شود؟

پیروزی و رشد آگاهی مردم در انتخابات، روی دیگر این پیروزی و رشد آگاهی در جنبش کارگری نیست، که در تظاهرات نفتگران تهران خود را نشان داد؟ اگر از این تظاهرات و نتایج آن، برای پیشبرد جنبش باید استفاده کرد -که باید کرد- از مقاومت توده‌ای مردم در برابر ارتجاع و در انتخابات مجلس پنجم نباید درس‌های لازم گرفته شود؟

این همان "کلیت"ی است که باید در جامعه دید و براساس آن آگاهی عمومی را از خارج به داخل صفوف زحمتکشان و توده مردم برد.

* همین محتوا در "کیهان لندن" (شماره ۶۵۲، ۲۸ فروردین ۱۳۷۶) مطرح می‌شود. "هوشنگ وزیری" در مقاله «محمد خاتمی و پرش از بالا به پائین» ایراد می‌گیرد، که او خود را «نامزدی در خور نظام ولایت فقیه» معرفی می‌کند. او می‌نویسد: «... او نه به عنوان مردی آزاداندیش و بردبار، بلکه به‌عنوان نامزدی در خور نظام ولایت فقیه، برنامه‌اش را ارائه...» کرد، لابد بجای برنامه‌ای برای براندازی نظام که آقای وزیری انتظار داشت!

www.iran-archive.com

انتشار دیدگاه های "چپ" در داخل کشور

اخیرا، دفتر "راه توده" سلسله جزوه هائی را که از سوی "شرکت پژوهشی پیام پیروز" در ایران منتشر شده، دریافت داشته است. بخشی از این جزوه ها بنام "رویدادهای جهان" و بخش دیگری با نام "دیدگاه ها" انتشار یافته است. با توجه به اینکه صفحات "راه توده" گنجایش انتشار مطالب منتشره در این جزوه ها را ندارد ـ مگر در موارد استثنائی ـ و اینکه برخی از مقالات نیز از نشریات چپ خارج از کشور برگرفته شده است، تنها لیست برخی مندرجات این جزوه ها را همراه با نام نویسندگان آنها، با درنظر داشت همان ترتیبی که در صفحات پایانی این جزوه ها مراعات شده، برای آگاهی خوانندگان خود در زیر منتشر می کنیم.

رویدادهای جهان، شماره ۲ فروردین ۷۵:

* ضرورت غلبه بر پراکندگی چپ ایران ـ دوانی
* بررسی رویدادهای جهان ـ ملک پور
* آینده به سوسیالیسم تعلق دارد ـ ایزدی
* شانزدهمین کنگره حزب کمونیست هند ـ سپاسی
* اعتصاب کارگران فرانسه ـ طاهرپور
* بازگشت به جنگ طبقاتی ـ ریچارد سنت
* هجدهمین کنگره حزب مترقی مردم زحمتکش قبرس ـ فرشاد
* بحثی پیرامون تحولات روسیه ـ اختری
* دو مصاحبه با زیوگانف
* توافقنامه جدید ساف و اسرائیل متضمن صلح در خاورمیانه نخواهد بود ـ هنری

رویدادهای جهان، شماره ۳ تیرماه ۷۵:

* ضرورت توجه فعالان کارگری به شیوه نوین کار ـ مازیار
* فقر و انقلاب ـ منوچهر بهزادی
* درباره تلفیق کار مخفی و علنی ـ بیژنی
* کمونیست های امریکا حزب خود را توده ای می کنند ـ هنری
* سیزدهمین کنگره حزب کمونیست آلمان ـ سپاسی
* و دیگر کسی نماند ـ برتولد برشت
* سیمای واقعی آنارشیسم باکونین ـ ف.م. جوانشیر
* گوشه هائی از جنبش کارگری ایران ـ سردار
* لنین و ضرورت مبارزه در راه هدف های مبرم ـ مجیدی
* شیوه مارکس ـ رمضانی
* زن درآئینه قانون ـ فرزانه پریا
* ای دلت لبریز از اندوه (شعر) س.ک. مردمدوست

رویدادهای جهان شماره ۴ مردادماه ۷۵

* حکومت دینی ـ پیروز دوانی
* مطلق گرائی درمسئله راه انقلاب ـ رحمان هاتفی(حیدرمهرگان)
* ملی کیست؟ ـ قاسمپور
* درباره قانون مطبوعات ـ حجت مباشر
* ساختار و نحوه فعالیت سازمانی حزب چپ ـ پرویز خادم
* راه رسیدن به همبود انسانی ـ پروانه فروهر
* ضرورت پاسخگوئی به مسائل گرهی ـ بهنام پوینده
* زن و سوسیالیسم از دیدگاه لنین ـ م.هرمزی
* نسبت به تاریخ خود واقع بین باشیم ـ م.سطوت
* گردهمآئی بزرگ نیروهای چپ در فرانسه ـ رادپور
* حزب بدون ایدئولوژی نمی تواند وجود داشته باشد ـ ملک پور
* حزب ایدئولوژیک در بن بست ـ یحیوی

علاوه بر جزوه های "رویدادهای جهان"، جزوه هائی با نام "دیدگاه ها" نیز بدست ما رسیده است، که گردآورنده مطالب آن، "پیروز دوانی" اعلام شده است.

دیدگاه ها ـ خرداد ۷۵

* بحران عمومی جامعه، وظایف و مشکلات جنبش دمکراتیک میهن ـ پیروزدوانی
* راه برون رفت از بحران ـ علی کشتگر
* جامعه مدنی، دمکراسی و ایران ـ فرخ نگهدار
* چپ درایران ـ امیر ممبینی
* راه تحول واقعی درجامعه ـ علی خاوری خراسانی
* آینده جنبش چپ درایران ـ محمد رضا شالگونی
* طیف بندی های چپ درایران ـ باباعلی
* نگاهی به جنبش چپ درایران ـ حیدر
* چشم انداز جنبش چپ درایران ـ اصغر ایزدی
* چپ و ضرورت گسترش فعالیت آن ـ پرویز خادم

دیدگاه ها ـ آذرماه ۷۵

* آیا در ۲۲ بهمن۵۷، انقلاب رخ داد؟ ـ پریز خادم
* مواضع و رهنمودهای آیت ا لله خمینی ـ سیاوش فداکار
* نوع و شکل فعالیت "شرکت پژوهشی پیام پیروز"
* انقلاب۲۲ بهمن۱۳۵۷، یک انقلاب مسالمت آمیز بود ـ علی همایون
* تاملاتی بر استراتژی چپ دمکرات در پیکار برای مردم سالاری ـ بابک امیرخسروی
* "آشتی ملی" یک ضرورت ـ پرویز خادم
* ضرورت اتحاد نیروی اجتماعی درجامعه ـ نامه مردم
* چشم انداز چپ و آینده آن درایران ـ حمید توکل
* چپ چیست و کیست؟ ـ نشریه "کار"
* درباره شعار "طرد حکومت استبدادی" ـ اسکندر بهزادی
* برای ایجاد فرهنگ دمکراتیک ـ سیاوش فداکار
* برنامه حداقل اتحاد چپ دمکراتیک ایران
* قانون مجازات اسلامی، محاربه و برهم زدن امنیت کشور ـ فرزانه پویا
* ایجاد نهاد دمکراتیک و رهبری مشترک ـ نشریه "کار"

دیدگاه ها ـ فروردین ۱۳۷۶

* اپوزیسیون دربرابر آزمون های دشوار ـ نشریه "راه آزادی"
* منشور همکاری سه سازمان
* "آذربایجان واحد" خواب و خیالی بیش نیست (امیر علی لاهرودی)
* بریتانیای کبیر به مستعمرات سابق باز می گردد ـ...
* آنچه "بازار" و "ارتجاع مذهبی" با انقلاب کرد ـ نقل از "راه توده"
* سومین کنگره حزب کمونیست ایتالیا
* اقدامات هماهنگ جناح راست افراطی با سازمان فراماسونری انگلستان
* بیست و نهمین کنگره حزب کمونیست فرانسه ـ...
* نگاه به جهان ـ نقل از "کار"

همراه این جزوه ها، یک جزوه تحقیقاتی بنام "علل وعوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی"، که در ایران و توسط شرکت پژوهشی پیام پیروز انتشار یافته، نیز به دفتر راه توده رسیده است. این جزوه، که بیش از ۷۰ صفحه می باشد، در بهمن ماه ۷۴ در تهران انتشار یافته است. در مقدمه این جزوه آمده است:

"شرکت پژوهشی پیام پیروز" تصمیم گرفت تا پیرامون علل و عوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی، مجموعه ای پژوهشی و تحلیلی از دیدگاه های مختلف را تهیه کند و ارائه دهد از این رو با چاپ آگهی رسمی در شماره۲۳ ایران فردا (آذرماه۷۴) از کلیه صاحبنظران و علاقمندان دعوت کرد تا مقالات یا ترجمه های خود را پیرامون "علل وعوامل پیدایش بحران در کشورهای سوسیالیستی" برای این شرکت ارسال دارند تا از کل مقالات در مجموعه پژوهشی استفاده شود. در عین حال، شرکت پژوهشی پیام پیروز از برخی از نشریات منتشره در خارج از کشور، مقالاتی انتخاب کرده که در این

www.iran-archive.com

مجموعه منعکس شده است... اینک این مجموعه تهیه شده و در اختیار علاقمندان قرار می گیرد.

درفهرست مندرجان این جزوه، از جمله این مباحث وجود دارد:

- آماری از وضعیت حزب کمونیست اتحاد شوروی، درجامعه شوروی در ۱۹۹۰- مرکز پژوهش‌ها و تحقیقات شوروی
- روسیه از دردهای وحشتزا به خود می پیچد و ما دست به سویش دراز نمی کنیم- یوری ولاسف
- تشکیل و بازسازی حزب جدید کمونیست روسیه ۱۹۹۰-۱۹۹۵- گردآوری؛ ملک پور

۱- تشکل حزب کمونیست فدراسیون روسیه ۱۹۹۰
۲- سخنان دبیراول وقت حزب کمونیست روسیه در کنگره موسسان حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۰
۳- برگزاری کنگره حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵
۴- بخش هایی از برنامه نوین حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵
۵- خلاصه ای از گزارش "گنادی زیوگانف"، صدر کمیته اجرائی حزب کمونیست روسیه به سومین کنگره حزب کمونیست روسیه ۱۹۹۵

هماهنگی جناح راست افراطی با فراماسونری انگلستان

در شماره ۵ دیدگاه‌ها (بهمن ۷۴)، که دفتر راه توده آنرا دریافت داشته، مقاله‌ای به نقل از "پیشتاز"، ارگان "اتحاد چپ دمکراتیک ایران" منتشر شده است. بخش‌هائی از این مقاله را، با توجه به مناسبات و برخی زدوبندهای انشاء شده اخیر موتلفه اسلامی در انگلستان، در زیر نقل می کنیم:

در سال‌های اخیر، نسل جدیدی از سازمان‌های فراماسونری شکل گرفته که پایگاه اصلی آن در لندن است. بخش ایرانی این سازمان فراماسونری به هدایت آقایان "مجید تهرانیان"، "حمید نفیسی"، "منوچهرآگاه"، "رضا شیخ الاسلام" تشکیل شده و فعالیت خود را گسترش داده است. بنا به اخبار رسیده، دکتر محمد جواد لاریجانی از چهره‌های شاخص و تئوریسین راست‌ترین و مرتجع‌ترین محافل حکومت جمهوری اسلامی ایران، تاکنون سه بار در جلسات این سازمان شرکت کرده است. احمد توکلی که به تازگی دکترای مدیریت از دانشگاه انگلستان دریافت کرده است و همچنین آیت ا لله تسخیری، نماینده ولی فقیه در کنفرانس‌های اسلامی در لندن، از جمله کسانی هستند که در جلسات این سازمان شرکت داشتند. محمد جواد لاریجانی در جلسات این سازمان تاکید کرده است که وی و همفکرانش قصد دارند تا سیاست خود را با سیاست انگلستان هماهنگ کنند. بدیهی است که خط مشی مورد علاقه و پیگیری لاریجانی با خط مشی دیگر یاران و همفکرانش در اکثریت نسبی مجلس شورای اسلامی، در اکثریت مجلس خبرگان، در سطحی گسترده از حوزه علمیه قم، در اکثریت جامعه روحانیت مبارز، در سطوحی از فرماندهی سپاه و بسیج و نیروهای انتظامی، در سطح وزرائی مانند وزیر ارشاد اسلامی، در سطح بنیادهائی مانند بنیاد مستضعفان، در صدا و سیما، در سازمان‌هائی مانند هیات موتلفه اسلامی، در گروه‌های فشار مانند انصار حزب ا لله، در شورای برگزاری نماز جمعه، در ارگان‌های اطلاعاتی و امنیتی گوناگون کشور... در یک دایره معین و مشخص قرار دارد. حتی واکنش شدید اکثریت افراد وابسته به این جریان در مقابل پدیده "دادگاه میکونوس" و تلاش گسترده آنها برای قطع رابطه با آلمان و اعمال محدودیت در روابط با برخی کشورهای اروپائی، در دیماه ۱۳۷۵ در اساس حرکتی آگاهانه و توطئه گرانه در جهت کنار زدن رقبای اروپائی، برای برقراری روابط گسترده‌تر با انگلستان (نزدیک‌ترین متحد خود) و به دنبال آن و در مراحل بعدی برای برقراری رابطه با دولت امریکا بوده است.

اکثریت سیاستگزاران دولت‌های امریکا و انگلستان از حامیان اصلی جناح راست افراطی در حکومت ایران می‌باشند. این دولت‌ها که از جریانات مافوق ارتجاعی در نقاط مختلف جهان (مانند طالبان در افغانستان، حکومت نهد درعربستان) حمایت مطلق می کنند، قصد دارند برای حاکمیت کامل نظامی و سیاسی خود در خاورمیانه و خلیج فارس و آسیای میانه به افزایش قدرت خود در مقابل دیگر رقبای جهانی با کنترل هر چه بیشتر و کاملتر بر منابع حیاتی نفت و گاز و مناطق استراتژیکی و برای تامین حاکمیت مطلق سیاسی و اقتصادی بر ایران و تضعیف توان کشور و مردم ایران (حتی با نابودی وحدت و تمامیت ارضی کشور، برپائی جنگ و تشنجات کور داخلی) تلاش می کنند. قصد اکثریت سیاستگزاران امریکا و انگلستان به هیچ‌وجه براندازی حکومت جمهوری اسلامی ایران نبوده و نیست، بلکه تلاش می کنند با متحجرترین، راست‌ترین، جنگ افروزترین جناح حکومتی بر کشور تسلط مطلق و انحصاری به دست آورد. هدف اصلی دولت امریکا از اعمال فشارهای رسمی و غیر رسمی و پیشنهادهای اعمال تحریم اقتصادی همه جانبه علیه ایران، تنها تسلیم شدن هرچه بیشتر مجموعه حکومت ایران به خواست‌های دولت امریکا و ایجاد شرایط مساعد برای تسلط مطلق جناح راست تر، متحجرتر بر مجموعه حکومت ایران است. برخی از دولت‌های اروپائی به دنبال تثبیت و تحکیم قدرت جناح میانه رو حکومت به رهبری هاشمی رفسنجانی در مقابل جناح راست افراطی هستند، زیرا تکنوکرات‌ها و میانه‌روهای حکومتی منافع اقتصادی دولت‌های اروپائی را ضمن توجه به برخی مسائل مورد نظر آنها به شکل بهتر و مناسبتری تامین می کنند. اگر دولت‌های امریکا و انگلیس بر کشور های عمده منطقه سیطره کامل به دست آورند، برخی دولت‌های اروپای متحد تلاش می کنند تا در ایران سیطره اقتصادی و سیاسی خود را حفظ کنند تا در مقابل رقبای جهانی خود خلع سلاح و ضعیف نشوند. گرچه تمایل جناح میانه رو و تکنوکرات‌های حکومت جمهوری اسلامی نیز آن است که با دولت امریکا به مذاکراه بنشینند و روابط گرم و مطمئنی را با دولت امریکا برقرار سازد و حتی تماس‌هائی با برخی از آنان انجام داده است، اما تاکنون سیاستگزاران اصلی دولت امریکا با توجه به شرایط و اهداف و نقشه‌های خود برای منطقه خاورمیانه و خلیج فارس و ایران، عمده‌ترین توجه و تمرکز خود را به سوی جناح راست افراطی حکومت معطوف کرده‌است و به تمایلات جناح میانه رو حکومت تاکنون پاسخ منفی داده است. در هر حال مبارزه قطب‌های نیرومند جهانی به هیچ وجه برای آن نیست که در کشور ایران حقوق اساسی بشر تامین شود و مردم ایران از زیر یوغ استبداد دینی رها شوند و مردم بر سرنوشت خویش حاکم گردند، بلکه برای کسب موقعیت برتر سیاسی، نظامی و اقتصادی بر مناطق حساس و کلیدی جهان و نیز تسلط مطلق بر ایران می‌باشد...

اعتراض به تعطیل نشریه "توس"

نشریه "توس" که در مشهد انتشار می‌یافت و منعکس کننده دیدگاه‌های برخی نیروهای مذهبی دگراندیش بود، باتهام درج مطلبی که طی آن، بر دانش مذهبی دانشگاهیان در برابر حوزه‌های مذهبی تاکید شده بود، تعطیل شد. تعطیل نشریه "توس" به حکم دادگاه و براساس شکایتی که از سوی حوزه علمیه مشهد مطرح شده بود صورت گرفت.

انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی تهران، با صدور اطلاعیه‌ای، تعطیل شدن توس را محکوم ساخت و بدرستی اعلام داشت، که توطئه علیه مطبوعات غیرحکومتی، که طی یکسال گذشت، با هدف تحمیل نمایندگان ارتجاع به مردم خراسان و ملت ایران صورت گرفته و می گیرد. در بخشی از این اطلاعیه آمده است:

در سال گذشته۲۲ نشریه به دادگاه کشانده شده که در راس آنها هفته‌نامه پیام دانشجو، توس، ایران فردا، کیان و افتخارات ملی قرار دارند. این امر نشانگر آنست که جریان انحصارطلب که بخشی از حاکمیت را در اختیار دارد، با بهره گیری از گروه‌های فشار و مراکز قدرتمند مالی مثل بنیاد مستضعفان و جانبازان و آستان قدس رضوی و سوء استفاده از شعائر مذهبی حمله سنگینی را علیه دانشگاه، روشنفکران، مطبوعات و آزادی به راه انداخته‌است. این گروه در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، فشارها را تشدید کرده‌است.

www.iran-archive.com

نقش دو "مافیا" در ایران و روسیه!

مافیای مالی، نه فقط در روسیه، بلکه در کشورخودمان نیز، در نقش همزاد اقتصاد دلالی، انواع گروه‌های مسلح و تبهکار را سازمان داده و تحت حمایت مالی گرفته‌است. میزان قدرت این مافیا و سازمان های تبهکار وابسته به آن، در هر کشوری، بستگی به تسلط آن بر اقتصاد کشور دارد. آنچه را در زیر می خوانید، شاید شرحی تکراری درباره آنچه که در روسیه می گذرد باشد، اما درعین حال شرح آن سایه‌ایست که بر سرایران کنونی نیز گسترده‌است.

سرقت ۱۲۳میلیارد تومانی از بانک صادرات، تنها بعنوان یک نمونه، وابستگی گروه های تبهکار، که در داخل و خارج ازکشورعمل می کنند، به بنیادهائی نظیر بنیاد مستضعفان، شبکه زیر زمینی احتکار مایحتاج عمومی مردم، که در بازار ریشه دارد، ترورهائی که در داخل کشور انجام می‌شود و... همه و همه اکنون وابسته به مافیای مالی است، که شبکه سیاسی پنهان آن سازمان "ججتیه" می‌باشد. بنابراین، مرور آنچه که در روسیه می گذرد، بعنوان نمونه‌ای که درایران کنونی نیز جریان دارد و می‌رود تا حکومت را بکلی قبضه کند، خواندنی است.

تلاش مافیای حجتیه، شبکه‌های تبهکاری وابسته به آن و شبکه‌های مافیای مالی و دلالی برای پیروزی درانتخابات ریاست جمهوری، که اکنون سینما و ورزشگاه‌ها را درتهران به آتش می کشد، همان تلاشی است که مافیای روسیه برای نگهداشتن یلتسین بر سر قدرت بدان دست زد. انگیزه‌ها نیز مشابه است!

شماره اسفند ماه ۷۵ نشریه "آذربایجان"، ارگان مرکزی فرقه دمکرات آذربایجان، طی تفسیری پیرامون کنفرانسی که اخیرا پیرامون اوضاع روسیه در مسکو تشکیل شده‌بود، می‌نویسد:

«در ژوئیه ۹۶ کنفرانس علمی در مسکو تشکیل شد. وضع سیاسی و اجتماعی و اقتصادی روسیه در این کنفرانس مورد بررسی قرار گرفت. در این کنفرانس روشن شد که اقتصاد روسیه تحت کنترل گروه‌ها قرار گرفته‌است. این گروه‌ها به دو دسته تقسیم می‌شوند، گروه اول که به شکل کلاسیک در همه کشورها حضور دارند و با فروش مواد مخدر، اسلحه، باج گیری و استفاده از نخشاء به عنوان منبع درآمد مشغول است. گروه دوم برخاسته از ویژگی "جدید" روسیه می کوشد به نحوی از پرداخت مالیات سرپیچی کند. این گروه زیر چتر باندهای مسلح به بقاء خود ادامه می‌دهد. باندهای تبهکار با افزایش قدرت مالی و تطمیع مامورین دولتی و قضائی سرمایه‌داران گوش به فرمان را زیر سلطه خود در می آورند. در کنفرانس تعداد این گروه‌ها ۲ هزار ذکر شده که نیروی مسلح ۶۰۰ هزار نفری در اختیار دارند، که می‌توان با این تعداد افراد لشکری را با معیارهای جنگ جهانی دوم، ۲ سپاه تشکیل داد!

کنفرانس مسکو براین عقیده‌است که دولت از گروه‌های تبهکار جانبداری می کند. آنها نیرومندتر می‌شوند و شرایط خود را نه تنها به قوه مجریه، بلکه به قوه مقننه نیز دیکته می کنند. تبهکاران سازمان یافته به شکل هدفمند سیاست تصرف اموال دولتی و نظارت بر اقتصاد علمی را در پیش گرفته‌اند. سازمان‌های بین‌المللی معمولا (برای دست یافتن به مقاصد خود) به این جریان جلب می‌شوند. به عنوان نمونه، (از طریق همین سازمان‌ها) پیش از نصف سهام بزرگ‌ترین کارخانه ذوب آهن در اروپا، یعنی کارخانه "نرولی پتسک" در جریان خصوصی سازی بدست یک شرکت امریکائی افتاد و یا کارخانه آلومینیوم "براتسک" که بزرگ‌ترین کارخانه از نوع خود در دنیا می‌باشد، زیر نظارت کامل دو شهروند اسرائیلی قرار گرفت. بدین ترتیب، برقراری کنترل بر اقتصاد کوششی است برای بدست گرفتن حاکمیت سیاسی در روسیه. اقتصاد زیر زمینی سازمان‌هائی را بوجود آورده است که می‌توان آنها را با دولت ثانوی در کشور مقایسه کرد که پیروزی برآن بیش از حد مشکل است. به عنوان مثال، در بخش خدمات امنیتی بانک‌ها، افراد مسلح گروه‌های تبهکار امر پس گرفتن وام‌ها را بعهده می گیرند. کاری که باید بر عهده سازمان قضائی و انتظامی باشد.

کنفرانس مسکو، سرانجام به این نتیجه رسید که صاحبان اقتصاد زیر زمینی، راهزنان و مامورین رشوه خوار دولتی، مناطقی را که دو سوم منابع طبیعی واقتصاد روسیه در آنها متمرکز شده‌است را عملا تحت نظارت خود درآورده‌اند.

انتخابات ریاست جمهوری روسیه، نیز در محاصره همین گروه‌ها انجام شد. سازمان‌های دولتی برای پیروزی رئیس جمهوری خویش بسیج شدند. اپوزیسیون چپ تحت فشار شدید تبلیغاتی قرار گرفت. در مرحله اول انتخابات، نیروها به جناح‌های گوناگون اعتدالی و افراطی تقسیم شدند. چپ اعتدالی ۲۲ درصد، جناح یاولینسکی ۷ درصد و جناح ژیرنفسکی۴ درصد آراء را بدست آوردند. دور دوم انتخابات سرنوشت ساز بود. مردم روسیه می‌بایست قدرت سیاسی را به یکی از گروه‌بندی‌های راست و چپ بسپارند. سوم ژوئیه یلتسین با بدست آوردن ۵۳٫۸ درصد آراء، یعنی ۴۰ میلیون از ۱۰۸ میلیون رای واجدین شرایط بر رقیب اصلی خود "زیوگانف" که از حمایت ۳۰ میلیون نفر برخوردار شده بود، پیروز شد. گروه یاولینسکی و حزب لیبرال دمکرات ژیرینفسکی در این ماجرا نقش کمکی ایفاء کردند. انتخابات پایان یافت و یلتسین برای دومین بار بر مسند قدرت تکیه زد و بدین ترتیب طبقات حاکمه و صاحبان ثروت‌های باد آورده نفسی براحتی کشیدند. آنها حاکمیت را در دست خود نگاه داشتند، حاکمیتی که هنوز تثبیت نشده و پایگاه اجتماعیش متزلزل است و ثروتمندان نو کیسه به عنوان طبقه شکل نگرفته‌است. بخشی از سرمایه‌داران با دلالی و با استفاده از خصوصی‌سازی به غارت اموال عمومی مشغولند و قسمت دیگری، یعنی گروه‌های سازمان یافته تبهکار، اقتصاد زیر زمینی را دراختیار دارند. باید خاطر نشان ساخت که اقتصاد زیر زمینی ۴۰ درصد تولید ناخالص داخلی را در بر می گیرد. انتخابات روسیه، البته آئینه تمام نمای روسیه امروز است. روسیه ۱۰ سال است که شاهد تقابل فقر و ثروت است. جنگ تمام عیار موضعی، ترور انفرادی و انفجار در معابر و وسائط نقلیه عمومی، به توپ بستن مجلس قانونگذاری و بالاخره، به صحنه در آوردن نمایش انتخابات به شکل مدل غربی، انعکاس کامل واقعیت‌های کنونی روسیه است. عده‌ای با دلالی و عده‌ای با توسل به گروه‌های تبهکار به ثروت کلان دسترسی پیدا کرده‌اند. اینها می کوشند با انتخابات، پایه‌های حاکمیت خود را مستحکم کنند. کنفرانس مسکو تاکید کرد که روسیه به مناطق اقتصادی تقسیم شده‌است. اقتصاد زیرزمینی در هر یک از این مناطق در جریان انتخابات ریاست جمهوری نقش ویژه خود را بازی کرد و روشن شد که رژیم کنونی روسیه حافظ منافع کدام طبقه و گروه اجتماعی است.

زنان مذهبی ....(بقیه از ص ۱۳)

(مستقل از مجتهدان حاکم و دولت) به اجتهاد می پردازند.

زنان دیندار برخاسته از اقشار متوسط سنتی جامعه که به حمایت از انقلاب اسلامی و با پرچم اسلامی به "صحنه" آمدند و پس از پیروزی به ارتقاء موقعیت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی خود دست یافته‌اند، طبعا ترفیع مقام خود را مدیون اسلام دانسته در حفظ این پرچم ایدئولوژیک مصر خواهند بود. اینان تنها در تعبیر اصلاح طلبانه احکام و قوانین اسلام است که می‌توانند به میدان تحرک و سهم قدرت خویش در نظام فعلی بیافزایند و از زن ستیزی آن نیز بطور کلی بکاهند. اینان به نوعی "فمینیست های دولتی" را تشکیل می‌دهند، یعنی همسران، دختران و یا خواهران دولتمردان و مقامات ذینفوذ در قدرت حاکم می‌باشند. شهلا حبیبی، فاطمه و فائزه هاشمی از این جمله‌اند.

بنظر می‌رسد که تاکنون نشریه "زنان" بیش از دیگر گرایش‌ها در اعتقاد به اصول حق انتخاب، آزادی و استقلال زنان پای فشرده‌است نویردازی‌ها و نواندیشی‌های فمینیستی تجدد گرایانه و خردمندانه مجله زنان همصدا و همنواست با پویش نواندیشانه و سنت شکنانه‌ای که امروز در سطح وسیع‌تر فضای فکری-فلسفی جامعه شناسی، الهیات شناسی، اقتصاد شناسی، ادبیات، هنر، تاریخ و..روشنفکران و روشنگران دیندار و بیدین ایران جاری است. برای مثال نشریاتی مانند کیان، ایران فردا، گفتگو، آدینه، دنیای سخن، کلک، جامعه سالم، فرهنگ و توسعه.

فمینیسم اسلامی یک پدیده محدود به ایران نیست، بلکه به نظر می‌رسد که یک ضرورت در این لحظه تاریخی است که دین اسلام یک دوره بحران انتقالی و تحول را می گذراند و می‌رود که تکلیفش را با مدرنیته و تجدد روشن کند. اگر جنبش‌های مذهبی اسلام‌گرا در دهه اخیر نوعی عکس العمل در مقابل روند جهانی شدن مدرنیسم، گسترش سرمایه داری، استعمار نو، بحران هویت و درهم ریختگی فرهنگی و ارزشی است، فمینیسم اسلامی پاسخ زنان دیندار است به این مسائل و نیز به تهاجم مردسالاران اسلام گرا. یادمان باشد که "طاهره قرت العین (زرین تاج) یکی از اولین زنان سنت شکن و بت‌شکن در تاریخ ایران و خاورمیانه بود که حدود ۱۵۰ سال پیش در دفاع از عدالت اجتماعی و حقوق زنان و حقوق دهقانان پیشقدم شد و از جمله برای اولین بار حجاب از سر برگرفت و به نوآوری در شیعه پرداخت و جان در راه آرمان‌های انسانی و اعتقادات مذهبی‌اش گذاشت. آیا فمینیست‌های لائیک امروز می‌توانند نقش طاهره را در تاریخ فکری و ادبی ایران بطور کلی و نهضت زنان بطور خاص به خاطر مذهبی بودنش نادیده یا کم دیده انگارند؟

www.iran-archive.com

عباس عبدی:

مشکل زنان ایران جدا از مشکل عمومی جامعه نیست!

نشریه "زنان" چاپ تهران، در آخرین شماره خود (فروردین ۷۶) میزگردی با شرکت عباس عبدی (عضو شورای سردبیر روزنامه سلام) مهرانگیز کار، حقوقدان و نویسنده نشریه زنان و دکتر فریده فرهی را منتشر ساخته است. محور بحث در این میز گرد، این سئوال "مهمترین مسائل زنان ایران چیست؟" بوده است. از آنجا که عباس عبدی، بعنوان یکی از سخنگویان طیف چپ مذهبی بازشناخته می‌شود و مطالبی که در این میزگرد مطرح ساخته، در اساس خود می‌تواند نگرش این طیف به مسئله زنان در جمهوری اسلامی و قشریت مذهبی حاکم بر قوانین جمهوری اسلامی باشد، اظهار نظرهای وی در این میزگرد را برگزیده و در زیر منتشر می‌سازیم.

اصولا این سئوال که مسائل زنان ما چیست؟ سئوال چندان درستی نیست، چون شما زمانی می‌توانید مسئله یک جزء از جامعه را مطرح کنید که مسائل کل جامعه حل شود. بنابراین باید مسئله اصلی جامعه را پیدا کرد، مسائلی که هم زن و هم مرد را درگیر می‌کند. بنظر من، زن به عنوان شهروند بیشتر مسئله دارد، تا به عنوان جنسیت، همانطور که مرد هم بعنوان شهروند ممکن است همان مسئله را داشته باشد. پس مسائل اصلی زنان همان مسائل اصلی مردان است. وقتی مثلا می‌رویم پای صندوق‌های رای، دیگر بنده یا آن خانم فرقی نمی‌کند، هر دو داریم بعنوان شهروند رای می‌دهیم: آیا حق داریم رای بدهیم یا نداریم؟ آیا می‌توانیم به کسی که می‌خواهیم، رای بدهیم یا نه؟ آیا می‌توانیم درباره آنچه می‌خواهیم یا نمی‌خواهیم اظهار نظر بکنیم یا نه؟ اینها مسائل مشترک است. ولی از این حد که پائین‌تر بیآئیم، زنان ما مسئله دارند، مسائل جدی هم دارند، مسائل خاص زنان آنجائی است که به عنوان جنسیت حضور پیدا می‌کنند، یعنی در خانواده... درست است، که آن کسی که مشکل ایجاد می‌کند مرد است، ولی این به صفت جنسیتش نیست. اگر خانم‌ها فکر می‌کنند که زن موجود دست دوم است، من می‌توانم مردهائی را در این جامعه به شما نشان بدهم که یک دست هم از آنها پائین‌ترند و در واقع دست سومند، ولی این مرد نمی‌تواند به صفت جنسیت بگوید که چه کسی آن مشکل را برایش ایجاد کرده است. می خواهم بگویم که مشکلات ناشی از تفوق یک جنس بر جنس دیگر ـ در کل کلان مملکت ـ نیست، بلکه ناشی از چیز دیگری است که ممکن است برهر دو جنس تفوق داشته باشد. مسئله جامعه ما مسئله عام‌تری است. چرا من روی این موضوع تاکید می‌کنم؟ زیرا اگر مسائل به جنسیت ارتباط داده شود، شعار جنسیتی را خیلی راحت از زنان خواهند گرفت، همانطور که امروز ارتجاعی‌ترین آدم‌ها هم شعار طرفداری از زن را می‌دهند و کل قضیه را ماست مالی می‌کنند. نکته دیگر، اینکه من شخصا اعتقاد ندارم که قانون تبعیض جدی در مورد زن و مرد دارد. اساسا مشکل این نیست که زن نصف مرد ارث می‌برد یا از این قبیل. اگر این طور است، من هم می‌توانم بگویم: مثلا دیه عاقله را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد؛ خرجی خانه را مرد باید بدهد، زن نباید بدهد. چرا آن طرف را نمی‌کنید؟ اشکال اینجا نیست، اشکال این است که مجموعه قانونی ما مجموعه‌ای است متناسب با فرهنگ و جامعه صدر اسلام. آن موقع بسیار راحت بوده که یک زن بچه‌اش را شیر بدهد و بابت آن از شوهرش پول بگیرد و اصلا هم ناپسند نبوده‌است. یا ناپسند نبوده که فقط تمکین کند و هیچ کار دیگری هم نکند. زن خیلی راحت می‌توانسته بخواهد که کلفت برایش بگیرند. پس این مجموعه حقوقی برای خودش درست بوده، اما بخش‌های عمده‌ای از این مجموع، به نفع مرد، تغییر یافته و به لحاظ فرهنگی از بین رفته است. امروز اگر زنی بگوید من بچه‌ام را شیر می‌دهم و بابتش می‌خواهم پول بگیرم، اساسا ممکن است که یک جنایتکار معرفی شود؛ یا اگر زنی بگوید که من نمی‌خواهم هیچ کاری توی خانه انجام بدهم، می‌خواهم بنشینم، تسو برو کلفت بیاور، احتمالا آدم وحشتناک و خود خواهی معرفی می‌شود... بنظر من حقوق در جای دیگری علیه زن‌هاست ـ البته نه تنها علیه زن‌ها، بلکه علیه آدم‌های فقیر و آدم‌های کم سواد، اما در مورد زن‌ها شدیدتر است. همین قانونی که نوشته می‌شود، امکان احقاق حقش وجود ندارد، چون اصل را می‌گذارند بر این که حق هر چه هست، برای مرد است. در سیستم حقوقی گذشته هم همین طور بوده، هر چه توی خانه می‌آمده، مال مرد بوده، ولی امروز که زن عملا موظف است در خانه کار کند و احیانا بیرون هم کار کند، این که زن باید ثابت کند که مالک چیزی است و اصل بر مالکیت مرد است، مگر این که خلافش ثابت شود، یک امر کاملا نابرابر است. این است آن نابرابری‌هائی که در حقوق ما هست. درعرصه دیگر، هر چه در جامعه‌ای سطح سواد، درآمد و قدرت سو به هر حال توزیع این قبیل مواهب نابرابرتر باشد، افراد سطوح پائین مشکلات بیشتری دارند، همه این مشکلات برای زنان اضافه‌تر است، هم به دلیل پس افتادن نظام حقوقی‌شان و هم به دلیل عدم توانائی‌شان در استیفای حق ولی اسم این را نمی‌توان "تبعیض" گذاشت، این یک نوع "پس‌افتادگی" است. این دو مسئله کاملا جداست. حقوق ما کلا دارد پس افتاده می‌شود و یک جزء از آن هم حقوق زنان است. مشکلی که در حقوق زن می‌بینید، ناشی از نگرش تبعیض آمیز نسبت به زن نیست، ناشی از یک نگرش پس افتاده است نسبت به کل واقعیت اجتماعی. من شک ندارم که عموم نمایندگان مجلس و حتی مسئولان این مملکت حقوقی بسیار فراتر از قانون موجود به زنانشان می‌دهند، اما موقع نوشتن قانون حاضر نیستند کوتاه بیآیند در صورتی که باید برعکس باشد. این خودش ناشی از نوعی پس افتادگی است. وقتی من با این نگرش برخورد می‌کنم، با پس افتادگی حقوقی برخورد می‌کنم که یک جزء آن هم در پس افتادگی حقوق زنان مشاهده می‌شود. اما نباید روی تبعیض جنسی تاکید کرد. این کارعوارض ناخوشایندی خواهد داشت و زنان را به بیراه می کشاند. من هم به عنوان یک شهروند دارم ضررهای پس افتادگی حقوقی را پرداخت می کنم. البته زنان، هم به صفت زن بودن پرداخت می‌کنند، هم به صفت شهروند بودنشان. با این حال از لحاظ عملی، طرح مسئله زنان نه تنها ضرر ندارد بلکه خیلی هم مفید است و کار خانم‌ها هم هست. اما درباره ریشه این پس افتادگی: یکی از علل آن این است که حقوق، خصلتی با ثبات دارد و به سادگی تغییر نمی‌کند. خصلت درستی هم هست. بنابراین حقوق همیشه از تحولات اجتماعی عقب است و به مرور خودش را انطباق می‌دهد. حالا اگر این تحولات خیلی سریع رخ داده باشد، این پس افتادگی بیشتر می‌شود. این عامل در تمام کشورهای جهان سوم عمومیت دارد، ولی در ایران یک علت خاص هم وجود دارد و آن نگرش نسبت به مذهب است و فقه. عده‌ای فکر می‌کنند تمام آنچه که در گذشته شده، وحی بوده و همان باید تا همیشه به همان صورت باشد و فکر نمی‌کنند حقوق دیگری هم می‌شود برمبنای این اصول مذهب بنا کرد که هیچ تعارضی هم با آن مبانی الهی نداشته باشد. به عبارت دیگر، مثلا اگر امروز بعثت رسول الله بود، حضرت حقوق متناسبی با امروز می‌آورد. چون این نگرش وجود ندارد، به آنجا می‌رسد که عرض کردم. یعنی خود آقایان، در مقایسه با آن حقوقی که ارائه می‌کنند و این موضوع در خیلی زمینه‌های دیگر هم وجود دارد و فقط مربوط به حقوق زن نیست. جاهائی که فشار عرصه‌های اجتماعی زیاد بوده ـ مثلا در زمینه مالکیت، حقوق کار و خیلی زمینه‌های دیگر ـ عقب نشینی کرده‌اند. اینجا هم اگر فشار زیاد شود، عقب نشینی می کنند.

نگاهی به مصاحبه "شالگونی" ازرهبران "راه کارگر" در ارتباط با جنبش زنان

هم خوشحال هم شرمنده!؟

آقای محمد رضا شالگونی، از رهبران سازمان "راه کارگر"، اخیر با نشریه ارگان این سازمان پیرامون جنبش زنان در کشورهای اسلامی مصاحبه کرده‌است. این مصاحبه در شماره ۱۴۳ نشریه "راه کارگر" منتشر شده‌است. اتفاقا، این مصاحبه همزمان شد با انتشار مجله "زنان" در تهران که در آن گزارش میزگردی با شرکت خانم‌ها مهرانگیز کار، شهلا شرکت، دکتر فریده فرهی و عباس عبدی درج شده‌است. و باز از سر اتفاق، سلسله نظریات خانم نیره

www.iran-archive.com

توحیدی، استاد دانشگاه کالیفرنیا درباره "فمینیسم اسلامی" نیز که بصورت کتاب منتشر شده بدست ما رسید. این مجموعه در کنارهم نه تنها آشنائی نسبتا جالبی را در ارتباط با جنبش زنان ایران همراه می‌آورد، بلکه دوری و نزدیکی به واقعیت جامعه ایران را نیز منعکس می‌سازد. از نشریه "راه کارگر" بخش‌هائی از مصاحبه محمد رضا شالگونی را پیرامون جنبش زنان ایران در زیر می‌خوانید. آنچه که در این مصاحبه بیش از همه به چشم می‌خورد، تناقض‌هائی است که مصاحبه کنندە، در ارزیابی از نقش حزب توده ایران در جامعه ایران، انقلاب بهمن و جنبش وسیع زنان مسلمان گرفتارآنست.

آقای شالگونی، که متکی به اعتراف سلطنت‌طلب‌ها، نمی‌تواند منکر نقش تاریخی حزب توده ایران در جنبش زنان کشورمان شود، با پرهیز از نام حزب ما می‌گوید:

«... همین کشور خودمان را در نظر بگیرید: اگر آن عطایای ملوکانه سلاطین پهلوی را کنار بگذاریم ـکه بیش ازهر چیز بزکسی بودند برای پوشاندن چهره کثیف دیکتاتوری ـ هیچ جریانی به اندازه مارکسیست‌ها برای حقوق زنان نجنگیده. این حقیقتی است که حتی سلطنت‌طلب وفاداری مانند مهناز افخمی خود را ناگزیر می‌بیند به آن اعتراف کند. اخیرا در جائی ـاگر اشتباه نکنم، در کیهان سلطنت طلبان ـ خواندم که او در یک سخنرانی در امریکا گفته در دهه ۱۳۲۰ حزب توده ایران در بیداری زنان و افشای انواع تبعیضات و تعصبات علیه زنان نقش ویژه‌ای داشته. البته می‌دانیم که این نقش ویژه مارکسیست‌ها فقط محدود به آن دهه نبوده، در تمام رویدادهای هفتاد، هشتاد سال گذشته، مارکسیست‌ها نقش ویژه‌ای در بیداری زنان در این کشور داشته‌اند...»

آقای شالگونی، که تا اینجا ناچار به یک اعتراف تاریخی شده است، برای توجیه سیاست و مشی جدا ازتوده‌های مردم سازمان‌های چپ دهه ۴۰ و ۵۰ ایران در برخورد با انقلاب و خلق ایران (همانگونه که هست و نه آنگونه که در رویاهای چپ روانه خود آنرا ترسیم می‌کردند و می‌کنند) مطالب دیگری را مطرح می‌کند. این مطالب البته چیزی نیست، جز پافشاری بر همان چپ‌روی‌های ابتدای پیروزی انقلاب و ستیز با سیاستی که حزب توده ایران آنرا پی گرفت و روند رویدادها در تمام سال‌های پرحادثه‌ای که پشت سر مانده، بر حقانیت آن بینش تاکید دارد. وی در تائید سیاست‌های "راه کارگر" در کشف "کاست روحانیت"، ببینیم چگونه پس از آن تائید ـگرچه از زبان سلطنت طلب‌ها ـ با سیاست حزب ما در جمهوری اسلامی و در برخورد با میلیون‌ها زن مسلمان شرکت کننده در انقلاب به ستیز بر می‌خیزد. او در همین مصاحبه می‌گوید:

«... البته نباید ناگفته گذاشت که بخشی از مارکسیست‌ها که در سال‌های اول انقلاب، به عناوین مختلف، با جمهوری اسلامی نرد عشق می‌باختند ـمانند حزب توده ایران، فدائیان اکثریت و دیگران ـ در مساله زنان نیز ناگزیر بودند به نحوی شرم‌آور با ارتجاع حاکم کنار بیایند. و کلا در سال‌های اول انقلاب، حتی بسیاری از جریان‌های مارکسیست کاملا رو دررو با جمهوری اسلامی ـاز جمله سازمان ما ـ توجه چندانی به مساله زنان‌نکردند و این ضعفی است که ما باید همیشه آن را به یاد داشته باشیم و از آن شرمنده باشیم...»

ما نمی‌دانیم سازمان‌هائی نظیر "راه کارگر"، که مشی جدا از توده آنها ـو یا بقول شالگونی، رو در رونی (انقلابی شان!) با جمهوری اسلامی، که نقش انکار ناپذیری در قدرت‌یابی ارتجاع در جمهوری اسلامی داشته‌است ـ شرمندگی خودشان را چگونه خواهند توانست جبران کنند، اما آنچه که مربوط به حزب توده ایران می‌شود و آقای شالگونی از آن بعنوان نرد عشق و کنار آمدن با ارتجاع یاد کرده‌است، این یادآوری برعهده ماست:

حزب توده ایران، با انقلاب مردم ایران نرد عشق بازی کرد و همچنان می‌کند و با توده مردم ایران کنار آمده و باز هم خواهد آمد. حزب توده ایران عادت ندارد در برابر مردم بایستد و به انزوای سیاسی گرفتار شده و جمع محدود دور و بر خود را همه خلق ایران بداند. براساس این برداشت، حزب ما از انقلاب مردم ایران دفاع کرد و از خلق ایران جدا نشد. همان خلقی که برای دو دهه حزب ما را سازمان‌هائی نظیر "راه کارگر" متهم به جدائی از آن کرده و یک گام از حکومت دمکراتیک خلق، دیکتاتوری همه خلقی، قیام خلق‌ها و... عقب نمی‌نشستند. البته همه این شعارها و رو یا پروری‌ها، آنجا که با واقعیت موجود رویا روی قرار گرفت، به ضد آن تبدیل شد. ما اساسا نمی‌دانیم، این سازمان‌ها کدام خلق را در نظر داشتند و اصولا چه تصوری از خلق‌ها و توده‌های مردم ایران داشتند، اما آنجا که پای عمل به میان آمد، معلوم شد، این خلق بدلیل باورهای مذهبی که داشته و دارد و با تزها و تئوری‌های این سازمان‌ها تطبیق نمی‌یافته، طرد شده‌است! برعکس، حزب توده ایران آرام و صبور، با درک و پذیرش باورهای مذهبی آنها، در کنار همین خلق و توده مردم ایستاد و روشنگری و سازماندهی پر حوصله آنرا وظیفه خود اعلام داشت.

اینکه دیگران اهل چنین صبر و حوصله‌ای نبوده و نیستند، مشکل آنهاست، نه حزب توده ایران، همچنان که شرمندگی از عدم درک این واقعیات نیز به حق شایسته اعتراف آنهاست. تمام سیاست حزب ما، از ابتدای پیروزی انقلاب، ضمن درک دقیق شرایط، منزوی ساختن ارتجاع و به پیش بردن انقلاب بود، و حاصل همه سیاست سازمان‌های چپ نمائی که هنوز هم نمی‌خواهند بپذیرند جمهوری اسلامی سال ۵۸، جمهوری اسلامی دهه ۶۰ نبود، تقویت ناخواسته این ارتجاع در جمهوری اسلامی!

می‌توان در مهاجرت، تنها به قاضی رفت و راضی هم سر بر بالین گذاشت، اما این سخاوت در خودستائی، برگی را در تاریخ تحلیلی انقلاب ایران به خود اختصاص نمی‌دهد. تاریخی که بی‌تردید، نوشته خواهد شد و در آن هیچ گریزی از برشماری نقش چپ روها و سازمان‌های چپ در تاثیر گذاری بر روند شکل گیری رویدادها و ساخته شدن تاریخ جمهوری اسلامی نیست.

حزب توده ایران براساس این مشی و سیاست، مانند تمام طول تاریخ فعالیت سیاسی خود در ایران، از توجه به جنبش زنان ایران غفلت نکرد. تفاوت ما با سازمان‌های چپ‌روئی نظیر "راه کارگر"، که شرمنده‌اند، در آن بود و هست، که ما این جنبش را در وسعت توده‌ای و مردمی آن پذیرفته و برای تعمیق آن تلاش کرده و می‌کنیم. به همین دلیل نیز برای ما حضور میلیون‌ها زن ایرانی که برای نخستین بار از خانه خارج شده و در انقلاب شرکت کرده بودند، غنیمتی تاریخی بود، تا این نیرو را همچنان در صحنه نگاهداشته و برای پایان بخشیدن به نابرابری حقوقی آنان با مردان و پشت سر گذاشتن سنت‌های برخاسته از باورهای مذهبی مردم آن را گام به گام به پیش هدایت کنیم. توده زنانی که پیش از انقلاب نیز چادر بر سر داشتند و در انقلاب نیز با همین پوشش شرکت کردند. ما این را نماد ارتجاع نمی‌دانستیم و نمی‌دانیم، همچنان که کوشش ارتجاع برای مخدوش ساختن مرزها و علم کردن جنگ "حجاب" به جای جنگ "برابری حقوق اجتماعی زنان با مردان" و دفاع از حقوق اجتماعی مجموع آنها در برابر ارتجاع و غارتگران را، ارتجاع محض دانسته ومی‌دانیم.

ببینیم آقای شالگونی که بهرحال متکی به ایدئولوژی با مسئله روبرو می‌شود و بالاخره انبوه رویدادهای سال‌های اخیر باید تاثیری هم بر امثال ایشان گذاشته باشد، چگونه در پاسخ به سئوال دیگری، در رابطه با جنبش زنان گرفتار تناقض گوئی می‌شود:

«... اما این که چرا در کشورهای اسلامی ابتکار سازماندهی زنان از دست جنبش چپ خارج شده، به این دلیل است که اولا جنبش چپ دارد یک دوره عقب‌نشینی عمومی را از سر می‌گذارند. این وضعی است عمومی، ولی در کشورهای اسلامی به علت آشفتگی چپ در مقابل اسلامی گرائی این وضع پرجستگی بیشتر دارد. ثانیا، تقریبا در همه کشورهای اسلامی چپ رزمنده و آشتی ناپذیر با قدرت‌های موجود (توجیهی که راه کارگر از همان ابتدای پیروزی انقلاب، به بهانه آن خود را زیرزمینی کرد) نیروئی زیرزمینی است و با علم و کتل خودش نمی‌تواند آفتابی بشود، ثالثا ـوخوشبختانه ـ به علت یک سلسله عوامل اجتماعی عینی، جنبش زنان اکنون گسترده‌تر از آن است که در انحصار چپ باشد. و این البته در دراز مدت، به نفع چپ است، زیرا عملی شدن یکی از خواست‌های چپ است که می‌خواسته، زنان خودشان به میدان بیآیند. مایه شادی ما باید باشد که آنها دارند به میدان می‌آیند، آن هم به صورت میلیونی.»

خب؛ ما هم خیلی خوشحالیم که آقای شالگونی در کسوت رهبر یکی از سازمان های چپ ایران، از به میدان آمدن میلیون‌ها زن مسلمان خوشحال است و آنرا به سود جنبش چپ می‌داند؛ گرچه این خوشحالی هنوز بروز سیاسی همراه نداشته است. اما بلافاصله هم حق داریم سئوال کنیم: سهم "فردا" بماند برای "آیندگان"، لطفا بفرمائید سهم "امروز" شما در این جنبش چیست؟ زنان ایران خودشان به میدان آمدند، در انقلاب، در طول جنگ، در همین انتخابات اخیر مجلس پنجم و بالاخره جنبش حقوق اجتماعی زنان. جنبشی که به "فمینیسم اسلامی" نیز شهرت یافته و در همین شماره راه توده گزارش‌هائی را در ارتباط با آن می‌خوانید. حاصل این به میدان آمدن را نه تنها در جنبش برابر حقوقی، بلکه در همین انتخابات اصفهان و ملایر و زنجان و... دیدیم؛ شما با این جنبش چگونه روبرو شدید؟ واقعا خوشحال شدید؟ با تحریم انتخابات و پافشار برآن، انکار این جنبش را توصیه نکردید؟ پس این همه تجربه، که خود به نوعی و در ارتباط با کشورهای اسلامی به آن اعتراف کرده‌اید، باز هم پشت به توده مردم حرکت نکردید؟

شالگونی به دوران عقب نشینی برای چپ اشاره می‌کند. ما، ضمن تائید عوارض ناشی از ضربات وارده به اردوگاه سوسیالیسم که مورد اشاره تلویحی وی نیز باید باشد، تنها در ارتباط با کشور خودمان و اوضاع کنونی آن می‌توانیم بگوئیم، سیاستی که چپ در ارتباط با اوضاع کنونی ایران اتخاذ کرده، عملا صحنه را برای چپ مذهبی خالی کرده‌است و انزوا را اختیار کرده است! چپی که از به میدان آمدن میلیون‌ها زن خوشحال باشد، سیاستش متفاوت با سیاستی نیست که "راه کارگر" برآن پای می‌فشارد و برای تبرئه چپ‌روی و انزوای خویش، حزب توده ایران را متهم به تقویت ارتجاع و نبرد عشق بازی کردن با جمهوری اسلامی می‌کند؟

www.iran-archive.com

آینده سرمایه داری

نوشته:ژاک شامبز) Jacques Chambaz

ترجمه وتدوین : زربخش

"واقعیت‌ها و استراتژی" کتابی است، نوشته ژاک شامبز (عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست فرانسه). این کتاب به تشریح مبانی استراتژی نوین حزب کمونیست این کشور اختصاص دارد، اما در حقیقت آنچه در این کتاب ارزشمند عنوان می‌شود، فصلی از بحران عمومی سیستم سرمایه داری جهانی است و بدین ترتیب مرزهای مباحث مطرح شده، اغلب فراتر از مرزهای کشور فرانسه می‌باشد. ضمنا کتاب تنها با این فصل پایان اختصاص.نیافته و نویسنده در ادامه به بررسی علل بحران، یعنی مکانیسم اضافه ارزش و سود و غیره نیز پرداخته است؛ که البته این بخش عمدتا تئوریک و مبتنی بر استدلال‌های اقتصادی است. آنچه را بصورت تلخیص شده ترجمه کرده‌ام، از بخش بحران عمومی سرمایه داری کتاب برگرفته شده‌است و ترجمه بخش دوم را امیدوارم در فرصت‌های آینده تهیه کنم. بنظر من، مطالعه دقیق نکاتی که ترجمه آنرا برای چاپ در "راه توده" ارسال داشته‌ام، می‌تواند برای بسیاری از سئوالاتی که اکنون در میان سازمان‌ها و نیروهای چپ ایران مطرح است، پاسخ‌هائی جالب و قابل تعمق داشته باشد، بویژه در ارتباط با علوم، تکنولوژی جدید و رابطه آنها با جوهره سرمایه داری، که همان بهره کشی و سود و ارزش اضافه باشد.

حاصل تکنولوژی درخدمت سرمایه!

در طی سه دهه اخیر دگرگونی‌های بزرگی در ساختار تولید و شیوه اداره امور بوجود آمده است؛ دگرگونی‌هایی که اکنون آهنگی سریع‌تر به خود گرفته‌اند. در فاصله یک نسل، جهش علمی و فنی بر تولید، زندگی اجتماعی و مبارزات خلق مستقیما اثر گذاشته، سطح زندگی را بالا برده و شیوه مصرف و اصولا طرز زندگی را عمیقا تغییر داده است. در فاصله‌ای بسیار کوتاه، تقریبا در همه عرصه‌ها ـ تولید و بارآوری، مصرف، تعلیم و تربیت، شرایط زیست ـ تغییرات مهمی بوقوع پیوسته است.

اما همه اینها تنها یک روی واقعیت است. بنا به تعبیر کنگره ۲۴ حزب (حزب کمونیست فرانسه) در سال ۱۹۸۲ « نه تنها پیشرفت‌های واقعی دهه‌های پیشین همه مسایل را حل نکرده است، بلکه منطق سودجودیی، این پیشرفت‌ها را محدود و ناقص ساخته و حتی سیر آن را معکوس نموده است. این منطق بحرانی عمیق را در جامعه بوجود آورده و پرورانده است.» بحران. این است آن واقعیت اساسی، واقعیتی که اکنون چند دهه است که هم چنان و علیرغم آنکه چه گروهی قدرت را در دست داشته، ادامه یافته است. اما مباحثات و اختلاف نظرها بیش از آنکه بر سر پذیرش وقوع تحولات کنونی باشد، بر سر تفسیر ما از بحران و خطوط عمده یک دگرگونی جدی و واقعی است.

ما از سال ۱۹۷۱، پایان پیشرفت‌های دهه‌های گذشته را پیش‌بینی کردیم: «در همه عرصه‌ها سیاست قدرت حاکم با مسایلی روبرو می‌شود که بیش از پیش از حل آن در جهت منافع اکثریت مردم عاجز است.» پژوهش‌هایی که از ابتدای دهه شصت آغاز شده بود، جنبه نوین و بیسابقه بحران و مکانیسم ریشه‌داری که به حاد شدن آن خواهد انجامید را روشن می‌ساخت. ما پایه اندیشه و پژوهش خود را بر روی تضادهای جامعه خود قرار دادیم و با برخی از تئوری‌ها و مفاهیمی که قصد داشت از سرمایه‌داری انحصاری دولتی مفهومی مجرد و جدا از اشکال مشخص تسلط سرمایه، مناسبات آن با دولت و سیاست‌هایی که از یک کشور به کشور دیگر تفاوت داشت، ارائه دهد، قطع رابطه نمودیم.

به این ترتیب این امکان پدید آمد تا بتوان جنبه عمیقا بیسابقه بحران را درک کرد و تفسیرهای رایج قدرت حاکم را افشا نمود. تفسیرهایی که می‌کوشید این بحران را بعنوان مرحله‌ای دشوار امما گذرا، بحرانی اقتصادی ناشی از رقابت بین‌المللی و نتیجه "مدرنیزاسیون" معرفی نماید.

پایان بحران نو، بیسابقه و در اصطلاح مرحله‌ای، که آنرا موقت و گذارا توصیف می‌کنند، طی بیش از بیست سال، از سوی دولتمردان کشور ما، هر چند گاه یکبار اعلام شده‌است، ولی بحران هم چنان ادامه یافته است.

این بحران حاصل یک سلسله "اشتباهات" یا مربوط به شرایط موقتی و روزمره نیست. بحث بر سر صلاحیت و توانایی انسان‌هایی که اقتصاد کشور را اداره می‌کنند، نیز نیست. بحران کنونی یک پدید تصادفی هم نیست. بحران، بحرانی است ساختاری: یعنی بحرانی است که مرزهای محدودیت نظام سرمایه داری را نشان داده و بیانگر آن تضادهایی است که از این پس رشد بارآوری کار، در چارچوب سرمایه‌داری با آن مواجه خواهد بود. بارآوری که مبتنی بر اضافه ارزش و سود است.

بدون تردید، این یک بحران اقتصادی است، اما نباید از یاد برد ـ با توجه به آنکه هنوز هم عده‌ای کمونیست‌ها را به اقتصادگرایی متهم می‌کنند ـ همانطور که ما از همان ابتدا تاکید کردیم، این بحران بر تمام ابعاد زندگی اجتماعی و فردی اثر می‌گذارد و در نتیجه دارای ابعاد فرهنگی و اخلاقی است. کلیه مسایل مربوط به شیوه‌هایی که انسان‌ها تولید می‌کنند، می‌آفرینند، مبادله می‌کنند و اهدافی که جامعه در پیش روی خود قرار می‌دهد، ارزش‌هایی که توصیه می‌نماید، همه اینها در بحران کنونی انعکاس یافته است و بنابراین ما با یک بحران عمومی مواجه هستیم.

آیا این بحران پیامد "مدرنیزاسیون" است؟

ما می‌گوئیم، که مدرنیته و نوبودن یک نظام اجتماعی براساس ظرفیت آن نظام در پاسخگویی به نیازهای انسان‌ها، آنچنان که از نظر تاریخی تحول یافته است و با همه تنوعات آنها تعیین و اندازه‌گیری می‌شود. با درنظر گرفتن این معیار، بهایی که سرمایه‌داری برای حفظ سلطه خود می‌پردازد، بسیار سنگین است. گسترش و توسعه بحران تنها پیامدهای مکانیکی یک سیستم تجریدی نیست، بلکه مستقیما به سمت‌گیری‌هایی که محافل حاکم به جامعه تحمیل می‌کنند و طرح‌های قهقرایی آنها که ناشی از گزینش‌های عمومی، استراتژیک و روزمره آنهاست، وابسته است. در واقع گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری می‌خواهند که با همکاری دولت و از خلال نبرد طبقات و تناسب نیروها همه وسایل ممکن را دراختیار خود بگیرند. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری همواره در تلاش برای دست یافتن به سریع‌ترین و بالاترین سودها بوده‌اند. آنها حتی توزیع جغرافیایی صنایع و حرفه‌ها را تغییر دادند، تا بتوانند در وهله نخست حوزه‌های قدرتمند جنبش انقلابی را که از سال ۱۹۶۸ خطر آن را دریافته بودند، تضعیف نمایند. آنها سرمایه‌گذاری در مشاغل تولیدی و بارآور را کاهش داده و فشار زیادی برای کاستن از هزینه‌های مفید به مردم وارد می‌آوردند. با ادامه سنت سوداگر و رباخوار سرمایه‌داری فرانسه، آنها سرمایه‌های انباشته شده خود را در عملیات مالی و بورس‌بازی در کشور یا خارج به کار انداختند. آنها بدین ترتیب توان رقابت اقتصاد کشور را کاهش داده، راه را برای نفوذ کالاهای وارداتی هموار ساخته و موقعیت کشور ما را در رابطه با دیگر قدرت‌های سرمایه‌داری وخیم‌تر ساختند.

توسعه انسان ها؟

سیاست حاکم در ابعاد مالی خود نیز حاکی از یک گزینش اجتماعی است. منطق سود می‌کوشد تا توسعه ظرفیت‌های انسانی را به حداکثر محدود نماید و هر آنچه را که برای این توسعه ضروری و ناگزیر است را به عنوان یک "هزینه" محسوب نماید. آموزش و پرورش، بهداشت، کارآموزی، فرهنگ و تفریحات همگی در منطق سرمایه "هزینه"هایی هستند که باید آنها را به حداکثر کاهش داد.

امروزه ضرورت شکنندگی و تزلزل شرایط کار از سخنان سخنوران "مدرنیته" لحظه‌ای حذف نمی‌شود. گروه‌های بزرگ سرمایه‌داری و دولت، همه تلاش را متمرکز ساخته‌اند تا بتوانند با متزلزل ساختن بیشتر شرایط کار، خود را با اوضاع انطباق دهند. این سیاست نابرابری‌ها را گسترش می‌دهد، به فقر و طرد و محرومیت منجر می‌شود و بیکاری، تزلزل، فشار بر روی دستمزدها و مواهب اجتماعی، امتناع از در نظر گرفتن مهارت‌های نوین را بدنبال می‌آورد. میلیون‌ها کارگر، فعال یا بازنشسته، از محرومترین‌ها تا ماهرترین کارگران، پژوهشگران و مهندسین در فعالیت حرفه‌ای و در زندگی خود تحت فشار این وضعیت قرار گرفته‌اند.

www.iran-archive.com

دمکراسی؟

" سلطنت کارفرماها" واقعیتی است که می خواهند دست نخورده باقی بماند و هر روز که می گذرد خصلت خودکامه و فردی شده نهادهایی که از سال ۱۹۵۸ برقرار شده، بیشتر افزایش می یابد. (۱) دولت به یک ماشین عظیم بوروکراتیک، ناکارآمد و ریخت و پاشگر تبدیل شده، دور از شهروندان و آزار دهنده آنهاست. دولت به دستگاهی تبدیل شده است که کارکنان آن مانند چرخ و دنده های بی روح و بی مسئولیت به کار گمارده می شوند، کارکنانی که صاحبان قدرت می کوشند تا منفور بودن سیاست خود را متوجه آنها سازند. در همین حال محافل حاکمه برای خود کلوب ها و باشگاه ها و موسسات پژوهشی تاسیس می کنند و در آنجا استراتژی خود را تنظیم می نمایند. خواست و اراده آنها مبنی بر دور نگه داشتن شهروندان از هر گونه مشارکت آگاه در گزینش های اساسی به یک بحران سیاسی انجامیده است که در واقع بحران دمکراسی است. این سیاست با کوشش دائمی برای بی اعتبار ساختن هر گونه مبارزه تکمیل می شود.

مناسبات نوین انسانی؟

همبستگی های میان انسان ها که حاصل مبارزات بسیار طولانی بوده است، با تحولات موجود زیر و رو گردیده و بطور منظم مورد تجاوز قرار دارد، تضمین های جمعی تحت عنوان "مدرنیزاسیون" نابود می شوند؟ حقوق و آزادی های مردم تحت فشار قرار گرفته و از گسترش آنها جلوگیری می شود.

همکاری و برقراری مناسبات نوین بین المللی؟

ادامه سیاست داخلی در عرصه خارجی بصورت یک سمتگیری متجلی می شود که به منافع کشورها و نیازهای دوران پشت کرده است.

ارزش ها، بنام مدرنیته، از سوی محافل حاکم سال هاست که در بنام "انقلاب فرهنگی" تحت یورش است، این یک انجماد است، که محتوای آن در واقع یک ضد انقلاب همه جانبه است. دستاوردها و امکانات ملی تحت فشار قرار گرفته و با تلاش های گوناگون و هم جهت، برای ریشه کن کردن ارزش های مترقی که در طول تاریخ کشور ایجاد شده است، پیوسته ادامه دارد. هدف مغشوش نمودن تصویر گذشته به منظور مغشوش ساختن راه آینده است.

بحران بدینطریق در بحران ارزش های سیاسی، ایدئولوژیک و اخلاقی گسترش می یابد.

واقعیت ها روشن و گویا هستند:

سرمایه داری، ولو به شکل مدرن، همواره همراه با خشونت علیه انسان ها است، خشونتی که هر گاه اوراق تسلط امپریالیستی در عرصه بین المللی ورق زده شود، تمام زشتی خود را نشان می دهد. قانون ثروتمندترین و قدرتمندترین ها همچنان بر تقسیم بین المللی کار و بر مناسبات میان خلق ها حکمفرما است. چند ملتی ها به همراه ثروتمندترین کشورها و علیرغم همه تضادهای میان خود، تمام وسایل ممکن را بکار گرفته اند، تا برتری خود را بر جهان تحمیل کنند. استراتژی امپریالیسم تمامی ثروت خلق ها را غارت می نماید و آنها را زیر مشت آهنین بدهی ها، که آن را به عنوان کمک جلوه می دهند، له می نماید. به این ترتیب مارپیچ جهنمی فقر مادی و توسعه نیافتگی ادامه مییابد.

جهان سرمایه داری اکثریت کشورهای در حال توسعه را "جهان سوم" می داند. اصطلاحی که مردم این کشورها را به همان اندازه دیگران و با همان حقوق دیگران بخشی از جهان محسوب نمی نماید. "رفاه" سرمایه داری در کشورهای توسعه یافته تر هم چنان بر اختناق و گرسنگی میلیاردها مرد، زن و کودک مبتنی است که باید برای بدست آوردن حداقل وسایل معیشت و بقاء مبارزه کنند. "جهان آزاد" همان جهان آزادی تجارت و غارت، جهانی است که در آن از ترکیه تا آفریقا، از کره جنوبی تا پاکستان، حقوق بشر مورد خشن ترین تجاوزها ست. رهبران این "جهان آزاد" از بدترین دیکتاتورها و فاسدترین سیاستمداران تا آنجا که در توان داشته باشند، دفاع کرده و با آنها همراهی می کنند. تنها جنبش خلق ها است که می تواند آنها را به عقب نشینی وادارد، گرچه آنان هرگز از تلاش برای بازپس گرفتن مواضع از دست رفته خود صرفنظر نمی کنند. مردم کشورهای آمریکای لاتین که ایالات متحده آن را "حیاط خلوت" خود محسوب می نماید، به خوبی می دانند که چه بهایی در گذشته از این بابت پرداخته اند و امروز نیز می پردازند.

استثمار و سلطه همواره جزیی از نظام سرمایه داری بوده است و محدودیت تاریخی این نظام نیز در همینجا قرار دارد.

بشریت در آستانه گذار

امروز بشریت برسرچهارراه تاریخی خود قرار گرفته است. روند گسترده ای که هنوز مراحل آغازین را می گذراند، در عرصه های مختلف خود را آشکار می سازد. در این روند انفجار علم و فن، تحول مناسبات تولیدی و مناسبات اجتماعی، خواسته ها و آرزوهای بدیع و نوین، دشواری ها و چالش های تازه همه با یکدیگر همراه شده اند. این روند مجموعه ای از پرسش ها و مسایل را بوجود آورده است که به اشکال گوناگون تمام حوزه های فعالیت انسانی را دربر می گیرد.

ما کمونیست های فرانسه، با این روند در چارچوب مشی خود و در پاسخگویی به مسایل مطروحه مبارزه رهایی بخش در یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه داری برخورد می کنیم. اما تجزیه و تحلیلی که ما از بحران جامعه خود به عمل آورده ایم به ما امکان داده است که بتوانیم دشواری ها و چالش های امروزی جهان را دریابیم. دشواری هایی که همه نیروهای اجتماعی، همه خلق ها، با شرایط ویژه و منحصر بفرد تاریخی خود و اشکال توسعه و نظام اجتماعی ویژه خود با آن دست به گریبان هستند و سرمایه داری با همه تفرعن و تکبری که دارد از آن خلاصی نخواهد داشت.

هنگامی که تاریخ چند هزار ساله بشریت را از نظر می گذرانیم، مشاهده می کنیم که کلیه لحظات گرهی و تعیین کننده این تاریخ، درست در پیوند با تغییرات بنیادین در ابزارهای کار انسان هاست. ابزاری که به آنها اجازه داده است تا با تغییر طبیعت نیازهای خود را مرتفع سازند. از پیدایش ابزارها در ابتدائی ترین شکل خود تا ماشین ابزار، این ابزارها به بشریت اجازه داده است که پاره ای از محدودیت های اندام خود را پشت سر گذاشته و ظرفیت ها و امکانات خود را توسعه بخشد. بدین ترتیب این ابزارها امکان پیشرفت بارآوری کار را فراهم ساخته و نقشی اساسی و متضاد در توسعه ظرفیت های بشریت و رابطه میان انسان ها ایفا کرد: امکان انباشت مازاد بر نیاز هر قدر هم که در ابتدا ناچیز بود، پیدایش و گسترش تقسیم فنی کار و به همراه آن امکان فعالیت مجزا از تولید مادی، ظهور طبقات و انحصار فعالیت های روشنفکری و فعالیت های مربوط به رهبری جامعه در دست طبقات بالایی که از اجبار تولید مادی خلاص گردیده بودند، همگی در ارتباط مستقیم با تحول در ابزارهای کار قرار داشت.

انقلاب صنعتی با ظهور"ماشین ابزار" یکی از این لحظات تاریخی بود، که امکان داد تا تمام محدودیت های اندام انسانی در استفاده از ابزارها به شکل رادیکال و بنیادین پشت سرگذاشته شود. امروز این تنها به پشت سرگذاشتن ظرفیت های فیزیکی انسان ها محدود نمی شود، بلکه توانایی های مغزی و تا حدودی حسی آنها را نیز دربرگرفته است. آنچه که امروز درکنار ابزارها و تجهیزات عمل می کند تنها کار کردهای "فیزیکی" نیست، بلکه اعمالی نظیر محاسبه، حافظه، اطلاع، کنترل و نظارت نیز هست. به گونه ای تصویری می توان گفت که دیگر نه دست انسان، بلکه برخی کارکردهای مغز وی در ابزارهای مادی غیبت پیدا کرده است. اینها آن آستانه و گرهگاه و نقطه عطفی است که در حال گذار به آن هستیم.

بحث بر سر یک تحول یا انقلاب صنعتی دوم نیست، بحث برسریک انقلاب واقعی در مناسبات میان انسان با طبیعت است که ما آن را انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی می دانیم. ضمن آنکه از این اندیشه که این انقلاب بخودی خود یک نظم اجتماعی آسمانی را به ارمغان خواهد آورد، برحذر بوده ایم.

با در نظر گرفتن مدارج چندین هزار ساله تاریخ، انقلاب کنونی در برگیرنده تحولات عمیق تری در رابطه میان انسان -ابزار- طبیعت و بنابراین پیشرفت بارآوری کار است؛ تحولاتی که انقلاب صنعتی در دوران خود نمی توانست حامل آن باشد. این انقلاب چشم انداز کاهش چشمگیرآن مدت زمانی، که بشریت در تاریخ خود برای تولید ثروت های مادی صرف می کرد را بوجود آورده است. متقابلا زمینه های افزایش ساعاتی را که انسان می تواند صرف شکوفایی خود نماید را فراهم ساخته است. این انقلاب بدین ترتیب امکان تحول بنیادین در زمان و مضمون خود کار را هم چون مناسبات میان فعالیت های حرفه ای و غیرحرفه ای بوجود آورده است. این انقلاب نه بطور نوری ولی در دراز مدت چشم انداز پشت سر گذاشتن بنیادین تقسیم کار و طبقات را به شکلی که بشریت تا به امروز شناخته است بوجود آورده است. این انقلاب گرایش به سمت یک انقلاب در نقش انسان و در روند تولید، یک انقلاب واقعی

www.iran-archive.com

در مناسبات میان خود انسان‌ها و سرانجام یک انقلاب در خود انسان را بوجود آورده است.

این است مفهوم وسیع آن اندیشه‌ای که کنگره ۲۶ حزب کمونیست فرانسه با آن گشایش یافت. کنگره‌ای، که تایید می‌کند: «ما اکنون تحول اساسی نوع انسان را از سر می‌گذرانیم و تحت تاثیر تلاقی انقلاب تکنولوژیک و جنبش خلق‌ها شرایط برای رهایی واقعی انسان‌ها سرانجام فراهم می‌شود.» اما برخلاف برخی تفسیرها، ما این انقلاب را نوعی تقدیر ناگزیر نمی‌دانیم. خطراتی که بر سر راه این انقلاب قرار دارد، درست به اندازه همان امکاناتی است که برای رهایی انسان می‌آفریند. جنبش رهایی بخش عظیمی، انسان را به مدارج بالاتر تمدن رسانده است، اما جهان ما جهان فقر و تباهی‌های بی‌سابقه نیز هست.

بدین ترتیب بررسی گرایش‌های دراز مدت انقلاب تکنولوژیک و اطلاعاتی نباید چشم ما را بر روی واقعیت‌های امروزین بسته نگاه دارد، چرا که واقعیت‌های امروز بر آینده و بر سرنوشت این گرایش‌ها تاثیر می‌گذارد. آینده مجموعه‌ای از درگیری‌ها و مبارزات است، که از واقعیت‌های طبقاتی و استراتژی‌های موجود نمی‌تواند جدا باشد. تکنیک و فن از انسان‌هایی که آنها را به کار می‌اندازند و مناسبات اجتماعی که در درون آن فعالیت می‌کنند، جدا نمی‌تواند باشد.

این شیوه برخورد به ما اجازه می‌دهد، که بتوانیم مسئله "مدرنیته" را در عرصه درست آن مطرح نماییم. یعنی بر بستر یک آئین نوین و مبتنی بر پیشرفت و مشارکت انسان‌ها، بر بستر ساختمان یک تمدن نوین. تمدنی، که وجه مشخصه آن عقب راندن استثمار و سلطه باشد. امری که باید از خلال حل نوری‌ترین و مبرم‌ترین مسایل روز تحقق یابد. ما به این ترتیب خواهیم توانست تلاش‌های مدافعین سرمایه‌داری را، که سعی دارند اینگونه تلقین کنند، که گزینش‌های سرمایه‌داری در امر نوسازی جامعه تنها گزینش‌های ممکن است را خنثی سازیم.

کدام "مدرنیته"؟

مدافعین سرمایه‌داری بر تحولات کنونی روند علمی و تکنولوژیک تکیه می‌کنند. در مورد چنین تحولاتی کسی تردید ندارد، اما بحث اساسی بر سر آن است که آیا این روندی است خنثی و بیطرف و ناشی از تحولات "عینی"؟ و یا اینکه استراتژی‌های معینی سمت و جهت آن را تعیین می‌کنند. اکنون در کشفیات علمی و حتی چگونگی پژوهش علمی تحولات عمیقی ایجاد شده است. در این عرصه نیز ما در آستانه یک چرخش بزرگ قرار داریم. این امر واقعیت است که هیچکس نمی‌تواند آن را کم اهمیت تلقی کند. البته هرگز نباید غیبت نسبی روند پژوهش علمی و پیشرفت‌های حاصل از آن را از یکسو و با درنظرداشت شرایط اجتماعی که پژوهش علمی در آن جریان می‌یابد؛ و نیز کاربست و بکارگیری نتایج این پژوهش در عمل و در جامعه را از سوی دیگر، با هم مخلوط کنیم. آن بخش از واقعیت علم و فن که جنبه عمومی و جهانشمول دارد، یک چیز است، و واقعیت آن در جهتی که استراتژی سلطه‌گری قدرتمندترین کشورها بدان سمت و سو داده می‌دهد، چیزی دیگر. (۲)

در هیچ یک از دوران‌های تاریخ، پیشرفت علم و تحول اندیشه‌ها و عقاید و رابطه آن با مجموعه پراتیک انسانی هرگز بطور کامل از جامعه، نیازها و تضادهای آشتی‌ناپذیر آن جدا نبوده است. امروز که پیوند میان پژوهش ـتکنولوژی‌ـتولید در جامعه تنگ‌تر گردیده است، فشار دولت‌ها و گروه‌های صنعتی و مالی نیز بسیار فزونتر شده است. در حال حاضر مناسبات حاکم بر پژوهش علمی تا حد منحرف ساختن آن پیش رفته است. استراتژی حاکم که ویژگی اصلی آن پنهان کاری ناشی از رقابت و نیز مسابقه تسلیحاتی است، پژوهش علمی را به وسیله‌ای دیگر در جهت سلطه به زیان کشورهای کمتر توسعه یافته تبدیل کرده است. در عین حال این استراتژی توده‌های مردم را از هر گونه امکان برخورداری واقعی از درک جنبش علمی دور ساخته است.

ما اکنون شاهد برپایی "سیستم‌های تکنولوژیک" تازه‌ای هستیم که نمی‌توان آن‌ها را ادامه تکنیک‌های قبلی دانست. در این عرصه نیز ما دردرگاه و در آستانه یک تحول قرار داریم. اما این سیستم‌های نوین به همان اندازه که امکان آزادی واقعی انسان‌ها را با خود همراه دارد، می‌تواند به حامل اشکال تازه‌تر استثمار تبدیل شود. آنچه که اکنون سمت و جهت اصلی استفاده و بکارگیری تکنولوژی نوین را تعیین می‌کند همانا دغدغه سودآوری سرمایه، انطباق دادن آن با مناسبات استثماری و سلطه‌جویی و تلاش در جهت پنهان‌کاری و جلوگیری از آگاهی مردم است.

بحران جوامع پیشرفته سرمایه‌داری معاصر این واقعیت را نشان می‌دهد، که انقلاب نیروهای مولده به خودی خود رهایی بخش نیست. سمتگیری‌هایی که سرمایه براین انقلاب تحمیل کرده است به اشکال نوین استثمار و بیگانگی پیچیده‌تر و خطرناک‌تر از گذشته منتهی گردیده است. این واقعیت است که ما آن را چه در تولید خواسته‌های مادی و چه در مجموعه دیگر فعالیت‌های تولیدی می‌بینیم. در همه عرصه‌ها شاهدیم که سرمایه‌داری تمام فعالیت‌ها و بخش‌هائی، که تا به امروز تا حدودی از زیر سلطه آن خارج شده بود، مانند بهداشت یا فرهنگ، بار دیگر می‌خواهد آنرا دراختیار خود گرفته و آنها را تابع ضرورت‌های ناشی از سودآوری سرمایه سازد. فراتر از این، انقلاب تکنولوژی و اطلاعاتی به بشریت امکان داده است که به قدرت عظیمی در جهت نابودی خود، بویژه با سلاح‌های کشتار دست جمعی دست یابد. به این ترتیب تحول نیروهای مولده، مضمون و اهداف آن به یکی از عمده‌ترین مسایل مبارزه در دوران ما تبدیل شده است.

طرفداران نظم حاکم اجازه بحث درباره هیچیک از این‌ها را نمی‌دهند و مخالف آن هستند که این مسایل در تمام ابعاد اجتماعی و انسانی آن طرح شوند. دلیل این امر نیز روشن است: طرح این مسایل موجب خواهد شد که ما بر روی معیارهایی که سرمایه‌داری بکار می‌گیرد، کارآیی که مدام به آن می‌بالد، مفهومی از فرهنگ و ارزش‌ها که آن را توصیه می‌کند، همه اینها در زیر پرسش و در برابر علامت سئوال قرار گیرند.

ایدئولوژی حاکم، جنبش علمی و تکنولوژیک را امری بخودی خود "عینی" معرفی می‌کند و از اینجا "خنثی" بودن و بیطرفی آن را نتیجه می‌گیرد و بدینطریق روایتی بدلی و غیرواقعی از "پیشرفت" ارائه داده، حرکت واقعی تاریخ، تضادها و مبارزات آن را نادیده می‌گیرد. ایدئولوژی حاکم بدینطریق پیش‌بینی‌های خوش‌خیالانه‌ای از آینده بدست داده و مدعی است که علم و تکنولوژی، بدون نیاز به مبارزه مردم، خود مسایلی را که بوجود می‌آورد حل خواهد کرد. بالطبع در نقطه مقابل، محکومیت خشن و تاریک اندیشانه علم تبلیغ می‌شود که به اشکال مختلف در ترس از گذار به هزاره سوم دیده می‌شود.

در سال ۱۹۸۶ بخش برنامه‌ریزی فرانسه گزارشی راجع به آینده کشور منتشر ساخت. براساس این گزارش، ما در کشور خود شاهد تولد یک جامعه نوین "جامعه خلاقیت" هستیم. بحران "نه نشانه کمبود رشد، بلکه علامت تغییر جهان" کنونی است که باید بهای آن را پرداخت. بنابه نوشته تهیه کنندگان این گزارش "ابداع" امری دردناک است، اما باید توانست این "گردباد تخریب خلاق" را پی گرفت زیرا، که این خصلت اساسی تمدن سرمایه‌داری است.» این ادعاها علیرغم ظاهر مدرن و نوگرای خود، در واقع نشان‌دهنده درکی علم‌گرا از پیشرفت است که آگاه‌ترین پژوهشگران همواره با آن مبارزه کرده‌اند. این گفته‌ها بی‌اختیار ما را به یاد روایت مارکس از "تبهکار و چاقو" می‌اندازد. مارکس می‌گوید برای مدافعین سرمایه‌داری "کاربرد سرمایه‌داری ماشین تنها کاربرد ممکن است. استثمار کارگر بوسیله ماشین نیز همان استثمار ماشین بوسیله کارگر است. هر کس در کاربرد سرمایه‌داری ماشین چند و چونی داشته باشد، با کاربرد ماشین و پیشرفت اجتماعی مخالف است. آیا این استدلال بیانات "بیل سایکس" تبهکار معرف را به یاد نمی‌آورد، که در دادگاه گفت: «تردید نیست که گلوی شخصی بریده شده است. واقعیت‌ها روشن است؛ اما این گناه من نیست، بلکه از چاقو است. و آیا شما می‌خواهیم چاقو را به خاطر این اشکالات موقت حذف کنید. آقایان قضات! کمی فکر کنید! چاقو یکی از مفیدترین ابزارها در جهان و در کشاورزی است و به همان اندازه مفید در جراحی و مورد استفاده دانشمندان آناتومی است، که در استفاده از آن برای خوراک. با محکوم کردن چاقو شما در جهل و بی علمی کامل غرق خواهید شد.»

برای سرمایه‌داری، "مدرن" آن چیزی است که با سلطه آن بر جهان در تطبیق قرار بگیرد. هر چه مخالف آن است کهنه است و این در همه عرصه‌هاست. این است علت و انگیزه آن "انقلاب فرهنگی" که هیات حاکمه با کمک همه جانبه عالم نمایان "مابعد مدرنیته" دنبال می‌کنند. پنهان کردن علل عمیق بحران، آن چنان که محافل حاکمه در پی آن هستند موجب خواهد شد که بحران به یک تقدیر گریز ناپذیر تبدیل شود، در حالیکه علل واقعی بحران یعنی اضافه ارزش، سود و سودجویی مالی خود ریشه در تضادهایی دارد، که سرمایه‌داری در جریان افزایش بارآوری کار با آن مواجه است. با تلاش برای پنهان کردن علل واقعی بحران، چشم‌ها بر روی امکان تحولی دیگر بر اساس گزینشی دیگر بسته خواهد شد.

(۱) منظور جمهوری پنجم و آخرین جمهوری فرانسه است که از سال ۱۹۵۸ با تصویب یک قانون اساسی تازه آغاز شد و تا به امروز ادامه دارد.

(۲) منظور نویسنده آن است که روند پژوهش علمی و فنی از یکسو دارای خصلت عمومی و عینی مستقل از خواست انسان ها یا طبقات است، اما از سوی دیگر این روند مستقل از سمت گیری های طبقاتی که قدرتمندترین کشورها و گروه های سرمایه داری در جهت تحکیم سلطه خود بدان تحمیل می کنند، نیست.

www.iran-archive.com

سفر ۵ میلیارد تومانی ناطق نوری به مازندران

در مازندران گفته می‌شود، که چند میلیارد تومان خرج سفر تبلیغاتی ناطق نوری به این استان شده‌است. در جریان این سفر، بدستور استاندار و دیگر مقامات حکومتی، مدارس و ادارات دولتی تعطیل اعلام شد، تا از ناطق نوری استقبال شود. عکس‌های این استقبال و جمعیتی که به خیابان‌ها کشانده بودند، در روزنامه رسالت، وسیعا انتشار یافت. گفته می شود، که بنا به خواست مقامات تهران، از سوی روحانیت ساری و امام جمعه این شهر، تحقیقاتی پیرامون هزینه سفر تبلیغاتی ناطق نوری به مازندران صورت گرفته است. براساس این تحقیقات که اسناد آن دراختیار مقامات تهران گذاشته شده، هزینه این سفر تبلیغاتی ۵ میلیارد تومان بوده‌است، که تمامی آن از جانب حبیب ا لله عسگراولادی و اسدا لله بادامچیان، رهبران حزب موتلفه اسلامی و بازار تهران پرداخت شده‌است.

روحانیون بازاری نگران انتخابات هستند!

آیت ا لله امینی، امام جمعه موقت قم، که عضو شورای جدید مصلحت نظام تعیین شده‌است، همصدا با آیت ا لله مهدوی کنی، در یکی از سخنرانی‌های اخیرش در ستیز با دکتر خاتمی گفت: گول ریش و تسبیح را نخورید، می خواهند قضایان مشروطه را تکرار کنند و روحانیون را کنار بگذارند. همین سخنان را چند روز بعد، مهدوی کنی در شهر و خطاب به روحانیون حوزه علمیه مشهد برزبان راند. همه این شواهد نشان می دهد، روحانیون بازاری و مرتجعین مذهبی، که مردم در انتخابات مجلس پنجم به آنها رای ندادند، بشدت نگران طرد کاندیدای خود "ناطق نوری" از سوی مردم می‌باشند. آنها در حالی از حذف روحانیون ابراز نگرانی می کنند، که کاندیدای اصلی رقیب ناطق نوری نه تنها روحانی، بلکه آیت ا لله زاده و سید نیز می‌باشد! بنابراین نگرانی از حذف روحانیون نیست، نگرانی از حذف ارتجاع و کوتاه شدن دست بازار، روحانیون بازاری و سرمایه داری غارتگر تجاری از اهرم‌های قدرت است.

نگرش طیف چپ مذهبی به اوضاع جهان

دکتر سید کاظم اکرمی، وزیر آموزش و پرورش کابینه میرحسین موسوی، که اکنون مدرس دانشگاه تربیت معلم است، در یک سخنرانی که در روزنامه جمهوری اسلامی منتشر شد، گفت:
سرمایه‌داری جهانی تلاش می کند که حاکمیت سرمایه جهان روز به روز افزایش یافته و سرمایه داران جهان با برقراری ارتباط بسیار نزدیک و یکپارچه گردیده و در سوی دیگر میلیاردها فقیر و گرسنه قرار گیرند و سرمایه دار با اجرای برنامه های هماهنگ در سراسر جهان کلیه اهرم‌های کنترلی را دراختیار داشته باشد.... در این بین سرمایه داران نیز تحرک بی‌سابقه‌ای یافته، تا آنجا که می گویند، سرمایه بخش خصوصی خارج از شبکه بانکی سه چهارم مجموع بودجه ۷ کشور صنعتی است. این سرمایه یک آسیب پذیری جهانی ایجاد کرده است.

یک مهره انگلیسی-امریکائی که می سوزد، مهره دیگری را رو می کنند!

مهندس بهزاد نبوی، عضو شورای رهبری سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، در جمع دانشجویان دانشگاه بوعلی سینای همدان، در اشاره به سفر و مذاکرات پنهان لاریجانی در انگلستان گفت: ... هر وقت وزیر خارجه ما خواست برای حل اختلافات و بهبود روابط به عراق سفر کند و یا هیاتی از عراق راهی ایران شود، یک سناتور انگلیسی به "هور"های جنوب عراق رفت و از طریق رویتر اعلام کرد که چه نشسته‌ای، شیعیان را درعراق کشتار می کنند و آنگاه همه چیز به هم می‌ریزد و کلیه اقدامات مسکوت می‌ماند. حال شما این صحبت‌های آقای لاریجانی (که در همین شماره راه توده می خوانید) را بغل دست آن توصیه‌نامه رجائی خراسانی قرار دهید، که ۲-۳ سال پیش داده بود و تقریبا همین نظرات را ارائه کرده و اظهار داشته بود، که غیبت ما درعراق سبب می‌شود امریکا به تنهائی سرنوشت عراق را تعیین کند. آن مهره سوخت و حالا دیگری آن پرچم را بلند کرده و خیلی صریح و روشن این خط را ادامه داده و اجرا می کند. این ماجرا از حد یک نظریه و دیدگاه فراتر رفته و در حد یک معامله سیاسی و یک مواضعه جلوه گر شده است و اصولا نمی‌شود اینگونه تلقی کرد که موضوع دیدگاه و عملکرد یک فرد باشد، بلکه باید بررسی شود چه کسانی هستند که چون یکی لو می‌رود دیگری از راه و مسیری دیگر سر بیرون آورده و همان شیوه را اجرا می کند... شما می خواهید حکومتی در عراق روی کار بیآید که منافع غرب به خطر نیفتد، پاسخ دهید در این میانه شما چه سودی دارید و چه عایدتان می‌شود.
نبوی در بخش دیگری از صحبت خود درباره حمایت از خاتمی گفت: بسط و گسترش آزادی‌های سیاسی و نهادینه شدن آنها، انتظار جناح‌های حامی آقای خاتمی است. اگر اینها را نداشته باشیم در بقیه مسائل نمی‌توانیم حرف بزنیم. ما معتقدیم سرمایه داری بدون آزادی بسیار بدتر از سرمایه داری با آزادی است.

نقش وزارت ارشاد درحمایت از ناطق نوری

وزارت ارشاد اسلامی، تحت رهبری مصطفی میرسلیم (وزیر ارشاد اسلامی و عضو رهبری موتلفه اسلامی) فشار سنگینی را به هنرمندان کشور، برای جلوگیری از اعلام حمایت آنها از دکتر خاتمی سازمان داده‌است. از هنرمندان با تهدید امضاء می گیرند که در حمایت از خاتمی موضع گیری رسمی نکنند. بسیاری در تهران، حریق در سینما شهر فرنگ را در ارتباط با فعالیت‌های وزارت ارشاد ارزیابی می کنند. در این میان "امیرخانی"، خوشنویس معروف ایرانی، که مرد مسنی است، رسما به وزارت ارشاد اعلام کرده‌است، که نه بعنوان انجمن خوشنویسان، بلکه بعنوان یک خوشنویس به دکتر خاتمی رای خواهد داد و این را حق دارد، که اعلام کند. فشار به روزنامه نویسان، نویسندگان و دیگر هنرمندان همگی سازمان یافته و با همان هدفی دنبال می‌شود که وزارت ارشاد دنبال آنست: تحمیل انفعال و بیرون کشیدن ناطق نوری از صندوق‌ها!

سفر خاتمی به کردستان یک حادثه بزرگ بود

استقبالی که در شهر "ارومیه" از دکتر خاتمی شد، خشم روزنامه‌های رسالت، وابسته به موتلفه و روحانیت مبارز و همچنین کیهان، وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت را موجب شد. این سفر با سفر خاتمی به کردستان تکمیل شد. از کردستان به راه توده خبر رسیده‌است: «مردم کردستان، در ابتدا و متاثر از خشمی که نسبت به رژیم دارند، از این سفر و اصولا کارزار انتخاباتی استقبال نکردند، اما چند سخنرانی دکتر خاتمی که در آنها از استقلال فرهنگی و احترام به مذهب و زبان کردها دفاع کرد، جو را بکلی دگرگون ساخت. امام جمعه اهل سنت کردستان که با سفر خاتمی به کردستان مانند سفر دیگر مقامات روحانی حکومتی روبرو شده بود، پس از ملاقات و گفتگو با خاتمی، در کنار او قرار گرفته و در پایان سفر تا فرودگاه سنندج وی را بدرقه کرد.» سفر خاتمی به شهرهای کوچک و گفتگو با مردم کوچه و بازار و ناباوری و ستیز مردم با تبلیغات حکومتی، موجی از حمایت را در این شهرها از خاتمی بدنبال آورده‌است و بدین ترتیب تمام حمایت تلویزیون دولتی از ناطق نوری، درعمل و در میان مردم به ضد خود تبدیل شده‌است. (خشم روحانیون بازاری، که در سخنرانی‌های آیت ا لله کنی، آیت ا لله امینی و روزنامه‌های رسالت و کیهان منعکس است، خود نشانگر صحت این ارزیابی است)

Rahe Tudeh No 59
Mai 97
Postfach 45
54574 Birresborn, Germany
شماره حساب بانکی:
Postbank Essen, Konto No. 0517751430
BLZ 360 100 43, Germany

قیمت ۶ فرانک فرانسه ۲ مارک آلمان ۱ دلار آمریکا

از فاکس و تلفن شماره ۳۲۰۴۵-۲۱۲۳-۴۹ (آلمان) می توانید برای تماس سریع با «راه توده» و ارسال اخبار و گزارش های خود استفاده کنید.

www.iran-archive.com